

«إِرْحَمُوا
الشَّعْرَ...
يَرْحَمَكُمُ
اللَّهُ...» ص ١٣

صوت الشعب

السنة الثانية، العدد ١١، الأحد خامس رجب ١٤٢٢ (2001/9/23) - ٢٠٠ تومان

حوار حول
التأثيرات
الثقافية
العربية -
الفارسية ص ١٤

الشارع الأهوازي يدين عملية قتل الأبرياء مؤكداً بأن:

من هو اسامة بن لادن؟

Who is Bin Laden?



التفجيرات الأخيرة هي حصيلة التناقض الموجود في المجتمع الأمريكي

ص ٢

دروس وعبر من أمجاد قطرنا في القرن الثاني عشر مُستل من
كتاب «الياقوت الأزرق في اعلام الخويزة والدورق» للشيخ
فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي

ص ١٠

لغة الألوان تحدد
ميول الأطفال

ص ١٧

القومية حقيقة
حية لا يمكن
تجاهلها

ص ٩

قراءة في كتاب المرأة
والعمل السياسي.. رؤية
اسلاميه

ص ١٨

تسليية



الناس موتى واهل العلم أحياء

اربعون يوماً مضى على رحيل المأمة الجليل الفقيه السعيد آية... السيد حسين الحسيني (قدس سره)،
من اهل الفلاحية «شادگان»، ولكنه لا يزال يعيش في قلوب أبناء بلاده وفي قلب كل من كان له أدنى
معرفة به. حقاً أن لا تنساه القلوب، ولا تسامه الخواطر، ولا تمل العيون من النظر الى صورته، إن فقدانه و
فقدان أمثاله «وهم قليلون بالطبع» خسارة كبيرة، لأعلى الطائفة الشيعية فقط، بل على الأمة الاسلامية بل و
على البشرية أيضاً. كذا من نشأ نشأة اسلامية وتخرج من مكتب اهل البيت، عليهم السلام وأحس أنه مسئول امام ربه. فقد روى عن النبي
صلى الله عليه وآله وسلم، في تفسير قوله عز وجل: «أولم يروا أنا تأتي الأرض ننقصها من أطرافها... الآية ٤١ من سورة الرعد»، قال صلى الله
عليه وآله وسلم: ننقصها بموت العلماء والفقهاء والصلحاء والعباد.
وبهذه المناسبة الأليمة والذكرى الحزينة، أعزى أسرته الكريمة وأهل القلم والفضيلة وأبناء الفلاحية المؤمنين، إضافة عن نفسي ونيابة عن
جمع من أهل العلم والطلبة والسادة الأماجد كما أقدم هذه القصيدة الرثائية لناظمها أخى الفاضل الأديب الخطيب السيد ناصر باليل الموسوي
«الشبري» حفظه الله وقد نظمها بهذه المناسبة، وذكرتها في كتابي [الياقوت الأزرق في اعلام الخويزة والدورق]، في ترجمة هذا الفقيه الغالي
علينا جميعاً.

وأنبه أن تاريخ وفاته حسب حروف الأبجد قد جاء: [يا له مقعد صدق عند مليك مقتدر]

«هادي باليل الموسوي ١٧ جمادى الثاني
١٤٢٢ قم المقدسة»

القصيدة الرثائية في الصفحة الثانية من الفن والادب

نشره محلي

الأنوار

با مطالبى درباره مسائل اجتماعى، اقتصادى و
فرهنگى ملاشيه با مدير مسئولى صادق شريفى و
سرديبرى على مزرعه منتشر شد.

آدرس: ملاشيه - خيابان شهيد رفيعى -

مسجد فاطمه زهراء (نس)

ص. پ ٣٧٩-٦١٣٣٥

ضمن محکوم کردن کشتار بی گناهان

مردم خوزستان؛ انفجارهای اخیر امریکا را نتیجه سیاست دوگانه دولت آن کشور می دانند



سر مقاله

تناقض امریکایی

با گذشت دو هفته از حوادث امریکا، اگرچه دولتمردان امریکائی انگشت اتهام را بسوی بن لادن و افغانستان نشانه رفته اند، اما هنوز بدورستی کسی نمی دانند که چه کسی و با چه گروههائی پشت انفجارهای واشنگتن و نیویورک هستند و به همان اندازه ای که سولای بن لادن و گروههای اسلامی را در عملیات تروریستی مطرح می کنند، به همان اندازه نیز نقاط شک و تردید وجود دارد. اکنون رئیس جمهور امریکایی از آنکه براساس واقعیتها واکنش نشان دهد، بیشتر در بی فرضای روانی و خشم ملت امریکا است. خشمی که معمولاً بایستی خارج از مرزهای امریکا آرام گیرد و بر سر مردمان محروم و فقیری فرو ریزد که خود قربانی فزون طلبی نظام نابرابر جهانی می باشند. آنچه که اتفاقی افتاده، این است که امنیت امریکا از بین رفته است، حیثیت آن بعنوان یک ابرقدرت جهانی لگدمال شده است و اقتصاد آن برای مردم آن و مردم جهان، اعتماد خود را از دست داده است. بازسازی چنین خسارتی از نظر امریکائیان هجوم به دشمنان برونی است، حتی اگر این دشمن وجود خارجی نداشته باشند. این شکل درمان حوادث اخیر برای دولتمردان امریکا، مطلوبترین شکل ممکن است، حتی اگر منطبق با واقعیت نباشد اما در همین امریکای به خشم آمده و در بسیاری دیگر از نقاط جهان، انسانهای عاقلی وجود دارند که راه حل این مسئله را این چنین نمی دانند. در سال ۱۹۸۱ نوام چومسکی نویسنده امریکائی مطرح ساخت که جامعه امریکا دچار چنان تناقضهائی شده است که هرچه به جلو حرکت کند، بیشتر در آنها فرو می رود. ادوارد سمید نویسنده عرب‌نژاد امریکائی مطرح کرد که وحدت جهانی با وجود دنیای فقیر در کنار دنیای بسیار ثروتمند به خوشبختی نمی انجامد و در پی برخورد آنها، انفجارهای مهیبی روی خواهد داد، و اگرچه از نسل سوم مارکسیست‌ها در توصیف روابط اجتماعی در امریکا و جامعه سرمایه داری چنین می گوید: «آنچه که در جامعه سرمایه داری با یکدیگر رابطه برقرار می کنند، انسانها نیستند، بلکه کالاها هستند، انسانهای ثروتمند با توسعه کالاها خود (خانه‌ها، ماشین‌ها، موبایل‌ها و...) روابط خود را گسترش می دهند و انسانهای فقیر بدون داشتن آن کالاها محکوم آن روابط می شوند. اکنون نظم جهانی که مطلوب دولتمردان امریکائی است از واشنگتن تا کابل بر چنین روابطی بنا شده است. اما مشکل زمانی پیش می آید که مردمان فقیر و استثمار شده حاضر به پذیرش ارزش‌های امریکائی نمی شوند. ممکن است برای یک امریکائی که در مرکز ثروتمندترین شهر دنیا زندگی می کند عجیب

باشد که چرا در افغانستان یا جاهای دیگر مردمانی یافت می شوند که همانند او فکر نمی کنند، اما این مسئله برای کسانی که در حسرت ثان شب زین و فرزندان خود هستند، زیاد تمجیب آور نمی باشد. اکنون جهان نه به اسلام و مسیحیت انطور که شارون می خواهد و نه به دنیای متمدن و غیر متمدن آن طور که هائیتنگتون یا فوکویاما مطرح می کند، تقسیم نمی شود، بلکه رویارویی واقعی در جهان امروز میان فقیر و ثروتمند، دارا و ندار و استثمارگر و استثمار شده است که اگر نیک و بدگریم ریشه تمام تناقض‌های امریکائی را می توانیم در آن پیدا کنیم. جامعه امریکائی امروزه خود پرورش دهنده چنین تناقض‌ها است و این تناقض بستر بسیار مناسبی برای پرورش دشمنی، عداوت و کینه است که انفجارهای اخیر یکی از علائم آن است. امریکا اگر می خواهد عدالت مطلق را اجرا کند، همانطور که نام عملیات جنگی خود را براین اساس نهاده است، بایستی این تناقض‌ها را برطرف کند، در غیر این صورت هجوم به کشورهای دیگر نه فقط راه ساز نیست، بلکه تناقض‌های موجود را عمیق تر می کند و در پی شلیک هر موشک امریکائی که بر سر مردمان بی دفاع فرو می ریزد و همه هستی و نیستی آنها را به باد فنا می دهد، کسانی برای انتقام برخوانند خاست و حوادثی به مراتب سهمگین تر از آنچه اکنون در واشنگتن و نیویورک بوجود آمده است را پدید خواهند آورد.

حسن هاشمیان

آسیب رسانده است.

افغانستان دشمن جدید امریکا

بلافاصله بعد از انفجارهای نیویورک و واشنگتن، انگشت اتهام بسوی کشور فقیر افغانستان و طالبان نشانه رفت. طالبان که خود دست پرورده امریکا و پاکستان می باشد، اکنون به دشمن جدید هر دو کشور تبدیل شده است. کشور افغانستان که سابقه شکست دادن امپراطوریهای بریتانیا در اواخر قرن نوزدهم و اتحاد جماهیر شوروی را در قرن بیستم در پرونده خود دارا می باشد، هدف جنگی آسانی نمی تواند باشد. درحالی که اکنون فضای جنگ بر همه مناطق پیرامون افغانستان حاکم گشته است، روحیه مردم این کشور بسیار بالا و کودکان به ورزش و گشت و گذار در خیابانهای شهر کابل مشغول هستند. جوانان در حال آزمایش اسلحه‌های خود می باشند و پیران سوابق جنگی خود را در دوره‌های گذشته برای دیگران تعریف می کنند. کشور کوهستانی افغانستان فاقد هرگونه بنیان‌های اقتصادی مشخص می باشد و در حالت جنگ یک «دشمن نامرئی» محسوب می شود، مسئله‌ای که ناوها، هواپیماهای جنگی و نیروهای مسلح امریکا با آن مشکل خواهند داشت. اکنون امریکا تلاش می کند که دشمنان سنتی طالبان را در روی زمین به جنگ مستقیم با آنها تشویق نماید و خود به جنگ هوایی و موشک باران بسنده کند. اولین گروه از این دشمنان، نیروهای ژنرال دوستم می باشند که اولین حمله خود به افغانستان در نزدیکی شهر زالی را آغاز کردند. هدف این حمله

تصرف فرودگاه مزارشریف می باشد که در نزدیکی زالی قرار دارد. امریکا بدون داشتن یک فرودگاه در داخل افغانستان نمی تواند کابل مرکز افغانستان را ساقط نماید و بدون سقوط کابل، حکومت طالبان از بین نمی رود. گفته می شود که بزرگترین ناوهای هواپیمابر امریکا شامل انترپرایز، سیتی هوک و کاولین در حال نزدیک شدن به اقیانوس هند (مرکز هجوم به افغانستان) و خلیج فارس می باشند که با رسیدن آنها به این منطق شروع جنگ حتمی خواهد بود.

اسامه بن لادن کیست؟

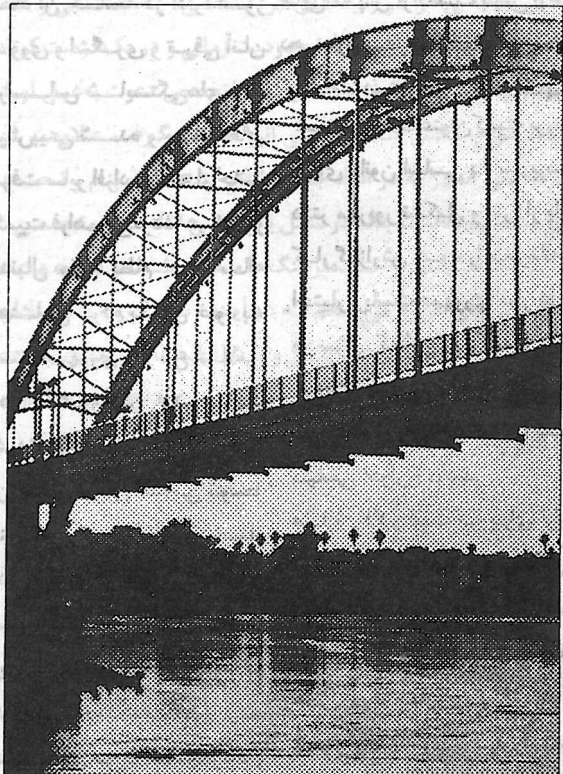
اسامه فرزند محمد بن لادن در سال ۱۹۵۷ (۱۳۳۶ هجری شمسی) در منطقه «مدد» در شهر ریاض در یک خانواده مسلمان بدنیا آمد. شش ماه بعد از تولد وی، خانواده او به مدینه هجرت می کنند. پدر وی محمد بن عوض بن لادن از اهالی «حضر موت» به دلیل شغلی که داشت (ساختن مساجد) دائماً در حال رفت و آمد بین سه شهر مهم مکه، مدینه و جده بود و در بیشتر این مسافرت‌ها، اسامه را به همراه خود می برد. مهمترین اتفاقی که برای خانواده بن لادن روی داد و زندگی آنها را دگرگون ساخت، برنده شدن پدر اسامه در مناقصه ساخت «قبة الصخری» می باشد که پول هنگفتی را نصیب این خانواده کرد. در این مناقصه، محمد بن لادن تنها هزینه‌های ساخت را حساب نموده و از سود خود در راه خدا گذشت کرده بود. مسئله‌ای که موجب شد بر بقیه پیشنهاد دهندگان مناقصه پیشی گیرد و برنده آن شود. اسامه بن لادن تحصیلات اولیه خود را در شهر مدینه آغاز کرد. ده ساله

بود که پدر وی فوت می کند و او مجبور می شود در شرکت ساختمانی پدر خویش به رتق و فتق امور بپردازد. همچنین اسامه بن لادن بعدها وارد دانشگاه ملک عبدالعزیز شهر جده می شود و در رشته اقتصاد به تحصیل می پردازد و موفق می شود لیسانس خود را در این رشته بدست آورد. اسامه مدتی به کشور انگلستان می رود و برای تکمیل زبان انگلیسی خود در یک آموزشگاه خصوصی ثبت نام می کند. براین شایر معلم وی در این آموزشگاه شخصیت وی را چنین توصیف می کند: «رفتاری آرام و متین داشت و همیشه سروقت در کلاس حاضر می شد و خیلی هم مذهبی نبود. او پسری خجالتی و مؤدب بود و با بقیه شاگردها تفاوت داشت و چون قد بلندی داشت از نظر فیزیکی هم از بقیه متمایز بود و اعتماد به نفس بالایی داشت.»

اسامه بن لادن از اوان جوانی به گروه‌های اسلامی پیوست. در جنگ افغانستان بر علیه نیروهای متجاوز روس که وی آنها را کافر می دانست، دلاورانه شرکت نمود. سپس به کشور سودان رفت و در زمان حکومت صادق المهدي، بر ضد شورشیان جنوب به رهبری کارانگ که بن لادن آنها را تهدیدی برای حکومت

اسلامی می دانست، جنگید. سپس از کشور سودان به درخواست حکام سعودی رانده شد و از سال ۱۹۹۶ تاکنون در افغانستان بسر می برد. در حال حاضر بن لادن بشکل مخفیانه زندگی می کند و افراد بسیار محدودی از سکونتگاه اصلی او اطلاع دارند، مسئله‌ای که دولتمردان امریکائی را شدیداً دچار بهت و سردرگمی کرده است.

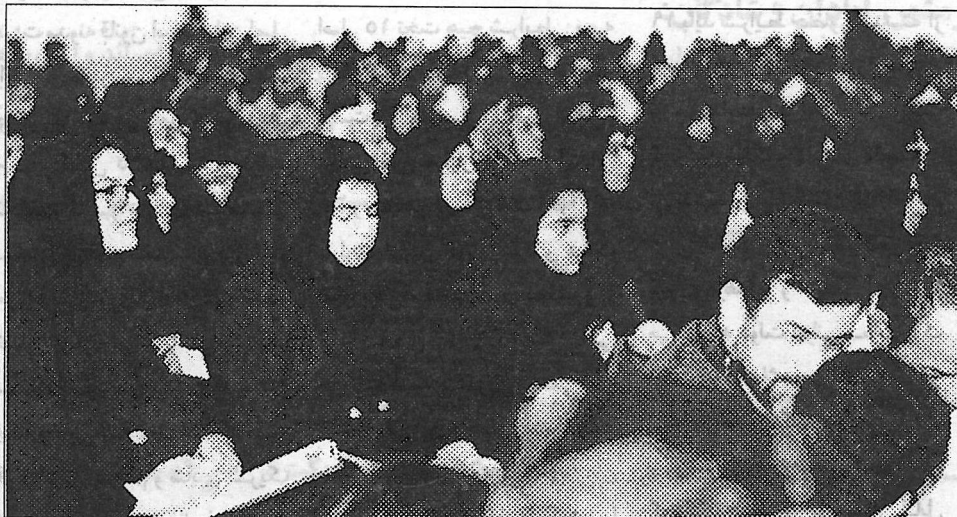
سومین گردهمایی انجمن فارغ التحصیلان عرب خوزستان در شهر بوخوم آلمان به کار خود پایان داد



سومین گردهمایی انجمن فارغ التحصیلان عرب خوزستان با شرکت بیشتر اعضاء آن و به مدت ۳ روز در شهر بوخوم آلمان به کار خود پایان داد. در این اجلاس موضوعهای مختلفی مورد بررسی و کنکاش قرار گرفت که از جمله آنها می توان میانی هویت قومی، تجزیه و تحلیل مسائل اقتصادی، تجزیه و تحلیل مسائل فرهنگی، راههای رشد و تقویت فرهنگی، گفتگوی اقوام در داخل ایران و چگونگی همیاری به آن و شکل دادن یک جامعه مدنی و قانونمند، را برشمرد. همچنین در این گردهمایی مهمترین مشکلات و نارسائی هائی که مردم عرب خوزستان با آن مواجه هستند، مورد بحث و بررسی قرار گرفت. در این زمینه بنیه ضعیف اقتصادی و نبود امکانات فرهنگی بعنوان یکی از عوامل عقب ماندگی جوامع ما در نظر گرفته شد. در این اجلاس به پدیده «فرار از مدرسه» دانش آموزان عرب خوزستانی اشاره شده است که مهمترین عامل آن نبود مدارس عربی مطابق با اصل پانزدهم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران می باشد.

در پایان محل اجلاس سال آینده که در شهر لندن برگزار می شود همراه با موضوعات مورد بحث در آن تعیین گردید و به اطلاع کلیه اعضاء رسید. بدیهی است اولین و دومین گردهمایی انجمن فارغ التحصیلان عرب خوزستان به ترتیب در شهرهای لندن (۱۹۹۹) و آمستردام (۲۰۰۰) برگزار شده است.

برگزاری مراسم متنوع فرهنگی در شهر شوش دانیال



در روزهای شنبه و یکشنبه ۱۷ و ۱۸ شهریورماه ۱۳۸۰ به مناسبت تولد حضرت فاطمه زهراء (ع) مراسم متنوع و جذاب فرهنگی در شهرستان شوش دانیال روستای شاوور با حضور جمع کثیری از اهالی منطقه و گروههای مختلف فرهنگی، شعرا و ادیبان آن شهرستان و برنامه های نمایشی برگزار شد. در این مراسم برنامه های مدیحه سرایی، شعر و سرود با همراهی و مشارکت گروه هنری «شروق الشمس» و گروه تئاتر «فرقة الأحرار» به اجرا درآمد. همچنین خانم مریم سواری مقاله ای تحت عنوان «حقوق زن در جامعه امروز» ارائه نمودند و اشعاری

توسط شعرای شهرستان شوش از جمله خانم حیدری و آقایان آل کثیر، مدحجی، سواری، سیدمحسن نجابت، ابومحمد کعبی و حاج عبدالرزاق زهیری، خوانده شد. در این میان گروه قرآن روستای «خر» به اجرای تواشیح پرداختند. که در آینده چنین برنامه هایی تداوم این مراسم با استقبال شدید

یک منبع آگاه در گفتگو با رأی ملت اعلام کرد:

تاکنون گزارشی درباره حمله به مردم عرب خوزستان مقیم اروپا و امریکا نرسیده است



در پی حوادث اخیر امریکا و افزایش تهاجمات به اعراب و مسلمانان مقیم امریکا و اروپا، نشریه صوت الشعب برای اطمینان از وضعیت خوزستانیهای مقیم در آن کشورها ارتباط تلفنی با یک منبع آگاه برقرار کرد. این منبع آگاه اعلام کرد که تاکنون گزارشی مبنی بر حمله به مردم عرب خوزستان ساکن امریکا و اروپا دریافت نکرده است. وی اضافه کرد در برخی از ایالات امریکا و بخصوص در نیویورک و واشنگتن تهاجمات بسیاری علیه مراکز و مساجد اسلامی صورت گرفته است. تعدادی افراد مسلمان مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، اما در هیچ جا، اعراب خوزستان در میان آنها نبوده است. در این رابطه وی ادامه داد مسلمانان در اروپا نیز با مشکلاتی

مواجه بودند و با موانع و محدودیت هائی روبرو گشته اند ولی به اعراب خوزستان توصیه شده است، از رفت و آمدهای غیرضروری بپرهیزند و از بحث های سیاسی با اروپائیان و مشاجره درباره حوادث اخیر امریکا دوری کنند. گفته می شود بعضی از مراکز و آژانس های یهود در اروپا و امریکا تلاش می کنند، حوادث اخیر امریکا را بهانه ای قرار داده تا بتوانند بدینوسیله به اعراب و مسلمانان حمله نمایند.

مواجه بودند و با موانع و محدودیت هائی روبرو گشته اند ولی به اعراب خوزستان توصیه شده است، از رفت و آمدهای غیرضروری

انتباه

مکتبه العبادی فی عنوان جدید

آبادان - فلکه کارون - جنب بانک ملی

ترحب بكل المثقفین

الأخ الکریم السید حسن سلطانی المحترم

ببالغ الحزن والأسى نشاطرکم هذا المصاب الجلل الذى نزل على أسرة السلطانية بفقدان الأخ العزيز نصرًا... سلطانی الجاسی و نرجو الله أن یمن علیکم بالصبر و السلوان و على الفقید بالعفو والغفران
حاج عمران العبادی

برادر گرامی و ارجمند جناب آقای سید محمد هاشمی «منطقة العراضه»

با کمال تأسف و تأثر مصیبت وارده را صمیمانه تسلیت عرض نموده، از پروردگار متعال علو درجات برای آن مرحوم و صبر و شکیبائی برای بازماندگان محترم مسئلت می نمایم.

محمد سعید انصاری
قائم مقام اداره کل ارزیابی و نظارت
صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

اقوام و قانون

نوروز حمزی

سرداران عرب ایرانی در کتب تاریخی مانند میرامهنا که عرب به دنیا آمده، عرب زیست و عرب از دنیا رفت و هرآنچه در طبق اخلاص داشت برای صیانت خاک ایران صرف نمود. در این مورد نگاه کنید به مقاله موسی سیدت تحت عنوان- تناقض گویی در تاریخ- هفته نامه اهواز شماره ۵۹ صفحه ۷

ب: دفاع مردم عرب از تمامیت ارضی ایران به زعامت شیخ سلمان کعبی ه ق ۱۱۵۰ و درهم شکستن هجوم نیروهای بریتانیا در آبهای نیلگون ایران در کتابهای درسی ذکر نشده

ج: جهاد مردم عرب خوزستان (عشایر بستی طرف، زرگان و...) در مقابل اشغالگران انگلیسی در جنگ جهانی اول (۱۹۱۴) در کتاب تاریخ سال چهارم دبیرستان چاپ ۱۳۷۶ ص ۷۳ حذف شده و فقط مقاومت هموطنان دشتستانی و قشقای ذکر گردیده است و... در کتابهای درسی نظام جدید نیز چنین است.

۲- در این مورد کتاب ۱۲ قرن سکوت نوشته ناصر پورپیرار- نشر کارنگ را مطالعه کنید.

۳- مقاله رنه لفرورت تحت عنوان «حکومت برآمدن از لایه های زیرین» مدیر مجله پیام یونسکو منتشر شده در شماره ۳۶۹ ص ۱۸ خرداد ۸۰ همان مجله

۴- کتاب قومیت و قوم گرایی در ایران- دکتر حمید احمدی ص ۲۷۸ نشر نی

جمهوریت و اسلامیت و اجرای اصل ۱۹ باید شرایط حضور آندسته از گروه های قومی که حضور چندانی در ساختارهای قدرت و تشکیلات گوناگون دولت و نهادهای وابسته به آن ندارند را فراهم نمود. پلورالیسم قومی جامعه ایرانی و فراگیرندگی میراث فرهنگی و سیاسی آن حکم می کند که دولت ایرانی معاصر یک دولت فراگیر باشد و دولت فراگیر نیز تنها در صورت گسترش مشارکت سیاسی و لزوم حضور گروه های گوناگون جامعه ایرانی در آن قابل شکل گیری است و تنها چنین دولتی که توان مقابله با چالش های گوناگون پیچیده معاصر را خواهد داشت^(۱)

بمنظور آغاز این پروژه حیاتی هرچه سریعتر باید فراکسیون اقوام را در مجلس شورای اسلامی تشکیل و راه اندازی نمود. این وظیفه مهم بعد از سایر ایران دوستان و معتقدین به نظام جمهوری اسلامی بخصوص وکلای مردم و رفرمیستهای سایر نهادها و نشریات اصلاح طلب می باشد که در صورت تحقق این امر دریچه ای دیگر بسوی مدرنیته گشوده شده و بخشی از عدالت اجتماعی در اذهان ایرانیان متبلور می شود.

الف- به تزویر کشیدن شخصیت

در هرحال به تعویق انداختن اجرای اصل ۱۵ تحت هیچ شرایطی و به بهانه هیچ مصلحتی قابل توجیه نیست زیرا هر اصل از قانون اساسی معادل خون هزاران شهید از ابتدای حکومت هخامنشی اشغالگر^(۲) تا پایان پهلوی و خون شهدای هشت سال دفاع مقدس قرار گرفته و از مجموعه این اصول یک میثاق ملی ساخته است بنابراین نمی توان میثاق ملی این مردمان را شکست و در مقابل مطالبات قانونی آنان استراتژی سکوت را اختیار کرد زیرا در این صورت مسئولین با تدوین این اصول جامعه را یک قدم به جلو و با عدم اجرا دو قدم به عقب رانده اند. مسئولین ذیربط باید توجه داشته باشند که با اتخاذ این استراتژی و عدم اجرای اصول ۱۵ و ۱۹ ارکان جمهوریت و اسلامیت نظام را در معرض غرض ورزان قرار می دهند و با تأکید بر این استراتژی و (در سایر مواردی که قانون اجرا نمی شود و شهروندان با فضای زور و اجبار مواجه می شوند به سرمایه اجتماعی خویش پناه می برند)^(۳) با پناه بردن به این سرمایه امکان زایش هرگونه حرکت اجتماعی ناموزون وجود خواهد داشت و تنها راه جلوگیری از این زایمان نامبارک سرعت بخشیدن به اجرای قانون است و در همین راستا و برای تحقق دو رکن

اگر مسائل سیاسی وجود داشته هیئت مدونه قانون اساسی این اصل را در این قانون نمی گنجاند. در حال حاضر نیز هر مرجعی که مخالف اجرای اصل ۱۵ باشد نمی تواند مخالفت خود را با انتساب مسائل سیاسی به اقوام مختلف توجیه کند. امروزه آموزش زبان مادری و تکلم انسان با زبان خویش رانمی توان یک مسئله سیاسی دانست. گذشته ایران بخوبی نشان می دهد که تمام اقوام ایرانی در غم و شادی شریک هم بوده اند و در میدانهای چون وحدت ملی، حفظ تمامیت ارضی کشور، انقلابهای مشروطه و اسلامی، جنگ هشت ساله و در حوزه های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و دانش و هنر و سایر آفرینش های خود را بنام ایران و ایرانی ثبت نموده اند. با کمال تأسف در زاویه مقابل معدودی ناسیونالیست برگرهای زرین افتخارات اقوام در تاریخ ایران را جعل نموده و بسیاری از حماسه های این مردمان را از لایه های کتب تاریخی حتی کتابهای درسی حذف کرده اند^(۴) تا بتوانند این مردمان اصیل را همواره مورد افترا قرار دهند و به امیال غیر انسانی خویش از جمله هضم نژادی و فرهنگی آنان دست یابند. اینان با این اعمال خود به دشمنی بشریت برخاسته اند.

دعواهای طیفی، حزبی و جناحی باعث شد که دولتمردان به جای آنکه به فکر اجرای قانون اساسی باشند به رتق و فتق دعواهای خود بپردازند تا جایی که پس از گذشت بیش از دو دهه از پیروزی انقلاب در سال گذشته با دستور آقای رئیس جمهور کمیته ای تحت عنوان کمیته بررسی اجرای قانون اساسی به سرپرستی دکتر مهرپور تشکیل و پس از پایان کار گزارش خود را محرمانه در اختیار ریاست جمهوری قرار دادند. در سؤالی که از رئیس کمیته مذکور در مورد علت عدم اجرای اصل ۱۵ شده عدم اجرای این اصل را مسائل سیاسی عنوان نمودند.

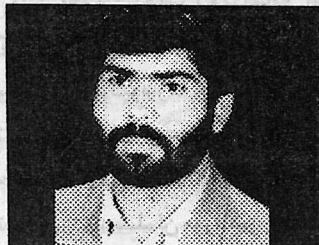
شایان ذکر است که برای اولین مرتبه در بهمن ماه ۷۹ تعدادی از نمایندگان محترم مجلس طرح اجرای اصل ۱۵ را تهیه و به صحن علنی آورده و به رأی گذاشتند که [خوشبختانه] رأی نیاورد. بدین لحاظ خوشبختانه می گویم که نمایندگان محترم باید به فکر اختصاص یک ردیف بودجه دائمی ملی باشند نه بودجه های سالیانه زیرا احتمال عدم تصویب این ردیف بودجه در سالهای آتی و به ملعبه گرفتن اصل ۱۵ از سوی ناسیونالیستها وجود خواهد داشت. علی ایحال جواب آقای مهرپور قانع کننده نبوده و نخواهد بود زیرا

جمهوریت مندی برای اداره امور جامعه در قالب یک کشور مستقل و یا ناحیه خودمختار می باشد. در این متد بالاترین حد نصاب مشارکت آحاد آن جامعه در اداره امور کشوری و لشگری و ترقی آنان براساس شایستگی های لازم پیش بینی شده و مؤلفه های پیشرفت سایر افراد جامعه از جانب حاکمیت فراهم می گردد، در کشور ما بدنال سقوط نظام ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی مردم با رأی خود به سیستم جمهوری و از نوع اسلامی آن در ۱۲ فروردین ۵۸ رسمیت بخشیدند کمتر از یک سال بعد از این اتفاق قانون اساسی توسط هیئتی که مرکب از انقلابیون اصیل بود تدوین و در اختیار نهادهای ذیربط قرار گرفت. هیئت تدوین کننده توأم با نگرش علمی به چند قومی و چند زبانی کشور و در راستای تحقق دورکن جمهوریت و اسلامیت نظام، اصول ۱۵ و ۱۹ را در ققو اساسی گنجانند. به زبانی دیگر این هیئت به ساختمان تئوریک نظام شکل داد و آن را آماده بهره برداری کرد.

اما نفوذ مجدد جریانهای ناسیونالیستی در مدیریتهای خرد و کلان مانع بهره برداری صحیح از قوانین گردید و از سوی دیگر

مستوی الثقافی لشبابنا الأهوازي

عزیز مزرعة - معلم في الأهواز



ک- فی نطاق المسرح و السينما و التلفزيون خلاصة القول

نلاحظ في أونة الاخيرة بأن لدى شبابنا توجهاً ثقافياً أن دلّ على شيء يدل على تعلقهم بالأهداف العليا التي تنتهي بهما إلى مجتمع مثقف؛ كما يعبر الشباب عن توجهه و تمسكه بكل قناعة ثابتة بهدف و مسلك ثقافي و فكري و اخلاقي يسير بهم إلى بناء الإنسان الذي يمتلك كل الحقوق وكرامة مستمدة؛ و تتمنى أن الحركة الشبابية ستؤدي إلى نهوض ثقافي في المستقبل القريب. فعلى كل انسان يعتقد بالحياة الكريمة ان يدعم هذه الحركة الانسانية التي انبثقت من الشعب و تجلت بشبابها و نتمنى أيضاً بأن الاصلاحيين سيمهدون الطريق لهذه الحركة الانسانية للننتهي بمجتمع افضل و افضل.

الشعوب و لسنا أستثناء بمستوى تطور و تقدم العالم لابد أن نتقدم و نتطور؛ و على جيلنا العربي أن يبني و يشيد قيماً و منجزات جديدة بمستوى ماتهذمت من قيم و يهذم الأشياء المتخلفة التي سببت تأخرنا و اعطت الدليل لغيرنا حتى يقول مايقول و يفعل مايفعل. هناك من يقول بأن من الصعب أن نلحق العالم بالتقدم فالمسافة بيننا و بينه بعيدة لكن هذا القول يضع المستحيل فوق رؤسنا فإن الطريق سهل واللحوق ممكن؛ إذا تكون هناك خطوات واسعة و حس مسئولية إلى نهاية الهدف و ويكون منطلقنا من محور اعمالنا اليومية في شتى مجالات الحياة. ولكن الطرق التي لابد من التركيز عليها و التوجه إليها هي:

- ۱- في نطاق التعليم و التربية
- ۲- في نطاق الكتاب الثقافي
- ۳- في نطاق الصحف و المجلات

هم كتلة اجتماعية؟ أم شريحة عمرية؟

من أين نبدأ؟ ألى أين ننتهي؟

ماهي الطرق التي تصل بنا إلى الهدف؟

الجواب يلي على النحو التالي:

إذا كانت الثقافة ما ذكرنا هي التعبير الدقيق عن حضارة المجتمع في زمن ما؛ فلماذا لابد البحث أن يكون في ساحات المجتمع و إذا كانت كذلك، تشمل المبدع و المفكر و المؤلد و الباحث و حتى المواطن الموفق.

و أما الشباب ليسوا اناس تجمعهم فئة عمرية واحدة فحسب، بل كل انسان يتمتع بحركة فكر و تحرك لطاقتة و قدراته التي تجعل منه انساناً منتجاً مبدعاً و مفيداً حتى و لوكان كبير السن.

و أما من أين نبدأ فهذا هو بيت القصيد كما يقال؛ نحن شعب كسائر

ليس هناك تقارب و تجانس ثقافي بالمعني الصحيح و لا سبب للتخويف و إنما الذي سببه التطور و الانفجار المعلومات هو تخصص ثقافي؛ و لهذا تجد اليوم من هو خبير في تخصصه و في نفس الوقت لا يعرف الا القليل ماهو خارج اطار تخصصه. فكلهم مثقفون و لكن على حد تخصصهم و معرفتهم و وجود القنوات الثقافية الجديدة لا تغير و لا تدمر بل تعطي معلومات جديدة و تبث فيهم الوعي و تحثهم للتطور و التقدم على حد تعبير المثل المعروف «انظر إلى ما قال و لا تنظر إلى من قال». إذا نريد ان نكون بعيدين عن الرد او القبول و نجعل القضاة على عائق القارى الكريم لابد ان يأتي الجواب على الأسئلة التالية:

ماهي الثقافة التي حول رصدها لدى شبابنا؟

من هم الشباب الذين نعنيمهم؟ هل

جديدة كلراديو و التلفزيون و الفيديو و... التي يقضي شبابنا اكثر وقته معها تبني لهذا العصر ثقافات متنوعة؛ علمية، اقتصادية و اجتماعية و سوف تحول شبابنا (بل حولت) من شباب مثقفين إلى شباب مشاهدين و متلقين الثقافة. و من جهة أخرى بان هذه القنوات خارج ارادتهم سوف تؤدي إلى دمار ثقافتهم و تغييرها و تبديلها إلى ثقافة أخرى؛ ربما يسأل متطورة يكون التعرف على الواقع الثقافي اكثر دقة و اوسع شمولاً. اما حول المستوى الثقافي لشبابنا

الأهوازي فهناك رأيين:

الأول؛ من يقول بأن انفجار المعلومات الذي طبع عصرنا بطابعه اسهم إلى حد بعيد في اكتشاف و تعميم عدد كبير من قنوات الثقافية على سبيل المثال، الكتاب بالدرجة الأولى و المجلات بالدرجة الثانية و... ثقافات سائر الأمم.

الثاني؛ هناك بعض آخر من يقول،

الثقافة: هي تعبير عن تقدم الشعوب في زمن ما. وهي المقياس الذي يمكن الباحث من تركيز و تحديد هويته و بيان حضارته للأمم الأخرى.

لكن تحديد مستويات الثقافة لدى المجتمع او ثلة معينة من المجتمع مسألة صعبة لأن هذا العمل مرهون بحجم معرفة الباحثين على عملية التبادلية التي تعرف بلاخذ والعطاء و كلما تون هذه العملية واسعة و متطورة يكون التعرف على الواقع الثقافي اكثر دقة و اوسع شمولاً. اما حول المستوى الثقافي لشبابنا

الأهوازي فهناك رأيين:

الأول؛ من يقول بأن انفجار المعلومات الذي طبع عصرنا بطابعه اسهم إلى حد بعيد في اكتشاف و تعميم عدد كبير من قنوات الثقافية على سبيل المثال، الكتاب بالدرجة الأولى و المجلات بالدرجة الثانية و... ثقافات سائر الأمم.

الثاني؛ هناك بعض آخر من يقول،

الو... صوت الشعب ٤٤١٧٩٤٤ - ٢١ - رأى ملت

□ از اهواز:

سئوالی داشتیم مبنی بر اینکه اگر کسی از مردم عرب خوزستان بخواهد درباره موسیقی اصیل اهوازی کاستهائی بخرد، به کجا باید مراجعه کند.

□ از شهرهای اهواز، خرمشهر، آبادان و شادگان:

چراگوینده تلویزیون بازی فوتبال ایران و عربستان سعودی، کلمات ناشایست درباره اعراب به کار می برد. (۸ بار تماس)

خیابانی گزارشگر تلویزیون: در آن شرایط پر ازدحام در استادیوم آزادی، تمرکز فکر کار بسیار مشکلی است و اگر چیزی در این باره گفته شده است، تعمداً نبوده است. بنده بدینوسیله سلام گرم خود را به هموطنان عرب خود در خوزستان می رسانم و مراتب اخلاص و دوستی خود را تقدیم آنها می کنم.

□ محسن یاسین نعمانی - الصلیحایة دورخوین

بنی یـعرب افـتخر بیهم وحدهم
نشامه و حفظوا الثایه وحدهم
غـرم الی جمـع قومـه وحدهم
تحت رایـه ونخله یا عربیه
□ هوسه من سید محمد ناسی آل کفار - مدینه الشوش
هـله بجیتک عزیزی وکل وکت علیه البال
انت هیبتی و بیک اعدل کل حمل لومال
سیف الانت بضیج و بیک یا هو العال
مذخوره للیوم بـهل عـز

□ عوده سواری - مدینه الشوش

صوت الشعب حیاچ گلبی یحبج
کل العرب تهواج حتی ال یضدج
صوت الشعب حیاچ بیج المعانی
ننطرچ کل هلال و نعد الثوانی
شعب الأهواز ایگول الفخر انه
اول جریده های اطالب بحقنه

□ ابراهیم دیری - رامهرمز

چنانچه امکان دارد از شعرای قدیم خوزستان و شعرای معاصر جهان عرب منانند نزار قبانی، شعر چاپ کنید.

□ عقیل بر ناسی سلامات - الاهواز - شبیان

دیوان العرب مرفوع بالأمثال نظم اشعار
و حقایهم یظل مثل النسل بلتاریخ تذکار
اهلنه العرب معدودین عغال و کرامة تجار
اسـباع و کـلهم وهامه

□ محسن عبدالحسن المغنمی

أجرحـن گلبی اسـوالف والهـدنه
اقـدرن ذیـج المـضایف والهـدنه
العرب بیت الثقافه والهـدنه
شجاعه و کرم و اهل للحمیه

□ سید محسن البختی - مدینه الشوش

ارید احجی و علی الناس، الگلب کثرت محایه

ارید ابعت رسائل شوق تعد صوت الشعب کلمات، شعبیه

ایاکمل جریده و تمطر الأشعار هوسات و قصائد و الأبوذیه

یل بیج الشعب یمتاز و تذکرین کل همه و مراسیه

و تذکرین کل همه و مراسیه

□ جلیل العموری - امیدیه

بعده ارسوم اهالینه

بعده الیوم تتمايل چفافینه

و بعده مضایف اهلی الیوم بکت من هلی الماضیه

و بعده الدله تتراکض و بعد ایکلکل الفنجان بگهاوینه

بعد الحد منصور احدوده

بحق بیرق الثورة الاسلامیه

بیرق عز هلی الأیران منیشن باحمر و ابیض و اخضر

و قائدنا الخمینی الحید ببهمن شاله باسم جده علی حیدر

میزان العدل ساوی و برکان الظلم ظل باسم یتفجر

میزان الحگ ظل لثورة

□ عبدالحزین القوافی - الاهواز

بیتک من خشب و اعداک ارضا

اتگول بهل گصب و الظیم ارضا

کلمن بیتع الکیعان و ارضا

باع و فگدکل الهویه

□ احمد مهودر عفرای - الاهواز

وحگ مکه و مدینه و مسجد الاقصی

وحگ طفل الشهدید محمد الدرہ

وحگ شـاتله و صـبره

وحگ اسم الحسین و رایة و گبره

نصیح بصوت یل ثایر بسم دینک

و بسم الدارک المـغصوبه غصب کفره

نشـد رایـة عـهد و یاک

عـادانـا الذی عـاداک

نـظل بـحماک دوم او یاک

مـا نـنساک مـا نـنساک

□ من شعر الشاعر المرحوم حمد العطیوی

ارسال: عقیل سلامات

اسیاسه ماگضت مطلب و لافای

العاکه ما دخل عبره و لافای

الما یحجی ابحدو سیفه و لافای

ولوگومه الف ما له ثنیه

□ از شهر اهواز

سئوالی داشتیم مبنی بر اینکه چرا اداره فرهنگ و ارشاد خوزستان در گردهمائی که تحت عنوان قومیت ها و مشارکت سیاسی در اهواز برگزار کرد، از اعراب خوزستان دعوت به عمل نیاورد (۳ بار تماس)

- دکتر نشان مدیر کل اداره فرهنگ و ارشاد خوزستان: لازم است به اطلاع همشهری های عزیزم برسانم که متصدی اصلی این گردهمائی تهران بود که در یک فاصله کوتاه از اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان تقاضا شد بخش تخصصی آنرا در زمینه های مردم شناسی، جامعه شناسی و اقتصاد را به عهده بگیرد. بنده با توجه به محدودیت زمانی و در یک فرصت کوتاه برای تخصص های مورد نظر از اشخاص دارای تخصص دعوت به عمل آوردم که دکتر نواح، بخش جامعه شناسی آنرا به عهده گرفت. علاوه بر آن این گردهمائی آنطور که در افواه جامعه شایع گشته است بنام و تحت عنوان قومیت ها نبوده است، بلکه در شکل یک تجمع آکادمیک و تخصصی درباره مشارکت سیاسی و خرده فرهنگ ها مطرح شده بود. جهت اطلاع هم استانی های عزیزم می رانم که در آینده نزدیک به همت اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی خوزستان و مردم فهیم ما، سمیناری تحت عنوان «قومیت ها» برگزار خواهد شد که امید می رود همه عزیزان از همه اقوام ساکن در استان در آن شرکت نمایند.

□ علی عاید البدوی: اهواز حی شریعتی

بالتار دمّ الوفه ابـحربه المفاخر عمل

ما شاف دربه او إله ابنار المراحل عمل

ماخص لسان ابـشخص لمن تکلم عمل

یـعرب العیب اخضعت لجل الظلم مسـجده

و کـسرو عین الذی امضیف الأهل مسـجده

بـچفوف عزنه الوطن یکبر صرح مسـجده

و نصیح لهل الشرف حیّ اعله خیر العمل

هوسه

اشلون انرید ناخذ تار و حنة بأمل و ننانی

و بعد نه ابـحقدها ذو ذاک واحد ینـهش الثانی

اذا ما نتحد بالدم و نمشی بأمر ربانی

... تا کلنه اذ یاب الملهوگه...

□ نزار عمران العبادی

دنیا نه ابسیف الاسی گصبتنه

والشهر داری ابـنقشته گـض بـتنه

لاچنها حلوه کل و کت گصبتنه

آنه احبها اولو نخلها الدمر

صرنه ابوکت ما تنصلب دیر تنه

اشگد حلوه چانت والاهل دیر تنه

گصبتنه اغلی امن الذهب دیر تنه

ریحة اهلنه او اطیبها امن العنبر

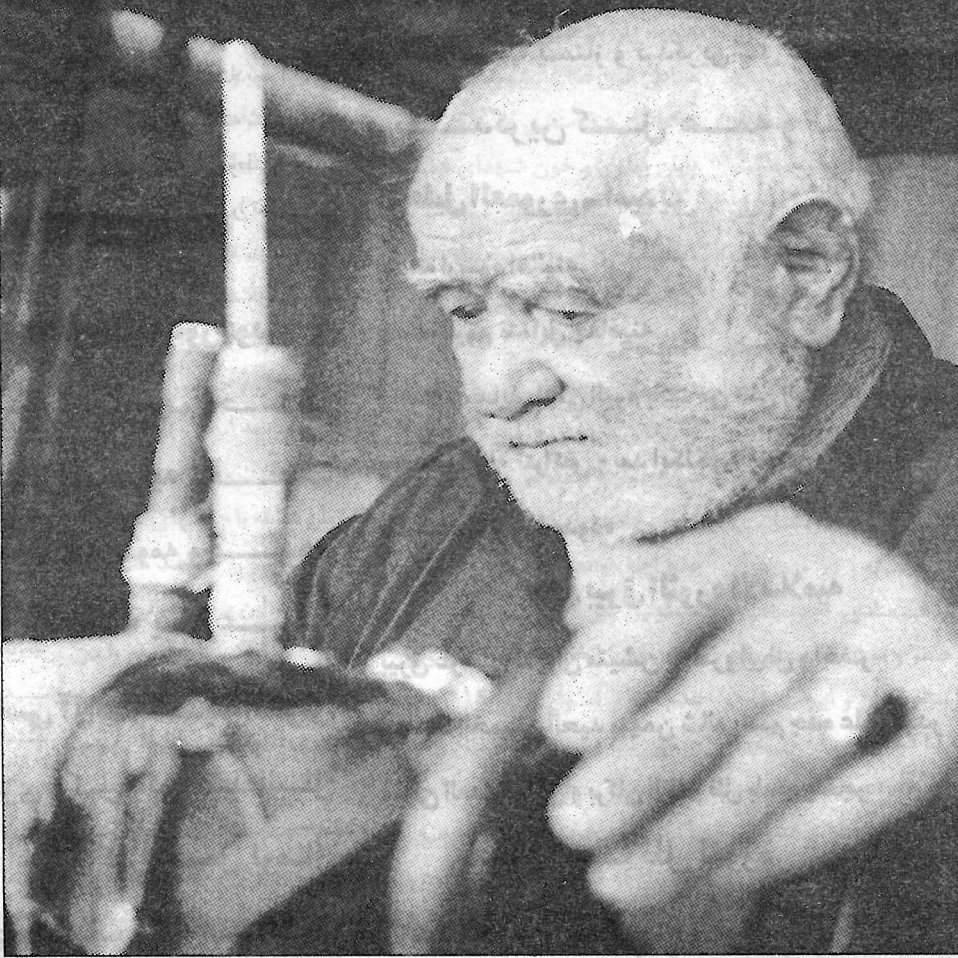
حتى لا تلو منا الاجيال

رستم خنifer - شوش دانيال

آنذاك وساهمت في نشر الادب العربي، فإذا قرأنا تاريخ هذه الدولة نجد كثيراً من كبار الشعراء والأدباء و علماء العرب في ذلك الوقت. لكن العرب في خوزستان منذ أن وضع رضاشاه أقدامه على تربة بلادهم واجهوا سفك الدماء ومصادرة الحريات و افتتار البلاد. فحاول رضاشاه بكل امكانياته أن يمحوا عروبة اهلها و يلحقهم بركب القومية الفارسية و حتى منع الزّي العربي في البلاد فكانت هذه المشكلة ليست فقط للعرب بل لكل القوميات الايرانية و كان يروج زياً خاص طبقةً للحضارة الأوروبية. لكن العرب في خوزستان كانوا متجذرين في تاريخهم العربي و لا يمكن تحويله الى تواريخ أخرى. لاشك إن هذه الفترة المظلمة يعني من بداية حكومة رضاشاه الى سقوط الدولة البهلوية كانت فترة الانحطاط حقاً، فكان العرب طيلة تلك الفترة المظلمة بعيدون عن أسباب التقدم العلمي والأدبي، فكان الأدب متأخراً تبعاً لتأخر الحياة العامة والانحطاط. و قد عانت البلاد من فساد حكامها ماجعلها متأخرة في نواحي الحياة

المختلفة، السياسية و الاقتصادية والاجتماعية والثقافية. فحاول المسؤولون أن يحرموا البلاد من أسباب الرقي كالمدارس والمؤسسات الصحية والاجتماعية. و عند مافتحوا المدارس في بعض المناطق حاولوا أن يبعدوا العرب كل البعد من لغة أمهم وثقافتهم العربية. كان تلاميذ العرب آنذاك لا يفهمون ما يقوله المعلمون في المدارس، فربما التلميذ يدرس سنوياً في المدارس و لا يعرف الأكلتات محدوده من اللغة الفارسية. و حاولت كثير من العوائل أن تدرس أبنائها في تلك المدارس ففشلت في هذه المهمة.

لأن أكثر المعلمين آنذاك كانوا يضربون الاطفال بلارحمة لعدم تقدمهم في الدراسة و لا يدركوا أن عدم فهم الدرس باللغة الفارسية، هو سبب الرئيسي لفشلهم في الدراسة و هذه المشكلة كانت تظهر في الريف أكثر من المدن. هذه الحالة جعلت الطفل يفضل أن يرعى الغنم و يعمل في البساتين في عز الصيف و لا يجلس ساعة واحدة في صفوف المدارس و لهذا أكثر تلاميذ العرب كانوا يتركون المدارس في المرحلة



أما المجتمع العربي الحديث لابد أن يركز على ركائز و مكونات قوية من اجل النهوض بالثقافة العربية و نقلها الى روح العصر

للمعايير الاسلامية. فبحمدالله بعد الثورة الاسلاميه سعت الحكومة بكل جهدها أن تعترف الاسلام لجميع طبقات الشعب فجرت بحوث كثيرة في الصحف والكتب والمواد الدراسية و راديو و تلفزة و... حول الاسلام والثقافة الاسلامية فلهذا لاناخذ اكثر من هذا وقت القارئ الكريم.

أما العزوبة، فالعالم كله لابد أن يعلم، إن العرب في خوزستان عرب أضلاء، لغة و أدبا و بلاد اوساهموا كثيراً في بناء الحضارة العربية الإسلامية وكانوا يتذوقون الشعر والأدب و يعملون على نشره و رفع مستواه و خير شاهد على هذا، النشاطات الثقافية و العلمية في زمن المشعشين، إن دولة المشعشين أسست في اواسط القرن التاسع الهجري فكانت الحوزة عاصمتها و أمتد حكمها من جنوب العراق الى بعض البلاد من لرستان و استمتعت بالأجهزة المدنية التي تحتاجها الدول و بنيت المدارس العربية والمكاتب العامة بالكتب في انواع العلوم المتداولة

أما المجتمع العربي الحديث لابد أن يركز على ركائز و مكونات قوية من اجل النهوض بالثقافة العربية و نقلها الى روح العصر. أن العبء ثقل و أن المسؤولية لايتحملها عضواً أو مجموعة من الاعضاء. إنما هي مسؤولية كل المثقفين العرب، و نأمل أن تتوفر الأدوات الثقافية والمادية والتقنية لأجل الوصول الى هذا المجتمع. و اما مكونات المجتمع العربي الحديث الذي تقبله جميع الناس بمايلي:

- ١- الاسلام
- ٢- العزوبة

من البديهي هذه المكونات تبعنا كل البعد من التعصبات العائلية والقبلية في المجتمع. فلاسلام ديننا جميعاً و نرى سعادة الدنيا و الاخرة في هذا الدين فلا بد أن نسعى لنشر هذا الدين في كل انحاء المعمورة و نحافظ على الوحدة بين المسلمين و علينا أن نطبق الاسلام في حياتنا اليومية و الجيل الحاضر لابد أن يدرس كثيراً في تاريخ الاسلام والعلوم الدينية و يترتب طبقة

إن الاجيال الماضية كانوا ينظرون الى الحياة بمنظار ماتعلموه و كانوا ضحايا الظروف الاجتماعية التي احاطت بهم و اذا ادرسنا أحوالهم المعاشية و ظروفهم الثقافية و الاجتماعية و النفسية يثبت لنا أنهم عاشوا تحت أشد أنواع الاضطهاد والبؤس. ولكن مع هذه الظروف القاسية حافظوا على تراثهم و هو يتهم العربية فهذا أكبر انجاز حققته لنا الاجيال الماضية. إن بعض الاجيال قد تحصل لهم فرصة لم تكن لتحصل للأجيال الأخرى فإذا أغتنموا ستكون ثمراتها نافعه على توالي الاجيال و إذا أهملوها ستكون النتيجة بالعكس. اما جيلنا الحاضر فهو يختلف اليوم كثيراً عن الاجيال الماضية لأنه يتمتع بالوعي السياسي والثقافي و هذا الجيل مشبع بالثقافة العربية والاسلامية تقريباً والكثير مهتم بحملون الشهادات العليا من

مختلف التخصصات، مع هذه الموصفات للجيل الحاضر لابد أن يصنع عملاً كبيراً تجاه أهله و بلاده و من الطبيعي أن الاجيال القادمة سيتوقعون كثيراً من هذا الجيل، لأنه يعيش في مرحلة حساسة من تاريخ بلاده و يشاهد الدولة اليوم تتحدث عن حوار الحضارات و سيادت الشعب الدينية و الاصلاحات و الحرية والعدالة و الالتزام بلقانون. فنحن كجزء من هذا الشعب لابد أن تهتم اهتماماً خاصاً لإشاعة ثقافة الحوار بين افراد المجتمع والحكومة و لو هذه الثقافة ما تعودنا عليها من قبل، لامن جانب الحكام و لا المحكوميين، لأن قبل الثورة الاسلامية و منذ تأسيس الدولة البهلوية كان الحكم يديقون العرب ابشع انواع المظالم. و شنت الحكومة مع العشائر العربية حروب دامية لاتعرف الرحمة فمن الطبيعي كان العرب يردون عليهم بعنف، فلهذا كنا دائماً نسمع من آبائنا و اجدادنا مثلهم الشعبي المعروف:

«الحك بالسيف والمفلس يتدور الشهود، لكن اليوم العثف مطروداً في جميع انحاء العالم لأن لا يصل الى نتيجة مطلوبة. إلا تخريب البلاد و قتل الابرياء و سفك الدماء. فكل العالم اليوم ينادى بالسلام والالتزام بلقانون، و هناك طرق قانونية في اكثر البلاد للوصول الى الحقوق المشروعة. ولكن الالتزام بلقانون لابد أن يكون من جانب

تمارس الديمقراطية و مجتمعنا اليوم بأمس الحاجة للتنظيمات القانونية و وسائل الاعلام. مثلاً عندما تقوم الانتخابات في المجتمع تظهر بوضوح اهمية هذه المؤسسات لإيصال الكلمة الشفافة للشعب و تنوير الرأي العام و من المؤسف بعضنا حتى الآن ينظر الى المرشحين في الانتخابات بمنظار الانتماء القبلي و هذه الحالة تجعل المجتمع في دائرة التخلف الانساني. إن اول خطوة للوصول الى مجتمع عربي حديث، أن نتخلص من المصيبات العائلية و القبليّة و أن نتحرر من الأنانيات، حتى ننقل رويداً رويداً من القبليّة الى مجتمع عربي حديث. و يبدو هذا الامر لايتحقق بسهولة لأن الناس إذا تمودوا على قيم معيثة صعب عليهم بعد ذلك أن يتركوها دفعة واحدة و قد تظهر من جراء ذلك مشكلات اجتماعية. و لكن هذا الامر يتطلب ارادة وطنية، لأن ارادة الشعب تلعب دوراً هاماً في خلق الانجازات والتطورات و رقي البلاد. و في هذا الجمال يقول سعد زغلول:

الارادة متى تمكنت من النفوس و ستكون لها كوادر مثقفة لنشر ثقافته والمعرفة بين الناس و لخدمة المجتمع حتى يكونوا موضع الثقة من قبل الناس. فلو نجحنا في هذا الامر لتقدمنا خطوات الى الامام. و من الطبيعي هذه المؤسسات سيكون لها دوراً هاماً و حساس في مستقبل مجتمعنا. لأن البلاد بدأت

هؤلاء الفلاحون الذين غصبت أرضهم الزراعيه توجهوا للعمل فى مصانع السكر كى يقوموا بأعمال شاقّة جداً فى اراضى آبائهم و اجدادهم بأقل الأجور. و لما كانت الامية منتشرة بين القرويين

فى أمكنه أقل صعوبة بالعمل. و بنت لهم الشركات بيوت فارغه تحتوى على أحدث الأجهزة المنزلية المعاصرة.

والكويتيه و كانوا يقطعون تلك الصحارى والقفار الوكره مشياً على الاقدام و قد هلك الكثير منهم بعد أن ضلوا الطريق عطشاً و جوعاً أو ابتلعتهم مياه البحر غرقاً و جُلبهم من فصيلة الشباب أو سجنوا فى السجون العراقيه. أو ذهبوا و لانعرف عن مصيرهم شيئاً الى يومنا هذا. و أما الذين يصلون الكويت بشق الانفس، فالأغلبية منهم كانوا يعملون فى اعمال لاتليق بمكانتهم و الحر تكفيه الإشارة. هذه كانت صورة مريرة من النظام الشاهنشاهى فى ايران الذى كان يدعى إنه أوصل الشعب الايرانى الى ابواب الحضارة الكبرى المعاصرة. هذه المشاكل كلها جعلت العرب فى خوزستان

متأخرين فى ثقافتهم بالنسبة الى الشعوب العربية الأخرى. و لكن عندما بدأت الثورة الاسلاميه فى البلاد بقيادة الامام الخمينى (ره) ساهم العرب فى هذه الثورة و بذل الغالى والرخيص لنصرة هذه الثورة فانكشفت أمامهم أفاق مشرقة أراححت عنهم ظلمات فترة الانتحاط، فاستغلوا لبناء حياة

جديدة. فبدأت حركة الثقافة العربية تظهر رويداً رويداً و فى كل عام و كان عددالطلاب الجامعيين العرب يتزايدون. فنرى اليوم بحمدالله كتلة من المثقفين والخرجيين من الجامعات الايرانية و الأجنبية فى كل

أما اليوم عند ماوصل مجتمعنا العربى الى هذا المستوى، لابد أن نطرح أنفسنا بالعالم العربى. و نحن اليوم بأمس الحاجة الى الروابط الثقافية مع الشعوب العربية الأخرى. و من المؤسف كانت سياسة حكام

الابتدائيه. فإذا قارنا عدد الذين دخلوا الصف الاول الابتدائى و عدد الذين تخزجوا من المدارس الاعدادية لنرى الفارق كبيراً جداً لأن القليل منهم يصلون الى هذه المرحلة. اما الوضع الاقتصادي كان فى حالة يرثى لة. فبدأت الحكومة محاربة قاسية مع الزراعة المحلية فكانت تستورد المحاصيل الزراعية من الخارج و اهلكت الزراعة المحلية و من جانب آخر، الاراضى الزراعية الخصبة التى عمزوها العرب

منذالقدم. و حضروالانهار لزراعة تلك الاراضى و زرعوها مئات السنين جائوا بمشاريع صناعية. - زراعيه و غصبوها من أهلها و زرعوا قصب السكر فى تلك الاراضى و فى ذلك الزمان كان فى استطاعة الدولة أن تعمر الاراضى البائره و تزرع قصب السكر فى تلك المناطق و لكن الدولة بأهدافها السياسية أخذت الاراضى الخصبة و حتى بيوت الفلاحين فى القرى بأبخس ثمن فطردتهم من مساكنهم و قراهم. و من الطبيعى أن الفلاح إذا غصبت أرضه أصبح ذليلاً ضعيفاً. فلهذا

و لما كانت الامية منتشرة بين القرويين استخدم الاكثريه الساحقة منهم لزراعة قصب السكر و رى المزارع فكان هذا عملاً شاقاً جداً و أن الانسان لا يدرك صعوبة هذا العمل إلا عندما يَمُرُّ ساعة واحده بمزارع قصب السكر فى ايام الصيف

بالبترول و المياه الحلوة كانوا يذهبون الى الدول المجاورة كالكويت بحثاً عن العمل و كان اكثر هؤلاء الشباب يتوجهون الى الكويت عبرالارضى العراقيه، فكان الخطر يواجههم دائماً لأنهم يدخلون بصورة غيرقانونيه الاراضى العراقيه

استخدم الاكثريه الساحقة منهم لزراعة قصب السكر و رى المزارع فكان هذا عملاً شاقاً جداً و أن الانسان لا يدرك صعوبة هذا العمل إلا عندما يَمُرُّ ساعة واحده بمزارع قصب السكر فى ايامالصيف. و اما العمال الذين جائوا من بلاد أخرى فكانوا يعملون فى داخل المعمل و

وايضاً ظهورا شعراء و أدباء بارزين قال فى حقهم القائد المعظم سماحة آية الله السيد علي الخامنئي: إنَّ شعراء خوزستان و لله الحمد يُعدّون من الشعراء البارزين فى العالم العربى و من الممتازين أيضاً سواء كان من الناحية الكيفية أو الناحية الكمية

التخصصات والمهن. و ايضاً ظهوروا شعراء و أدباء بارزين قال فى حقهم القائد المعظم سماحة آية الله السيد علي الخامنئي: إنَّ شعراء خوزستان و لله الحمد يُعدّون من الشعراء البارزين فى العالم العربى و من الممتازين أيضاً سواء كان من الناحية الكيفية أو الناحية الكمية.

الفترة المظلمة أن يضعوا ستاراً حديدياً بين العرب فى خوزستان والشعوب العربية. و يزرعون الخلاف بين الأمة الاسلاميه كى يحصلون منها شيئاً ما لصالح الغرب والامبراطورية العالمية التى كانت تخدمها الحكومة البهلوية فى بون واسع من الزمن.

فردوس العرب الضائع و ادب المقاومة

حيدر جلالى - الخفاجية

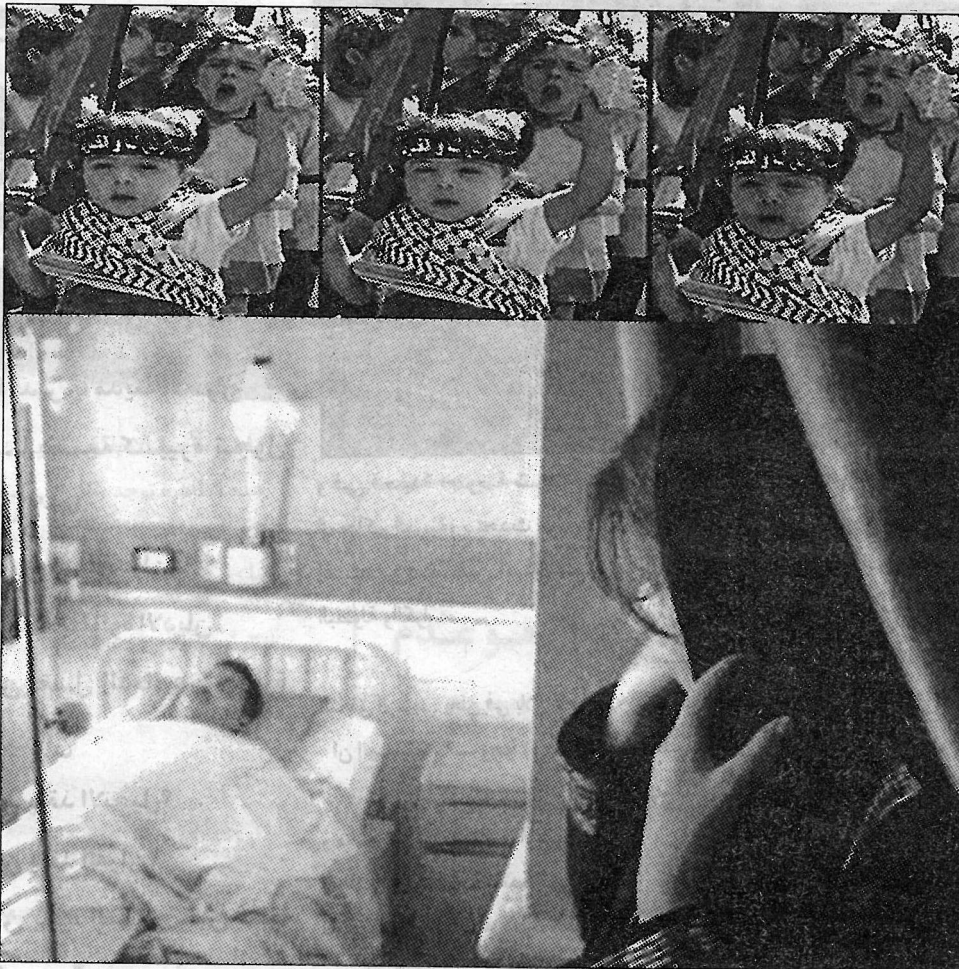
(سوسنكرد)

كلمات شعراءنا الى شكل بندقيه و اصبحت صرخاتهم جارحة و حادة، لان الانسان لا يصرخ عادة الا حين يكون مساحة الجرح اكبر من مساحة الطعنة و كمية دموعه اكبر من مساحة عينيه»^(١)

من هذه الاصوات الجارحة والحاده صوت الشاعر مظفرالنواب. هذا الشاعر المناضل الذى كلما يرعد، يزلزل وجدان الامة العربية و عروش الحكام المتخاذلة. نفى صرخة غاضبة ناثرة يقول:

القدس عروس عربوتكم
فلماذا ادخلتم كل زناة الليل
الى حجرتها
و وقتم تسرقون السمع
وراء الابواب
لصرخات بكارتها
و سحبتكم كل حناجركم
و تنافختم شرفا

و صرختم فيها ان تسكت
صونا للعرض
فما اشرفكم.



كتبت جريدة اسرائيلية ان الشعر هو اداة المثقفين العرب التعبيرية و هؤلاء المثقفون لم يسلّموا للاحتلال. اسرائيل تعرف جيداً أن الشعر يوقظ فى امة منهارة روح المقاومة بالبيان والمنطق و تعلم جيداً بأن الشعراء يعزفون على قيثاره الشعر لون الايقاظ والحث والتحريض والثورة. فللشعر دورهم فى توعية الشعوب و لهذه السبب يقول محمود درويش: «ان الشاعر يستطيع بقصيدة واحدة ان يقود ثورة».

ادب المقاومة فى فلسطين ولد قبل الاحتلال، مقارنا هجرة اليهود الى ارض فلسطين، فهناك عدة شعراء فى ديوان الشعر المقاوم الفلسطينى، منهم من نته الى خطر الهجرة اليهودية و بيع الاراضى لليهود مثل ابراهيم طوقان الذى يعد بيع الاراضى لليهود اكبر خطراً على فلسطين والامة العربية و يحسبها جريمة يرتكبها المواطن فى حق وطنه.

يا بائع البلاد الى اعدائهم طمعاً
بالمال لاكنما اوطانهم باعوا
يا بائع الارض لم تحفل بعاقبة
و لا تعلمت ان الخصم خداع
فكر بموتك فى ارض نشأت بها
واترك لقبرك ارض طولها باغ^(٢)

هذه صورة من صور تجليات المقاومة فى الشعر الفلسطينى - العربى قبل قيام دولة اسرائيل اما بعد النكبة قد تغيرت صور تجليات المقاومة لأن النكبة اصابت جميع شعراءنا بالصميم و ألمتنا و ايقضتنا من

غفلتنا و حلمنا الجميل بالوحدة العربية. «فمن شعوب حزيران ولد شيء يدعونه الادب الحزيرانى»^(٣) «لم يبق بعد حزيران للشاعر سوى حصان واحد يمتطيه و هو الغضب و لكن أين يبدأ حدود هذا الغضب و

أين ينتهى؟ صعب علي كثير ان ارسوم حدود غضبى، فطالما ان هناك سنتمتراً واحداً من ارضى تحتله اسرائيل و تذله و نقيم عليه مستعمراتها، فان غضبى بحر لاساحل له»^(٤) فبعد حزيران تحولت

يا صلاح الدين قم و انظر الى حالة فى القدس تستبكي العيون ابدل العزالذى تعرفه ذلة و استأسد المستضعفون

لم تحمل لنا اوراق التاريخ سطرأ واحداً عن شعب رضى بالاحتلال و بارك مغتصبي ارضه و حقه الشرعى و شد على ايدى قاتليه مهنتاً بقتله بل على العكس من ذلك فاوراق التاريخ جميعها مليئة بصور المقاومة للاحتلال و رفض الغاصبين»^(٥)

اما ادب المقاوم العربى ولا سيما الشعر فانه يؤلف اكبر ديوان شعر متميز بين دواوين اشعار الشعوب و الامم الاخرى، فهناك ثمة شعراء كثيرون حملوا سلاح الكلمة و ساهموا فى رصدالمقاومة العربية للاحتلال الصهيونى لارض فلسطين.



الحماسة والفخر الوطني، يعد أيضاً ماوعده نزار قباني فيقول:

هذه الأرض التي تمتص جلد الشهداء تعد الصيف بقمح و كواكب.^(١٩)

هذا ماوعده الرحمن و صدق المرسلون.

هوامش:

(١) المقاومة العربية ضد الاحتلال و

تجلياتها في الشعر- حسن ناجي ص (١)- ندوة المقاومة

(٢) ادب المقاومة و حرية الانسان-

د. عناد غزوان- ندوة المقاومة

في الادب ٢٤ يوليو ٢٠٠٠ ص ١

(٣) ديوان ابراهيم طوقان. ص ٥٩

(٤) نزار قباني- قصتي مع الشعر

منشورات نزار قباني- بيروت- ١٩٨٦-

ص ٢٢٨

(٥) نفس المصدر- ص ٢٢٠

(٦) نفس المصدر ص ٢٣٦

(٧) مظفر النواب- الاعمال الشعرية

الكاملة- دار قنبر- لندن- ١٩٩٦-

ص ٤٧٩

(٨) نفس المصدر- ص ٤٨٣

(٩) احمد مطر- لافتات- المجلد

الاول- ص ٦٨

(١٠) نفس المصدر- المجلد الثالث-

ص ١٤٩

(١١) نزار قباني- الاعمال السياسية

الكاملة- منشورات نزار قباني-

بيروت- ١٩٩٣- ص ٣- ١٦١

(١٢) نفس المصدر- ص ١- ١١٠

(١٣) نفس المصدر- ص ٢- ٤٢١

(١٤) نفس المصدر- ص ٢٢٧

(١٥) نفس المصدر- ص ٤٠٥

(١٦) نفس المصدر- ص ٣٣٠

(١٧) نفس المصدر- ص ٨- ١٩٧

(١٨) نفس المصدر- ص ١٦٤

(١٩) ديوان الشاعر محمود درويش-

دار العودة- بيروت- ١٩٩٤- ص

٣٤٦

و نظم الحروف في الشوارع
العبرية الاسماء^(١٧).

غداً غداً سيزهر الليمون

و تفرح السنابل الخضراء

والغصون

و تضحك العيون

و نزج الحمائم المهاجرة الى

السقوف الطاهرة

و يرجع الاطفال يلعبون و

يلتقي الآباء والبنون

على رباك الزاهرة

يا بلدي يا بلداً للسلام

والزيتون^(١٨)

اما ضمير فلسطين و مجنون التراب

الذي كتب قصيدة «سجل انا عربي»

التي ظلت طيلة عقد كامل اشبه

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

العميقة في هذه الأرض ان يجاهد و
يناضل بكل مايملك من مال و بنين
زينة الحياة الدنيا لكي يحرر حبيبته
فلسطين و لايتماد على قضية
السلام لانها مجرد مسرحية:

يا ايها الثوار في القدس

في الخليل

في بيسان

في الاغوار

في بيت لحم

حيث كنتم

ايها الاحرار

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

تقدموا

تقدموا

فقصة السلام مسرحية

والعدل مسرحية

الى فلسطين طريق واحد يمر

من فوهة بندقيه.^(١٦)

عاقرين:

كانت فلسطين لكم دجاجة

من بيضها الثمين تاكلون

كانت فلسطين لكم قميص

عثمان الذي به تتجارون

طوبى لكم على يديكم

اصبحت حدودنا من ورق

فالف تشكرون

على يديكم اصبحت بلادنا

امراة مباحة فالف

تشكرون.^(١٢)

و يستمر الشاعر ان هولاء الحكام:

سحقوا فلسطين احلاماً ملونة

واطعموها سخياف القول و الخطبا

عاشوا على هامش الاحداث ما انتفضوا

للارض منهوبة والعرض مفتصبا

و خلفوا القدس فوق الوحد عارية

تبيع عزة نهديها لمن رغباً^(١٣)

بكيك حتى انتهت الدموع

صليت حتى ذابت الشموع

ركعت حتى ملني الركوع

سألت عن محمد و عن يسوع

يا قدس يا مدينة تفوح

الانبياء

يا اقصر الدروب بين الارض و

السماء

يا قدس يا منارة الشرائع

يا طفله جميلة محروقة

الاصابع

حزين عيناك يا مدينة البتول

يا واحة ظليلة مريها الرسول

حزينة حجارة الشوارع

حزينة مآذن الجوامع

يا قدس يا مدينة الاحزان

يا دمة كبيرة تجول

في الاجفان

من يوقف العدوان

عليك يا لؤلؤة الاديان

من يغسل الدماء عن حجارة

الجدران

من ينقذ الانجيل؟

من ينقذ القرآن؟

من ينقذ المسيح ممن قتلوا

المسيح؟

من ينقذ الانسان؟^(١١)

و يرسم الشاعر صورة الحكام

المتخاذلة الذين يعجزون عن صد

الطغاة، فيذكرهم بأن فلسطين كانت

لهم بمثابة فردوس خرجوا منه

جميعاً و بايدكم حجر من

سجيل

سيروا والله يوفقكم

هزوا الدنيا

نحن شعوب ديكورات و

جيوش فاسدة اللحم و ليست

تصلح للتصدير...

و حكومات محكومات مهنتها

تحرير الارض من التحرير

لاتنتظروا منا احداً لن تأتي

ابداً

ماعدنا غير نفايات تكره رائحة

التطهير^(١٠).

اما كتابات نزار قباني عن القدس

زهرة المدائن و عن فلسطين ارض

الانبياء و حبيبة العرب فهي اروع

مما قيل او كتب. يقول في قصيدة

القدس:

بكيك حتى انتهت الدموع

صليت حتى ذابت الشموع

ركعت حتى ملني الركوع

سألت عن محمد و عن يسوع

يا قدس يا مدينة تفوح

الانبياء

يا اقصر الدروب بين الارض و

السماء

يا قدس يا منارة الشرائع

يا طفله جميلة محروقة

الاصابع

حزين عيناك يا مدينة البتول

يا واحة ظليلة مريها الرسول

حزينة حجارة الشوارع

حزينة مآذن الجوامع

يا قدس يا مدينة الاحزان

يا دمة كبيرة تجول

في الاجفان

من يوقف العدوان

عليك يا لؤلؤة الاديان

من يغسل الدماء عن حجارة

الجدران

من ينقذ الانجيل؟

من ينقذ القرآن؟

من ينقذ المسيح ممن قتلوا

المسيح؟

من ينقذ الانسان؟^(١١)

و يرسم الشاعر صورة الحكام

المتخاذلة الذين يعجزون عن صد

الطغاة، فيذكرهم بأن فلسطين كانت

لهم بمثابة فردوس خرجوا منه

جميعاً و بايدكم حجر من

سجيل

سيروا والله يوفقكم

هزوا الدنيا

نحن شعوب ديكورات و

جيوش فاسدة اللحم و ليست

تصلح للتصدير...

القومية حقيقة حية لا يمكن تجاهلها

فالح عبدالله المنصوري

الذي عملت جاهدة لتفكيك قوميتنا، فمجرد استمرار هذا الشعب واستمرار شعوره برباطته وبتراحمه هو دليل على أن هذه القومية قائمة وباقية، وإنما التفتنا إلى ما هو احدى التفتنا إلى الناحية الايجابية لا لنخاض امما وشعوبا اخرى ولا لنُدفع عن انفسنا التهم، بل لنصلح من شؤوننا ونزيل عوامل الضعف، التفتنا الى محتوى القومية لنبنينا وعيها على اسس سليمة فعالة، وقلنا ان الشيء الذي يهمننا في هذا الوقت هو ان يتحرر الشعب من الظلم الاجتماعي الذي يخنق قواهم و يعطل طاقاتهم و يهدر امكاناتهم و من كل العراقيل الرجعية التي تقيد



العقل و تمنعة من التجدد والابداع و تغل المجتمع بقيود العادات والتقاليد السقيمة التي لم تعد تتجاوب مع الحياة، هذا هو ما فهمناه من القومية وهذا هو فهمنا الايجابي للقومية بانها هي هذا المستوى الناضج الذي بلغته المجموعات البشرية نتيجة تفاعل قرون طويلة بين افرادها و بين الظروف الطبيعية و التاريخية التي مرت بها و التي نسجت فيما بينها روابط مادية و روحية مشتركة، اهمها واعلاها هي رابطة الثقافة.

نصور أنها وجدت لتخاضم غيرها، ولكي تثبت وجودها وحقها ازاء قوميات اخرى، أو لكي تدعي التفوق او حق السيطرة على غيرها او لتدفع التهمة عن نفسها. لم ننظر الى قوميتنا هذه النظرة المنفعلة السلبية، بل اعتبرنا هذا الوجود القومي يعلن عن نفسه بنفسه، وبمجرد استمراره وتغلبه على نواحي الضعف التي طرأت عليه طوال السنين الماضية والتغلب على المحن التي خلقتها الظروف الخبيثة

مستقبله و مسؤوليته في الحاضر و الذي لا يعرف نفسه لا يستطيع ان يعرف غيره)، والشعب الذي لا يحس بشخصيته و بالروابط التي تربط افراده بعضا الى بعض، من العبث ان يشعر بروابط تتطلب جهدا اكبر و تعمقا اكثر. كما ان القومية للشعب كالاسم للشخص والملاحم للوجه و لذلك فمن العبث ان يحاول الانسان التحلل من روابط قوميته التي احكمت شداها به سنوات حياته و تراثه و علاقاته التفصيلية باهله والخاصة ببيئته الاجتماعية وكذلك

المغلق لنفوس الشعوب، اذ، (أن الذي لا يعرف نفسه لا يستطيع ان يعرف غيره)، والشعب الذي لا يحس بشخصيته و بالروابط التي تربط افراده بعضا الى بعض، من العبث ان يشعر بروابط تتطلب جهدا اكبر و تعمقا اكثر. كما ان القومية للشعب كالاسم للشخص والملاحم للوجه و لذلك فمن العبث ان يحاول الانسان التحلل من روابط قوميته التي احكمت شداها به سنوات حياته و تراثه و علاقاته التفصيلية باهله والخاصة ببيئته الاجتماعية وكذلك

المجموعة في تحقيق انسانيته. والقومية ليست كما يمكن ان يوهم التفكير المنطقي السطحي درجة في سلم التطور والارتقاء و ان بينها وبين الانسانية فاصلا اساسيا و تفاوتا في الدرجة والقيمة، بل أنها هي تربة الانسانية و هي المجال الحي لاختصاصها، واذا فهمنا القومية فهما ايجابيا سليما فاننا لن نراها ولن نقيمها على صورة تعزل الامم بعضها عن بعض و توجد بينها الحواجز والاحقاد، بل نراها في سبيل التفاهم والتعاون الواقعي المجدي بين الامم و سبيل التكامل و التنافس الايجابي لكي يكتمل المعنى الانساني بهذا التنوع. ولكي تكتمل الحضارة الانسانية بهذا التخصص فبقاء القوميات لا يعني تعذر قيام روابط انسانية اعلى و واسع من الرابطة القومية.

اذن فالشي الذي نقوله و نؤمن به هو ان وجود شخصية لاي امة، واضحة متميزة نامية و ناضجة، هو الشيء الايجابي المثمر الخير الذي يساعد على التعاون بدلا من ان يعرقله و يفتح الامم بعضها على بعض و يوجد بينها التجاوب، و ان فقدان هذه الشخصية لأي شعب او انطماسها وغموضها هو المعرقل للتعاون وهو

ان القومية حقيقة حية ذات مضمون ايجابي لا يمكن افنائها وليس من الخير ان تتجاهل أو تفنى، اذا ما فهمت فهما سليما، واذا ما بنيت على اسس انسانية متينة ايجابية، لا تدخل للتعصب والانكماش ولعوامل التفرقة فيها. لم يظهر لنا التاريخ الانساني بعد ان القومية شيء طاريء عابر سطحي يمكن ان يتلاشى تبعا لتبدل الظروف السياسية او الاجتماعية او الاقتصادية بل ان مايرينا اياه التاريخ هو ان القومية تغلب على شتى التبدلات السياسية والاجتماعية و غيرها، وتظل حية في حالة ضعفها و تراخي روابطها و غموض وعيها لذاتها. والنظرة المعقدة ترينا ان القومية وان كانت تتأثر و تتغذى بكثير من العوامل الاقتصادية والاجتماعية الا أنها تظل اعظم من هذه العوامل و ارسخ قدما و ابعدا غورا في التاريخ. فهي من صنع اجيال و قرون و هي نتيجة تراكم طويل و تفاعل عميق اوصل الى خلق صفات مشتركة و روابط روحية مادية بين مجموعة من البشر اصبحت هي الشخصية المعبرة عن هذه المجموعة و هي المجال الطبيعي و الحيائي الذي تنطلق فيه هذه

نواقص التطور الحضاري في الأهواز

عبد السلام الناصري - الأهواز

اما الجانب الذي احاط بلشعب و سبب بعض الانصهار هو عدم توفير الدراسة بلغة الام يُعَد السبب الرئيسي الذي يعاني منه الشعب

لدينا في الوقت الحاضر هي ظاهرة الادمان او المخدرات و التي توجد بكثير في صفوف الشباب، لا يمكن ان نقضى على هذه الظاهرة الا و ان نقضى على هذه الظاهرة الا و ان يكون طريق الحل من نفس المجتمع. أخی القارئ كما تعلم ان أول من تقع هذه المسؤولية هي تكون على عاتق متقنين الشعب و بإمكاننا ان نقيم مؤتمرات خاصة لمكافحة المخدرات. في النهاية نطلب من جميع المهتمين بتنشيف المجتمع بالأخص من اساتذة الجامعات و الطلاب و الطالبات و صحفنا و مؤسساتنا المحلية لمكافحة مخدرات. اما نطلب بشكل خاص من الجامعيين ان يؤسسوا لجانا محلية لمكافحة هذه الظاهرة.

واطي منحنى الاخلاق و القيم. هذه الظاهرة توجد بكثير في صفوف الشباب إذ كانوا في محنة البطالة فأكثر. ان معظم المجتمع لم يحصلوا على دراسته كافيته لأدراك و فهم سلوك الحياة فالنسبة الاكثرية من الشعب اميين و هذه المشكلة هي اساس كل المشاكل التي نعانيها في حياتنا. يا ترى ما هو الحل القويم لمعالجة السلبات و كما ذكرنا ان مجتمعنا هو مرتبط و متعلق بحضارة عريقة لها مبادئها و اهدافها الانسانية، و أما نحن نرى مجتمعنا غارق بأخلاق غير لأثقة بنفسه و هذا ما نأسف لديه و ما يجري في الساحة لسنوات عديدة. و كما الكل يعلمون ان اهم مشكلة

المجتمع، هذه الحالة (الادمان) تستأصل جميع ما يحمله الانسان من قيم و اخلاق و عادات نبيلة تربطه بمجتمعه و تجعل له هوية خاصة: فهذا المرض يقضى قضاء تاماً على هوية هذا الانسان و يجعله سحيق

من اهم العوامل السلبية: ١- الفقر: وآثاره الناجمة الذي يؤدي بدوره الى التخلف الاجتماعي و الفساد الاخلاقي. ٢- ظاهرة الادمان: التي تعرقل مسيرة الحياة و تقضى على روح

ينصهر بسرعة و يضيع عند اي احتلال و لا يمكنه ان يقاوم أي شكل من اشكال الاستعمار. اما الجانب الذي احاط بلشعب و سبب بعض الانصهار هو عدم توفير الدراسة بلغة الام يُعَد السبب الرئيسي الذي يعاني منه الشعب. نرى ان في مجتمعنا انفكالك و تشرذم خاص و كما نعلم ان مجتمعنا يتكون من مختلف القبائل فلكل قبيلة زعيم و ذلك الزعيم يمثل تلك القبيلة اما في الوقت الحاضر نرى ان كل قبيلة تمتلك بدلاً عن زعيم واحد، تمتلك عدة زعماء و كل زعيم يمتلك علم (بيرق) فهذا العمل والاسلوب الغير مدروس يعرقل مسيرة التقدم و يسبب التشتت و عدم وحدة الكلمة بين الناس.

ان اساس مجتمعنا هو متعلق بأمة عريقة ذات حضارة عظيمة و بناء اجتماعي خاص بننة يد السماء و هيئت له كافة اسباب الوجود و رسمت له طريق التطور عبر رسالة الاسلام المحمدية. فنحن ابنا الامة يجب علينا ان نعلم بأن هذه الامة لها حضارة تختلف عن باقي الامم و تركيبها القبلي و بنائها الاجتماعي جاءت من تلك الحضارة. و القرف الاجتماعي الذي توارثناه من ابنائنا و اجدادنا له علاقة بتطورنا الحضاري، فلوسعشنا عرفنا الاجتماعي، لاسامح الله يعني سحقتا هويتنا و قضيتنا على روحنا و الشعب الهجين الذي لا يوجد له قيم و لا توجد عنده اخلاق و عرف اجتماعي يميزه عن باقي الشعوب.

دروس وعبر من أمجاد قطرنا في القرن الثاني عشر مُستل من كتاب «الياقوت الأزرق في اعلام الخويزة والدورق» الشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي

سيدهادي باليل الشبيري

كتابه [شعراء البصرة مخلوط] و اورد له نماذج من شعره و ادبه.

و ذكره المحامي عباس العزاوي في [تاريخ الأدب العربي] في عدة مواضع من الجزء الثاني و في كتابه (التعريف بالمؤرخين)، اشار الى اهمية كتابه [زاد المسافر والمقيم] من الناحية التاريخية في العصر العثماني.

و ذكره المستشرق الألماني بروكلمن^(١) في كتابه [تاريخ الأدب العربي ٥٠٢٢] و ترجمه في جملة المؤرخين والأدباء و ذكر له كتابين في المكتبات الغربية هما: (زادالمسافر والمقيم) و (شرح شواهد قطرالندى).

و ذكره العلامة الطهراني في القرن الثاني عشر من الطبقات (الكواكب المنتشرة في القرن الثاني بعدالعشرة: ٥٧٨) نقلاً عن [الاجازة الكبيرة] للسيد الجزائري و اضاف قائلاً: رأيت النصف الثاني من كتاب

[تنقيح المقداد] من النكاح الى آخره بخط الشيخ فتح الله بن علوان الكعبي فرغ من استنساخه سنة ١٠٨٢ هـ اشتراه السيد محمد باقر النوري و ترجمه السيد الامين العاملي في [أعيان الشيعة: ٢٦٠/٤٢]، نقلاً عن الاجازة الكبيرة أيضاً.

أساتذته، مشائخه، تلاميذه، والزأون عنه:

مر ذكر جماعة من اساتذته الذين تلمذ عليهم في المدرستين المنصورية واللطفية في شيراز و اصفهان نقلاً عن كتابه [زادالمسافر والمقيم] و كان أول استاذ تلمذ عليه و استسقى منه مقدماته العلمية في مسقط رأسه هو والده الشيخ علوان ابن بشار، و من مشايخه في الرواية المولى ابوالحسن الشريف العاملي المجاور للغري، فانه يروي عنه، عن العلامة المجلسي عن والده المجلسي الاول عن الشيخ البهائي. و يروي عنه جماعة من علماء عصره، كما انه اجاز لوالي الدورق - مهدي قلى خان بن محمد باقرسلطان رواية احاديث كتابه [تحفة الاخوان]، والعمل به. و من ابرز تلاميذه العالم الاديب السيد ابراهيم بن السيد علي باليل



رَدِّي علي رُقادي أيها الرود علي أراك به والبين مفقود

سلك فيه مسلک الصفدي في شرح لامية العجم للطغرائي، و له كتب أخرى لم اقف عليها و شعر قليل، توفي سنة الثلاثين رحمة الله عليه. و قال المولى السيد شبر بن محمدالمشعشي الحوزي في كتابه (ذخيرة العقبى في مودة ذوي

لعلم العروس. و رسالة في سبب الخلف والخلافة، و رسالة في علم القرائة، و شرح شواهد قطر الندى و غير ذلك (انتهى).

و ان الثمانين و بلغت قد احوجت سمعى الى ترجمان^(٢) له كتب منها: (كتاب زاد المسافر) في تحرير واقعة البصرة ذكر في اوله احوال و أنه ولد في قبان، و لما ترعرع اشتغل على أبيه الشيخ علوان، ثم ارتحل الى

علم العروس. و رسالة في سبب الخلف والخلافة، و رسالة في علم القرائة، و شرح شواهد قطر الندى و غير ذلك (انتهى).

اقوال العلماء في حقه:

جاء ذكر المترجم له في كثير من كتب التراجم والتأريخ و قد أثنى عليه و أشاد بفضيلته و مكانته العلمية والاجتماعية و ورعه و تقواه

ينتسب الشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الى قبيلة كعب العربية التي تسلمت حماية سواد العراق من بني حزن في القرن السادس الهجري فكان للقبيلتين وقائع جاء ذكرها في الكامل لابن الأثير في حوادث سنة ٥٦٨ و قد نزحت هذه القبيلة من العراق و استقرت في ارض القبان

القربي): العلامة الفهامة الثقة الشيخ فتح الله ابو علي جمال الدين الكعبي نسباً القباني مولداً و منشئاً...

و قال الأستاذ المعاصر عمر رضا كحالة في كتابه (معجم المؤلفين: ٥٢٨):

مؤرخ، اديب، مشارك في بعض العلوم، و ذكر جملة من مصنفاته.

و ترجم له الأستاذ علي الخاقاني في

شيراز و اشتغل على السيد نعمة الله الجزائري والسيد عزيز الجزائري والشاه ابو الولي و غيرهم ثم رجع الى مولده و ولي قضاء البصرة اذ كانت في تصرف العجم و أدرج في كتابه هذا كثيراً من الأدبيات و حرر فيه البديعيات أكمل تحرير، ومنها: كتاب (الإجادة) في شرح قصيدة السيد علي بن باليل^(٣) الموسومة بالقلادة و مطلعها:

كل من ذكره، وفيما يلي عرض وجيز لأقوال العلماء في حقه:

قال السيد عبد الله الجزائري في [الإجازة الكبيرة] كان عالماً، اديباً، وقوراً، حسن التصنيف، ذكرته في (تذيل السلافة) بفقرات منها: ذوباع في الأدب مديد، و نظر في ادراك اللطائف حديد، و فهم في موارد النكات سديد، و كذ في اقتناص المعارف شديد و يد تلعب بالمعاني

لامل البيت عليهم السلام.

نشأته و حياته العلمية:

قبل أن نذكر كلام العلماء في مدحه و الثناء عليه لابد أن نستعرض بداية حياته و نشأته و هجرته في طلب العلم و جملة من مشاهير اساتذته، و ليكن ذلك كله نقلاً عما كتبه هو عن نفسه في كتابه [زاد المسافر و لهنة المقيم والحاضر]، فقد جاء في مقدمة كتابه هذا مايلي:

(ترجمة المؤلف عفى الله عنه)، هو فتح الله و كنيته ابو علي و لقبه جمال الدين بن الشيخ علوان بن الشيخ بشار بن الشيخ محمدين الشيخ عبدالحسين الكعبي نسباً القباني مولداً و منشئاً، ولد سنة (١٠٥٣) ثلاث و خمسين بعد الألف، هاجر الى شيراز شاباً سنة (١٠٧٩) تسع و سبعين بعد الألف، و اشتغل بها في طلب العلم، اخذ الصرف عن السيد نعمة الله الجزائري والتجو عنه أيضاً، ثم عن الشيخ حسين بن الشيخ محمد الجزائري، و كان ذلك في المدرسة المنصورية^(٤) والعروض عن الشيخ احمد المدني رحمة الله تعالى ثم انتقل الى

المدرسة اللطيفية^(٥)، و اخذ العربية عن السيد عزيز الجزائري ابن عم السيد نعمة الله الجزائري والمنطق عن ميرزا علي رضا بعض مدرّسي المدرسة المذكورة و عن الشاه ابي الولي^(٦) رحمه الله تعالى، و اصول الفقه عن السيد نسيمي^(٧) رحمه الله تعالى، وكذلك علم دراية الحديث و معرفة الرجال عنه ايضاً قدس سره و رفع في الدارين قدره. ثم رجع الى القبان و اشتغل على ابيه المرحوم. الشيخ علوان في علم الكلام والفقه و بعض الحديث ثم تولّى القضاء في البصرة^(٨) مدة فرأى القضاء مخلأ في دينه فعافه و رجع الى القبان بعد ان توفي ابوه رحمة الله عليه. و ذلك في سنة الثمانين بعد الألف، ثم اضطربت احوال القبان بسبب ما وضع لاجله هذه المقامه^(٩) و استتّر التعطيل (عسى الله أن يأتي بالفتح او بأمر من عنده) و له شيء من التأليف و شيء من الشعر، فمن تأليفه: الدرر البهية في شرح الاجرومية وهو شرح لطيف صغير الحجم كثير الفوائد، و شرح الفتوحات في المنطق، و رسالة في

هو الشيخ فتح الله بن علوان الكعبي

القباني^(١٠) الدورقي. علامة كعب و مفخرتها و قاضي المسلمين في البصرة في مطلع القرن الثاني عشر الهجري، ولد سنة ١٠٥٣ في القبان، و توفي في سنة ١١٣٠ هـ كان من كبار علماء الدورق بل من كبار علماء المنطقة بل والطائفة في عصره جاء ذكره في كثير من كتب التراجم والمعاجم الرجالية.

نسبه و أسرته:

ينتسب الشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الى قبيلة كعب العربية التي تسلمت حماية سواد العراق من بني حزن في القرن السادس الهجري فكان للقبيلتين وقائع جاء ذكرها في الكامل لابن الأثير في حوادث سنة ٥٦٨ و قد نزحت هذه القبيلة من العراق و استقرت في ارض القبان (جنوب منطقة الدورق^(١١)) في مطلع القرن الحادي عشر الهجري على عهد حاكم البصرة علي باشا بن الفراسياب الديري و حاكم اقليم الأهواز المولى مبارك بن عبدالمطلب المشعشي. و بالتزعم من انتشار مذهب الشيع بين أبناء هذه القبيلة قبل حلولهم ارض القبان، فقد كان لسكانهم هذه المنطقة اثر مهم في تطوّر سلوكهم و تبلور مذهبهم، لمجاورتهم الإماميين في الإمارة المشعشعية و لغزوتهم عن سيطرة العثمانيين، و قد ظهر بينهم جمع من رجال العلم والفضيلة في هذه المرحلة من تاريخهم، منهم الشاعر الحسيني الكبير الحاج هاشم بن حردان الكعبي الدورقي الذي ابدع في رثاء الامام أبي عبد الله الحسين عليه السلام. أما المترجم له فقد كان من أسرة علمية شهيرة في القبان اتيت على ذكر جماعة من رجالها في كتابي [الياقوت الأزرق في اعلام الحويزة والدورق] منهم والده الشيخ علوان ابن بشار القباني المتوفى سنة ١٠٨٠، و منهم اخوه الشيخ احمد ابن علوان، و ابن اخيه، الشيخ ابراهيم بن احمد بن علوان نزيل خلف آباد (كان حياً سنة ١١٤٥)، و يظهر من ذكر المترجم لجماعة من ابناءه و اجداده في بعض تأليفاته أنهم كانوا من اهل الفضيلة والولاء الشديد

الموسوي الدورقي المتوفى حدود سنة ١١٥٠هـ، وابن اخيه الشيخ ابراهيم بن احمد الكعبي القباني، الدورقي، وغيرهما.

إلى مهدي قليخان بن محمّد باقر سلطان ليعمل به و أجاز له روايته عنه و ذكر أنّه يروي الاحاديث عن شيخه المولى أبي الحسن الشريف

هو للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفى سنة ١١٣٠ هـ كان من تلامذه السيد المحدث الجزائري، ترجمه حفيد أستاذه السيد عبد الله الجزائري في إجازته الكبيرة وله تصانيف منها: (الاجادة في شرح القلادة)

آثاره العلمية والأدبية

للمترجم له آثار علمية و أدبية تختصر على ما ذكره شيخنا الطهراني في موسوعته الذريعة مرتبة على حروف الهجاء:

١- (الاجادة في شرح القلادة): ذكره الشيخ آغا بزرك الطهراني في [الذريعة] ج ١ ص ١٢١ فقال: [الاجادة في شرح القلادة]، للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفى سنة ١١٣٠ قال السيد عبد الله الجزائري في إجازته الكبيرة، إنه سلك فيها مسلك الصفدي في شرح لامية العجم للطبراني (والقلادة) هي قصيدة للسيد علي بن باليل الجزائري الدورقي معاصر الشارح مطلعها:

رَدِّي علي زقادي أيها الرود علي أراك به والبين مفقود اقول:

و يظهر أنه الفه بعد سنة ١٠٩٥ هـ لأن الشارح لم يذكره في عداد مؤلفاته التي ذكرها في مقدمة كتابه (زادالمسافر والمقيم) الذي فرغ منه سنة ١٠٩٥ هـ

٢- (تجويد القرآن): قال في الذريعة ج ٣ ص ٣٧٣، هو للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفى سنة ١١٣٠ هـ كان من تلامذه السيد المحدث الجزائري، ترجمه حفيد أستاذه السيد عبد الله الجزائري في إجازته الكبيرة وله تصانيف منها: (الاجادة في شرح القلادة).

٣- (تحفة الاخوان): في الفقه، ذكره في [الذريعة ج ٣ ص ٤١٦] فقال: (تحفة الاخوان) في فقه الصلاة شرحاً لحديث رواه [رجاء بن الضحاك^(١٢)] (قال، أقول)، مفضل مبسوط، من أول الوضوء و سائرالمقدمات والنوافل والفرائض و بعض الصلوات و تفسير بعض السور والآيات و فضائلها و غير ذلك للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفى سنة ١١٣٠ هـ ألفه و أهده

العالمي المجاور للفرقي عن العلامة المجلسي عن والده التقي عن الشيخ البهائي، قال في أوله بعدالخطبة: «يقول أقل العباد الجاني فتح الله الكعبي القباني هذه تحفة لآخوان الدين و خلّان اليقين في فقه الصلاة، رايت منه نسخة تاريخ كتابها سنة ١١٣١ هـ اشتراها السيد أبوالقاسم الموسوي الرياضي من كتب المرحوم الشيخ منصوربن الشيخ زائر الساعدي النجفي (انتهى).

أقول جاء ذكر مهدي قليخان في كتاب [الرحلة المكية للسيد عليخان بن عبد الله الحويزي] في حوادث سنة ١١١٤ و قال أنه حاكم الدورق، و يحتمل ان يكون هو الذي ألف له الشيخ الكعبي كتابه [تحفة الأخوان].

٤- (الدرر البهية في شرح الأجرومية)، ذكره المحقق الطهراني في [الذريعة ج ٨ ص ١٢٠] فقال: الدرر البهية في شرح الأجرومية للشيخ أبي علي فتح الله بن علوان بن الشيخ بشارة الكعبي نسباً الدورقي القباني مولداً و منشأ... الخ. ٥- (رسالة في سبب الخلف والخلافة)، قال في [الذريعة ج ١٢ ص ١٢٦]: سبب الخلف والخلافة للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي و ذكره في أحواله في أول (زاد المسافر).

٦- (رسالة في العروض)، ذكرها في [الذريعة ج ١٥ ص ٣٥٦] فقال: هي للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي صاحب (الاجادة) و (زادالمسافر) المتوفى سنة ١١٣٠ هـ (رسالة في العروض)، ذكرها في [الذريعة ج ١٥ ص ٣٥٦] فقال: هي للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي صاحب (الاجادة) و (زادالمسافر) المتوفى سنة ١١٣٠ هـ (زادالمسافر و لهنة المقيم والحاضر)، قال في [الذريعة ج ١٢

ص ٨] ما يلي: زادالمسافر في تحرير واقعة البصرة و ما جرى على الحسين باشا حاكم البصرة و واليها ابن علي باشا بن افراسيات الديري^(١٣) من فراره بنفسه و عياله إلى الهند في سنة ١٠٧٨ و فتح بني عثمان و انتزاعها من ايدي آل افراسياب و هذا الكتاب للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي القباني تلميذ السيد المحدث الجزائري السيد نعمة الله و غيره و من تصانيفه (الاجادة في شرح القلادة)، و أول زادالمسافر: [إن أجمل ما جاء في ميادين الخواطر...] و ذكر في أوله شرح أحواله و هو مطبوع في البصرة في ٥٦ صفحة كما جاء في (جامع التصانيف الحديثة المطبوع سنة ١٣٤٥ ج ١ ص ٤٦) و رايت قطعة

أصلاً والشاخوري منشأ و مسكناً فرغ من استنساخها في ١٣ صفر من السنة المذكورة، و لعل القصد في قوله السنة المذكورة سنة تأليف الكتاب التي ذكرها المؤلف في النهاية، و منه نسخة في الفلاحية بخط عبد علي بن أحمد الشويكي كتبها للشيخ محمد علي المحسني الفلاحي، و منه نسخة في المتحف البريطاني في لندن، بخط جيد خشن في ٣٧١ ورقة كتبت في ذي الحجة سنة ١٢٢٠ لريزيدنت البصرة مستر تيلرسيك، و تيلرسياك كان يشغل منصب قنصل بريطانيا في العراق عزل عن منصبه سنة ١٨٤٣ و خلفه رونلسن. و منه نسخة في المكتبة العباسية في البصرة في ٦٤٤ صفحة، ذكرها الخاقاني في

و منه نسخة في الفلاحية بخط عبد علي بن أحمد الشويكي كتبها للشيخ محمد علي المحسني الفلاحي، و منه نسخة في المتحف البريطاني في لندن، بخط جيد خشن في ٣٧١ ورقة كتبت في ذي الحجة سنة ١٢٢٠ لريزيدنت البصرة مستر تيلرسيك، و تيلرسياك كان يشغل منصب قنصل بريطانيا في العراق عزل عن منصبه سنة ١٨٤٣ و خلفه رونلسن

من أوله كتبت سنة ١١٤٥ هـ و ذكره ١٠- (شرح شواهد قطر الندى) لابن هشام، ذكره في [الذريعة ج ١٣ ص ٣٣٩] فقال: هو للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي القباني المتوفى سنة ١١٣٠ هـ نقل تساهله و تسامحه في شرحه السيد صادق الأعرجي في شرحه. (أقول) و توجد منه نسخة في إحدى مكتبات الغرب ذكرها بروكلمان. ١١- (شرح الفتوحات المنطقية): قال في [الذريعة ج ١٦ ص ١١٨] هو للشيخ فتح الله بن علوان أوله: [تحمدك يا من بيده ملكوت السموات] رأيت عند السيد احمد المعروف بالسيد آغا التستري في التجف. ١٢- (الفتوحات المنطقية): قال في [الذريعة ج ١٦ ص ١١٨] الفتوحات المنطقية متتال و شرحاً للشيخ فتح الله بن علوان الكعبي الدورقي المتوفى سنة ١١٣٠ هـ فيه اربعون فتوحاً أوله: (نحمدك يا من بيده ملكوت كل شيء على ما هديتنا إلى الصراط المستقيم...) يوجد منه نسخة في (الهيئات: ٦٨١) غير مؤرخة يرجع استنساخها الى عصر المؤلف. (أقول) أراد صاحب الذريعة بقوله في [الهيئات: ٦١٨] أي في مكتبة كلية المعارف الإسلامية التابعة لجامعة طهران المعروفة لدينا (دانشكده الهيئات) أي [كلية

الإلهيات] و رقم ٦١٨ هو رقم الصفحة من كتاب [فهرست مخطوطات المكتبة المذكورة]، و قد جاء في تلك الصفحة ما تعريبه كما يلي: [الفتوحات المنطقية الفتحية] اربعون فتوحاً في علم المنطق أوله: (بسمله و به ثقتي نحمدك يا من بيده ملكوت كل شيء على ما هديتنا إلى الصراط المستقيم... أما بعد فهذه فتوحات فتحية منطقية تحفة مني للأخوان و الأصحاب). و آخره: [والله الملهم للكليات والجزئيات والله اعلم بالصواب]. و احتمله المفهرس من مخطوطات القرن العاشر لأنه لم يعثر على اسم المؤلف في النسخة. و رأيت منه نسخة بخط الشيخ سلمان المحسني الفلاحي و كتبها سنة ١٣٠٠ هـ و في المكتبة المسماة ب[كتابخانه ملی پارس] في مدينة شیراز مجموع مرقم ب(٣١٠) فيه ثلاثة كتب أولها الفتوحات المنطقية للمترجم و في مكتبة اميرالمؤمنين (ع) في التجف الأشرف نسخة من الفتوحات المنطقية ايضاً توجد ضمن مجموع في المنطق تسلسل ٢٤٩-٥٩-٩٨٤ مرقمة ب(١٨٢٥/٧) بخط زامان بن علي الدسبولي فرع منها سنة ١٠٩٤ و عليها تفاليق بخط الكاتب، ذكر ذلك السيد عبدالعزيز الطباطبائي في فهرس مخطوطات المكتبة المذكورة و اضاف ان الفتوحات تغريب الكبرى

١- القباني نسبة إلى القيان برفع القاف والباء الموحدة المخففة بعدهما الألف والنون مدينة قديمة تقع على الضفة الشرقية من نهر دجيل المعروف في زماننا هذا بنهر بهمنشير، عند مصبه في الخليج على بعد ستة فراسخ من الدورق تقريباً لأنها تمتد إلى ناحية الشرق تجاه بندر معشور و كانت إحدى ثلاث مدين مهمة في المنطقة (الحويزة والدورق والقيان) و كانت عامرة ذات أسواق مليئة بالبضائع والأموال لموقعيتها الخاصة على ساحل البحر و لكونها من البواني القريبة للدورق تحمل منها البضائع و تخزن فيها و ترفأ إليها سفن البحر القادمة من الجزر والهند والبحرين، و قد كثرت فيها المدارس والمساجد والعلماء و اهل التقوى. قال صاحب كتاب [عنوان المجد]. كان في القيان تسعون مسجداً. و يقول بعض الكتاب في جغرافية المنطقة و تاريخها، إن القيان هي مدينة جبي الشهيرة المنسوب إليها ابوعلي و ابوهاشم الجبائيان و قد تغير اسمها بعدالقرن الثامن تقريباً، و كيف كان فقد خضعت القبان لولاة البصرة في مطلع القرن الحادي عشرالهجري بعد ان كانت تابعة لوالى الدورق المنتسب للإمارة المشعشعية و قد اتخذها علي باشا ابن افراسيات الديري (حاكم البصرة ١٠١٢-١٠٥٧ هـ) قاعدة عسكرية و بني فيها ثلاث قلاع، أطلق إسم الكوت على كل قلعة من تلك القلاع و هي الكوت الشمالي والكوت الجنوبي و كوت ميان

ذكر ذلك السيد عبدالعزيز الطباطبائي في فهرس مخطوطات المكتبة المذكورة و اضاف ان الفتوحات تغريب الكبرى الفارسية في المنطق للسيد الشريف الجرجاني غر بها الكعبي و شرحها

(أي كوت الوسط) و اعتنى بتعميرها و تنظيم شؤونها و اسكن فيها قبائل كعب. قال السيد علي المغربي المعروف بالأخضرى. يمدح علي باشا بن افراسياب والي البصرة: شوقي الى الملك الذي حاز القبان به النهاية ملك عظيم لم تقف فيه الرئاسة عن غاية نلتو دواماً مدحه لما غدى في المجد آية وقمت في القبان حوادث تاريخية جاء ذكر بعضها في كتاب [السيرة المرضية في شرح الفرضية] و بعضها في [زاد المسافر و لهنة المقيم والحاضر] و كان خراب القبان على يد كريمخان الزندي ملك ايران في سنة ١١٧٨ و ذلك عندما هاجم الكعبين فيها و اجلاهم عنها و

الفارسية في المنطق للسيد الشريف الجرجاني غر بها الكعبي و شرحها. ١٣- (نظام الفصول في شرح نهج الوصول)، قال في [الذريعة ج ٢٤ ص ٩٣] ما يلي: المتن هو نهج المعارف للمحقق الحلي كما ذكره الميرداماد، أو معارج الأصول كما على المطبوع سنة ١٣١٠، والشرح هذا لفتح الله بن علوان الكعبي القباني الدورقي المتوفى سنة ١١٣٠، أوله: [الحمد لله... والصلاة والسلام على أشرف العالمين...] رأيت نسخة منه عليها (تملك محمد ابن اسماعيل القبيسي الحجازي العاملي، ملكها في المشهد الغروي على مشرفة السلام سنة ١١٧٥ هـ)

الهامش

هو الذي أرسله المأمون الى المدينة و أمره بأشخاص الامام علي الرضا بن موسى الكاظم عليهما السلام الى خراسان وروى حديثاً مفصلاً عن الامام، ذكره في عيون أخبار الرضا، وهو الذي شرحه الشيخ الكعبي في كتابه.

١٣- علي باشا بن افراسياب الديري (حكم البصرة من ١٠١٢ هـ الى ١٠٥٧) ذكره في كتاب [تذكرة نصرآبادي]

الفارسي فقال: كان متصفاً بالصفات

و في تذييل بعض العلماء على (سلافة العصر) قال: العلامة العارف الأديب السيد علي ابن باليل الموسوي الدورقي. من اجلة العلماء الأعيان، و افضل ابناء الزمان، ذو علم وعمل، و نسب بدوخته النبي قد اتصل، و بدهاة في التقرير والكلام، و منطق على الصواب قد استقام، ان نظم صاغ عقود الدر و الجواهر، او نثر فاق الثريا والزواهر. تميز نظمه بالحكمة والعرفان، مشفوعاً بأبداع

والي الدورق ابراهيم خان و بعد مدة عزل عنها و خلفه عليها داودخان و هكذا بقيت تخضع للصفيين حتى سنة ١١١١ حيث استعادها العثمانيون. ٨- المقامة التي يشير اليها المترجم. هو كتابه (زاد المسافر و لهنة المقيم والحاضر). لأنه ترجم لنفسه في مقدمة هذا الكتاب و عنه نقلنا هذه الترجمة، و قد ذكر مائه جزء من تأليف و تصنيف حتى ذلك التاريخ و هو سنة ١٠٩٥ هـ و من هنا فإن عدداً من تأليفاته التي انجزها بعد هذا التاريخ غير مذكورة في كتابه هذا.

٩- ذكر هذا البيت سمع المترجم و هو لأبي محم عوف بن محم الشيناني قاله في جملة ابيات حينما قدم على عبدالله بن طاهر بن الحسين في قصره بميان (موضع بنيسابور) فأخذ يحادثه، فسأله، كم سنك؟ فلم يسمع. فلما اراد ان يقوم، قال عبدالله بن طاهر للحاجب، خذ بيده، فلما توارى عوف، قال له الحاجب، ان الأمير سالك كم سنك؟ فلم نجبه ا فقال له ردني إليه، فردّه فوقف بين يديه و قال له:

**يابن الذي دان له المشرقان
طراً و قد دان له المغربان
إن الثمانين و بلفتها
قد احوجت سمعي الى ترجمان**

١٠- السيد علي بن باليل الحسيني الموسوي الجزائري الدورقي: من اشياخ العلم والأدب في القرن الحادي عشر الهجري و من ابناء امراء المشعشين توفي حدود سنة الف و مائة و نيف هجرية له مؤلفات في الحكمة والأدب ذكره الاستاذ عمر رضا كحاله في [مستدرک معجم المؤلفين: ٤٧٥] فقال:

اديب نحوي لفوي، عالم بالشعر والبلاغة... الخ.

الحكيم العابد الصالح، المطاع بين الناس، ابوالولي بن شاه تقي الدين محمد الشيرازي. و في [امل الأمل ٣٥٨/٢]: السيد الامير ابوالولي بن محمد هادي الحسيني الشيرازي، كان عالماً متكلماً جليلاً فاضلاً، معاصراً. ٦- السيد نسيمي، ذكره العلامة الطهراني في القرن الحادي عشر من طبقاته، فقال: هو نسيمي الشيرازي، قال محمد بن محمود الطبرسي في

**الدورق: بفتح الدال المهملة و
سكون الواو و فتح الراء، آخرها
قاف، بلد يقع في جنوب غربي
خوزستان و يُعرف اليوم
(بالفلاحية) (و شادكان).**

[نبد التاريخ] عند ذكره العلماء الذين نشؤوا في عصر الشاه عباس (١٠٧٨-١٠٥٣ هـ) و منهم السيد النبيل السيد نسيمي الشيرازي و قد فرغ من تأليف النبد سنة ١٠٨٤ هـ

٧- ولي المترجم له القضاء في البصرة في الفترة بين سنة ١١٠٩ الى سنة ١١١١ هـ حيث كانت البصرة حين ذاك تخضع للحكومة الصفوية في ايران في عهد الشاه سلطان حسين الصفوي و سبه ان والي الخويزة المولى فرج الله بن السيد علي خان المشعشي اتفق مع امير المنتفك الشيخ مانع بن راشد على اخراج البصرة من قبضة الوالي العثماني خليل باشا وطرده عنها و بعد ان تمّ لهما الأمر فوّض الصفويون حكومتها الى

الف دينار سنوياً. (اقبول) والامير غياث الدين منصور المنسوبة له هذه المدرسة، هو الجدة السابع للسيد علي بن احمد المروف بابن معصوم الحسيني المدني الشيرازي مؤلف- (سلالة العصر والدرجات الرفيعة، و انوار الربيع وغيرها من الكتب القيمة). قال السيد عبدالله الجزائري في اجازته الكبيرة، و كانت شيراز يومئذ دارالعلم و مجمع فضلاء

الأعمار و مقصد الطلبة من جميع الاقطار سار اليها السيد نعمة الله الجزائري هو و خوه السيد نجم الدين و ابن عمّه السيد عزيز الله بن السيد عبدالمطلب و غيرهما من اقاربه و اشتغلوا جميعاً فيها على علمائها.

٤- المدرسة اللطيفية في اصفهان منسوبة للشيخ لطف الله العاملي و كانت موجودة منذ سنة ١٠١٥ هجرية، يسكنها طلبة العلم و كانت تعرف ب[مدرسة العرب]. ذكرها صاحب كتاب [تاريخ المدارس الايرانية، ص ٢٦٨]. ٥- الشاه ابوالولي: ذكره السيد عبدالله الجزائري في [الاجازة الكبيرة]. و عدّه من أساتذة جدّة السيد نعمة الله الجزائري و قال في وصفه: الاستاذ العالم الفاضل المحقق المدقق المتكلم

قطع عنها ماء نهر كارون و بهدمه سدّ السائلة المبني على النهر المذكور فتراجع الماء المذب عنها و علاها الماء المالح للبحر، فلم يبق فيها نبت و لا شجر و تفرّق اهلها في البلاد، فاندurst معالمها و دفنت تحت التراب آثارها. ٢- الدورق: بفتح الدال المهملة و سكون الواو و فتح الراء، آخرها قاف، بلد يقع في جنوب غربي خوزستان و يُعرف اليوم (بالفلاحية) (و شادكان). و تطلق كلمة الدورق على تلك المنطقة كلها فتشمل الفلاحية و ضواحيها و تمتد شرقاً إلى ما يحاذي بندر معشور و جنوباً الى القبان و شمالاً أسفل ذيل الجراحي و خلف آباد، و للدورق تاريخ قديم، تبدأ مرحلته الاسلاميّة منذ أن فتحه المسلمون سنة ١٦ للهجرة، و من اقدم من ينسب إلى الدورق من اصحابنا الاماميين على بن مهزيار الدورقي و ابويوسف يعقوب بن اسحاق المعروف بابن السكيت (صاحب اصلاح المنطق) و وضعت للجزء الخاص في اعلام الدورق من كتابي [الياقوت الأزرق في اعلام الخويزة والدورق].

مقدمة سميّتها [جولة خاطفة في الدورق السالفة]، استعرضت فيها ماضي الدورق و حاضرة بأيجاز من الناحيتين التاريخية والجغرافية. ٣- (المدرسة المنصورية في شيراز)، قال مؤلف كتاب [تاريخ المدارس الايرانية ص ١٩٩]: أسس الأمير صدرالدين محمد الحسيني من علماء شيراز (في اواخر القرن التاسع الهجري) هذه المدرسة في ضاحية دشتك من ضواحي مدينة شيراز، و كان الامير غياث الدين منصور ابن مؤسس هذه المدرسة و هو من مشاهير علماء زمانه في الحكمة والرياضيات، يدرس فيها (فنسبت له) و كان لها خمسون قرية وفقاً عليها في محافظة شيراز تدر عليها ما يقرب من مائتين و اثنين و اربعين

**السيد علي بن باليل الحسيني
الموسوي الجزائري الدورقي:
من اشياخ العلم والأدب في
القرن الحادي عشر الهجري و
من ابناء امراء المشعشين توفي
حدود سنة الف و مائة و نيف
هـ سحرية له مؤلفات في
الحكمة والأدب**

و حسن بيان، ترقّع عن مدح الولاة والملوك شعره فارتفع في سماء الحقيقة والسلوك قدره، قصر مدائحه على ممدوح خالق الاكوان، واتمها بمدح اله المطهرين في القرآن، و صدق الشعر منه المذهب، ليس كالاعذاب فيه الكذب، و من غرر قصائده قصيدته الحكيمية، الموسومة بالقلادة، المشروحة بالأجادة...

١١- بروكلمن مستشرق الماني ولد سنة ١٨٦٨ و توفي سنة ١٩٥٦ م، له كتابان: تاريخ الأدب العربي، و تاريخ الشعوب الاسلامية، طبعا في المانيا باللغة الألمانية.

١٢- رجاء بن ابي الضحاک الخراساني: من اقارب الفضل بن سهل النوبختي و

الحميدة متحلياً بمكارم الاخلاق عارفاً باللغة العربية والتركية والفارسية، بصيراً في العرفان و فنونه متتبعا للأحاديث والروايات و أقول الكبراء عارفاً بالسياسة و تدبير الشؤون العسكرية و من خلص الشيعة نقل عن المرحوم خليل خان منه المذهب، ليس كالاعذاب فيه الكذب، و من غرر قصائده قصيدته الحكيمية، الموسومة بالقلادة، المشروحة بالأجادة...

١١- بروكلمن مستشرق الماني ولد سنة ١٨٦٨ و توفي سنة ١٩٥٦ م، له كتابان: تاريخ الأدب العربي، و تاريخ الشعوب الاسلامية، طبعا في المانيا باللغة الألمانية.

١٢- رجاء بن ابي الضحاک الخراساني: من اقارب الفضل بن سهل النوبختي و

جائزة البحر الشعرية

يسرّ صحيفة «صوت الشعب» أن تعلن عن تعيين جائزة أدبيّة سنويّة كبرى تحت عنوان «جائزة البحر الشعرية» تمنحها لست قصائد شعرية، ثلاث منها عاتقها في الشعر الفصيح والشعبي و ثلاث منها تختص بالشعراء الشباب الذين ينظمون قصائدهم الفصحى في البحور الشعرية الستة عشر، و ستمنح هذه الجائزة في حفلٍ يقام لهذه المناسبة سنوياً. على أن يكون محتوى قصائدهم في المواضيع المحليّة التالية. ١- قضايا المرأة الاهوازية ٢- خطر الإدمان (الاعتیاد) ٣- النخلة ٤- نهر كارون ٥- ملحمة الجهاد الاسلامي (المنجور) التي استشهد كثير من ابناء عشائنا العربية الاهوازية فيها في تصديهم للجيش الانجليزي المعتدي على الاهواز عام ١٣٣٣ هـ ق (١٩١٥ م) و يشترط في القصائد أن تكون كلّها جديدة و في البحور الستة عشر. غير منشورة في ديوان او صحيفة، و ستستقبل اللجنة المشرفة على هذه الجائزة قصائد الشعراء الاعزاء بدأ من اول شهر رمضان المبارك حتى نهاية الشهر نفسه من عام ١٤٢٢ هـ ق و سيعلن عن زمان و مكان إقامة الحفل و إهداء الجوائز بعد وصول القصائد ان شاء الله.

صوت الشعب

«إرحموا الشعر... يرحمكم الله...»

علوان الحويزي (ابو علاء)

أطفال القدس، أنظر كيف نصب
المجروح فيها!

كلما دتكم الدنيا بصوتاً جليلاً
تفتقدون

خطابات حاشدات كلماتاً بحماس
وبأمجاداً مضت تفتخرون

هذا ما نستطيع أن نشير إليه بالنسبة
للقصائد الفصحى، أما ما كتب من

شعر شعبي في صفحات
«صوت الشعب» نلاحظ أن القصائد

المعنونة بـ «أحبك» و «إلى كل أهل
والأحبة في جوبنده» «الحب الإلهي»

للشاعر الأديب السيد محمد صالح
الموسوي فهي موزونة ومقفاة جاءت

وفق القواعد الأساسية لنظم الشعر
الشعبي أما قصيدة «بريت الفات»

لا تجد فيها الموسيقى والوزن
والمعنى المناسب بكلماتها وأرجو

القارئ أن يعيد قراءتها ثانية.

وفي الختام أود أن أذكر الإخوة
الأعضاء محرري الجريدة بأن عملكم

هذا يستحق الثناء والتقدير منا
جميعاً ولكي يكون هذا العمل مثقفاً

وقوياً لابد من إعطاء زاوية الفن و
الأدب للإشراف عليها من قبل أستاذ

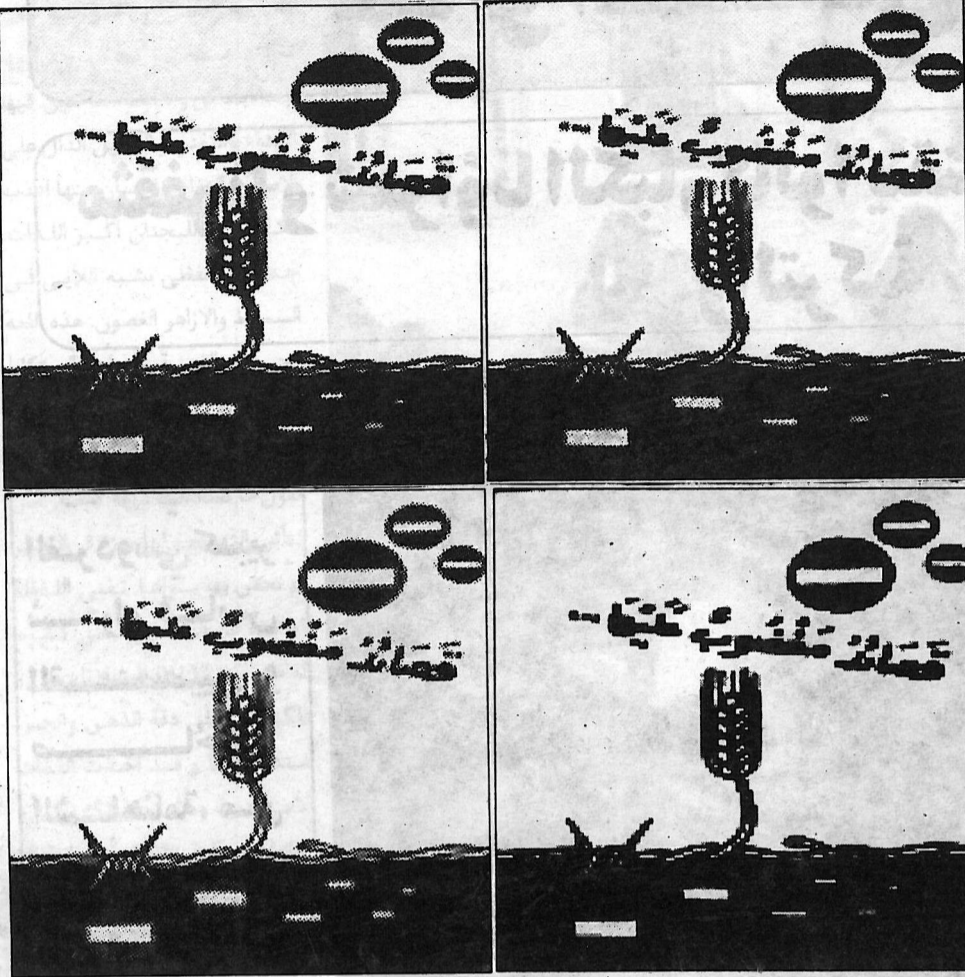
أو شاعر مثقف بفنون الشعر وقواعده،
لتصحيح القصائد وتنقيحها من أجل

النشر في الصحيفة فالشعر لا يعرفه
إلا الشاعر وليس كل ما يكتب على

شكل القصيدة شعر، وأعلموا يا
إخواني ويا أخواتي أن الشعر العربي و

الأدب بصورة عامة يحترق لا سحلاً له و
صعب على المرء أن يغوص - ولو -

في شطآنه ولا ننس قول الحظينة
هذا:



لا شك أن الكتب و الدواوين والصحف التي تصدر باسم الشعب
معبّرة عن ثقافته وأدبه وتاريخه لها الدور الريادي في بناء ذلك
المجتمع وتساوهم في إعداد أبنائه، إذ تشكّل هذه الكتب و
الدواوين و الصحف الجزء الهام من تاريخ ذلك الشعب. فتسجل
ضمن ذخائره التراثية والأدبية وكنوزه التاريخية في سجل ذلك
الشعب، كما يعتمد عليها الدارسون والباحثون في شتى المواضيع،
كمصادر رسمية لها أهميتها ومكانتها بين المصادر و المناهج التي
تتعلق بالبحث عن تاريخ الشعوب و ثقافتها

يا ترى مالذي جعلني أنتفض
«كصفور بلّله القطر» و أنا الذي كنت
قد أليت على نفسي ألا أتجرأ على
أحد في هذا الزمن الذي أصبح عصر
الإشاعات و التهم الزائفة. فكيف بي
أن أسمح لنفسي أن أكون شاعراً أو
أترك براعتي يراق ذمها لتسجل ما
لا يحق له تسمية «الشعر» أو «النثر» و
هذا ماجعلني أمتنع عن الكتابة في
صحيفتي «الموقف» «صوت الشعب»
و «الشورى» فإنك لا تجد لي قصيدة
فيهما. فالأمر ليس هيناً، فنحن لدينا
الكثير من الشعراء الفحول ممن
كتبوا بالفصحى والعامية.

و نرى صحفنا تخصص السهم
الأوفى للشعر والأدب من
صفحاتها لماذا يا ترى يمتنع
شعراؤنا عن إرسال قصائدهم
لنشرها في الجرائد؟ أين هم
شعراؤنا أصحاب القصائد
العصماء التي تضاهي قصائد
العالم العربي و تفوقها من حيث
المعنى والناحية الفنية؟ الجواب

واضح جداً و لا حاجة لبيانه هنا.
لكنني وددت الإشارة إلى أمر مهم و
هو كيفية نشر القصائد والأشعار و
طبعتها في الكتب و الدواوين و الصحف
في مجتمعنا.

لا شك أن الكتب و الدواوين
والصحف التي تصدر باسم الشعب
معبّرة عن ثقافته وأدبه وتاريخه لها
الدور الريادي في بناء ذلك المجتمع

و تساهم في إعداد أبنائه، إذ تشكّل
هذه الكتب و الدواوين و الصحف
الجزء الهام من تاريخ ذلك الشعب.

فتسجل ضمن ذخائره التراثية
والأدبية وكنوزه التاريخية في سجل
ذلك الشعب، كما يعتمد عليها
الدارسون و الباحثون في شتى

المواضيع، كمصادر رسمية لها
أهميتها و مكانتها بين المصادر و
المناهج التي تتعلق بالبحث عن
تاريخ الشعوب و ثقافتها.

و لو طالعنا معظم الدواوين الشعرية
للشعراء الكبار أمثال محمد مهدي
الجواهري و عبد الوهاب البياتي و
غيرها نقرأ هذه العبارة في الهامش

بعد عنوان القصيدة مباشرة و هي:
«نشرت في جريدة أو مجلة كذا في
عام كذا...» إذن، يدل هذا الأمر على
أهمية الصحف و المجلات إذ أنها

تساهم في تكوين شخصية الشاعر و
شعره و ذلك من خلال تعريفه
للمجتمع.

أما بالنسبة لصحفنا التي مازالت
فتية، فتفتقر إلى أبسط الإمكانيات

اللازمة للعمل الصحافي، لاجد
من القول بأن الأخوة الحريين فيهما
يبدلون جُلّ جهدهم في سبيل رقي
ثقافة الشعب و تقدّمه و ذلك مما

يوجب الشكر و التقدير لهم لأصحاب
المقالات و الآراء و الأشعار المختلفة
فالأخوة يعملون بجهد وإخلاص و لا
نتظر نحن الجالسين في عقر بيوتنا

بأن عملهم لابد و أن يكون موقفاً
مائة بالمائة لابل.

على المرء أن يسعى بمقدار جهده
و ليس عليه أن يكون موقفاً

والأمر الذي جعلني أكتب هذه
السطور، هو أننا نقرأ في كل عدد من
صحيفة صوت الشعب كلمات و
ليست أشعار أو قصائد في صفحاتها

لبعض الإخوة و الأخوات، ممن
يحاولون كتابة الشعر و هم في بداية
الطريق إليه و أود أن أذكرهم بأن
«الشعر صعب و طويل مسّمة»

و من الجانب الآخر بعض الآراء التي و
ردت حول هذا الموضوع من قبل
المهتمين بالشعر و الأدب في
جمعية شعراء المحمرة أو الكتاب

الأديب السيد محمد صالح الموسوي
إذ أنهم وجهوا آرائهم للصحيفة و
ذكروا بالملاحظات و منها ما قرأناه
في العدد الماضي (٩) في صفحة

(الفن و الأدب) قصيدة عمودية
للشاعر كبير من الشعر الفصيح و هي
عن الانتفاضة في فلسطين إذ أنها
جاءت على وزن البحر البسيط:

مستغلن فاعلن، مستغلن فاعلن.
والقصيدة موزونة و مقفاة من أروع
القصائد؛ لكننا نجد فيها

بعض الأخطاء النحوية والفنية من
حيث الوزن والقافية و لربّما أن
الضرورة الشعرية دعت شاعرنا
الجميل أن يستصرف هكذا

مع الكلمات، فهو شاعر له مكانته
المرموقة بين شعراءنا.

أما ما نقرأه من شعر في نفس
الصفحة و إلى جانب هذه القصيدة
الفصحى العمودية و الكلاسيكية
الرائعة، هو عنوان لقصيدة امتدت

معها عرضاً بطول «بزغت شمس
الحقيقة، عبارة موزونة لقصيدة تبدو
أنها عمودية أيضاً. لنقرأ المطلق:

حين ما كانت ليالينا تأجّ بظلام
و خلق الله تبني عقايدها الأوهام

الشعر صعب و طويل مسّمة

إذا ارتقى فيه الذي لا يعلمه
زلّت به إلى الخضمّ قدمه

يريد أن يُعرّبه فيجمعه...

صوت الشعب: إن مقال الاخ

الاديب الحويزي يتناول فترة ما قبل

إشراف الدكتور العباسي الطائي على

صفحات الفن و الادب، و نحن قبل

ذلك لم تكن غير مرتين في هذه

الاطع في الشعر لكننا كنا نبحث

عن مشرف على صفحات الفن

والادب حتى تقبل الدكتور الطائي

هذه المهمة بدأ من العدد العاشر

لهذه الصحيفة. و الجدير بالذكر أن

والقافية المستقيمة والصحيحة و

يبدو أن الجريدة ألزمت نفسها بكتابة

كل ما كتبه صاحب المقطوعة الذي

كتب له مقطوعة أخرى تحت عنوان

«سجل يا وطني» فاعتبروه أستاذاً في

الإملاء و لم يراجعوا الكلمات التي

فيها أخطاء إملائية على الأقل:

فصوتي: صوتك و أن، شهداءكي:

شهادكي، يوم الدمى، ليثبناء: لأبناء،

فلساكت، فاساكت و قلب الصفحة

الأخرى من الفن والأدب! فنقرأ

قصيدة «أحبك» من الشعر الشعبي أو

بيده تسمو الحياة و تزدهر الأيام!!!

فها هو يجزّ و يكسر كل كلمة في كل

شطر من قصيدته حتى لو كانت

الكلمة صفة مرفوعة أو فاعلاً أو ظرفاً

أو مفعولاً منصوباً ثم بالله عليك يا

أخي قل لنا ما معنى هذه الكلمات:

نحاتهم معاني السمايات، لاجام،

الصنام، منذ القدام، هيام، رافى

القمام، أما من ناحية الوزن و القافية،

فالقصيد لا وزن لها قط، والغريب أنه

جاء بالقافية في كل شطر من

القصيدة و هذا ما لانجده في الشعر

فاحش بالنسبة لمن يكتب الشعر

العمودي.

فحين، ظرف والظرف وفقاً للقاعدة

الإملائية، لابد أن يتصل بما إذا ركب

معها فتكون حينما. أما بالنسبة

للفعل الذي لم أجده لا في

لسان العرب و لا تاج العروس و لا في

المنجد الحديث و هو فعل «تأجّ»

فالأخ الشاعر يقول: كانت ليالينا تأجّ

بظلام! ولو افترضنا أن الفعل تؤجّ

بمعنى تشتعل و تلهب إذن كيف

تشتعل الليالي بالظلام!؟ و لربّما

يقصد تَجّ، أيضاً هذا الفعل لا علاقة

له مع الليالي، فالليالي لا تَجّ و لا

تأجّ!!

وهكذا يستمر الشاعر في قصيدته

التي أراد أن يلزم نفسه بالقافية و

كسر الميم حرف الروي حتى لو كانت

في محل الرفع:

و نقرأ في الصفحة نفسها مقطوعة

تحت عنوان «أسيرة اليهود» و هي

كصاحبها مليئة بالأخطاء النحوية

والصرفية والإملائية حتى، هذا

بالإضافة إلى خلوها من الوزن

الوزن. أما مقطوعة «كلمات إلى

حوار حول التأثيرات الثقافية العربية - الفارسية

د. عيسى العاكوب: هل اللغة لنا والمعاني لهم؟

مثقفونا و شعراؤنا الكبار كانوا يتقنون العربية والفارسية والتركية

س: هل شهدت هذه الصلات انقطاعاً في فترة ما وما تفسرك لذلك؟
ج: للأسف شهدت هذه الصلات بين الأدباء العرب والایرانیین انقطاعاً في مرحلة متأخرة ربما تكون الشطر الثاني من القرن العشرين. ونحن نعرف ان مثقفينا وشعراؤنا الكبار كانوا يتقنون العربية والفارسية والتركية ومنهم على سبيل المثال لا الحصر الشاعران محمد الفراتي و عمر يحيى.

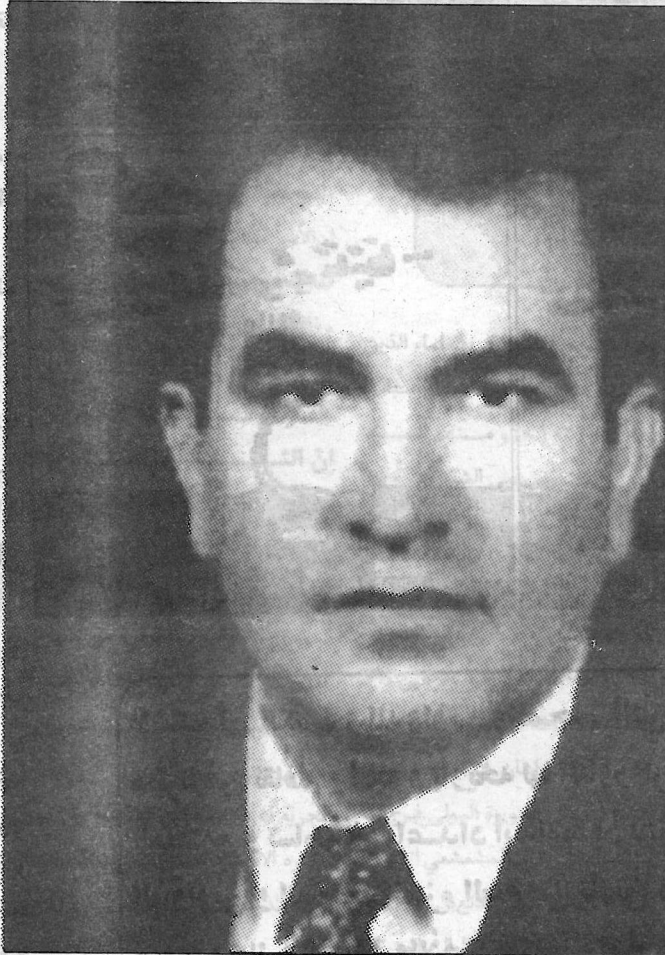
وقد لعب الاستعمار دوراً كبيراً في هذا المجال، اذ ظننا ان الغرب المتقدم تكنولوجيا متقدم ايضاً في ميدان الانسانيات، لكن هذه المعادلة ليست صحيحة تماماً، فمثلاً عند الغرب اشياء جيدة في مجال الادب، نجد مثل ذلك عند الامم الشرقية والاسلامية، وانا لا ادعو الى قطع علاقاتنا بالدول الغربية، بل ادعو الى ان ننوع المشارب الثقافية، لان تقدم الادب و ارتفاعه لا يتم بالمتح من معين واحد، وخير مثال على ذلك

المادة فكان يحتاج الى بحبوحة يانس فيها راحة الروح المعنى المتعب.. وقد وجد ضالته في امثال جلال الدين الرومي وحافظ الشيرازي

س: متى وكيف بدأت الصلات بين الثقافتين العربية والفارسية؟
ج: تعود هذه الصلات الى الشطر الثاني من عصر بني امية وبداية العصر العباسي، إذ شهدت هذه الفترة تواصل كبيراً بين العرب والفرس استظلوا جميعاً بظل الإسلام، وكان طبعياً ان يتأثر أدب كل امة منهما بأدب الاخرى، واذكر ان شاعراً عربياً من قنسرین القريبة من حلب واسمه (العتابي) يذكر هذا الشاعر انه ذهب الى (مرو) لكي يطلع على مؤلفات الفرس في الحكم والوصايا والاداب وله قول ظريف يقول، اللغة لنا والمعاني لهم،

ما يشير الى قضية في غاية الاهمية وهي جمال الاداء في لغتنا العربية، فاذا حمل هذا الاداء معاني عالية، فإننا نصل الى اجمل ما عرفته الانسانية في مجال الادب إذ يتعاقد جمال المبني وجمال المعنى.

وخير مثال على ذلك حال شعرا في العصر العباسي، اذا نصبت الثقافات العربية والفارسية والهندية في يمين واحد وكان من ذلك نتاج ادبي رائع



ما كان للشاعر العربية التي نظمها الفردوسي كبير شعراء فارس القصصيين و صاحب، الشاهنامه، من صدى استحسان رائع في بغداد و نظم عمر الخيام الشعر بالعربية و كان لرابعيته اثر عظيم في ادباء العربية

س: يلاحظ اهتمامك الواضح بالتراث الفارسي الصوفي بخاصة فما هو سبب هذا الاهتمام ياترى؟
ج: الحقيقة انني كُنت أبحث أثناء حياتي الاكاديمية عن سبيل لتطوير ثقافتنا العربية الاسلامية وكنت اظن ان الغرب يفيدنا كثيراً في هذا المجال. ومن هنا كانت ترجمتي

فيها مادة الشعر العباسي والنقد العربي القديم، ومن مؤلفاته المطبوعة (التفكير النقدي عند العرب - دار الفكر - دمشق) و (موسيقا الشعر العربي - العروض و القوافي و فنون النظم المستحدثة) كما ترجم عشرة كتب من الانجليزية الى العربية ومنها (الرومانسية الأوروبية باقلام اعلامها) (الخيال الرمزي - كولريديج والتقليد الرومانسي) (نظرية الأدب في القرن العشرين) لغة الشعراء (قضايا النقد) (اللغة والمسؤولية) و آخر ما ترجم كتاباً بعنوان (يد الشعر) خمسة شعراء متصوفة من فارس. و له قيد الطبع كتابان الاول بعنوان (الشمس المنتصرة) دراسة آثار الشاعر الإسلامي الكبير جلال الدين الرومي لان ماري شميل والثاني بعنوان (جلال الدين الرومي و التصوف) للمستشرق الفرنسي (ايف دي فتراي ميروفيتش).

وليتعرف على مظاهر التأثيرات الثقافية بين العرب والفرس واقعا كان هذا اللقاء معه، التي تم في جامعة طهران في الصيف الماضي

يرجع تاريخ التأثيرات الثقافية بين العرب وبين الفرس الى بدايات الفتح العربي الاسلامي لبلاد الفرس. و بفضل هذا الفتح وبهمة شعراء عظماء ازدان بهم بلاط السلطان محمود الغزنوي في المائة العاشرة للميلاد، اتسعت دائرة التاثر والتاثير العربي الفارسي، والدليل على ذلك - كما يقول الاديب العلامة روكس بن زائد العزيزي - ماكان للشاعر العربية التي نظمها الفردوسي كبير شعراء فارس القصصيين و صاحب، الشاهنامه، من صدى استحسان رائع في بغداد و نظم عمر الخيام الشعر بالعربية و كان لرابعيته اثر عظيم في ادباء العربية، و كذلك حافظ الشيرازي الذي تعلم الفقه والأدب العربية و علمهما في مدينة، شيراز. كما تأثر الأدب العربي بالقسم الاسطوري من ملحمة الفردوسي والشعر الصوفي الذي أبدعه أشعر شعراء هذه الفن (جلال الدين الرومي) صاحب (المثنوي) و فريد الدين العطار صاحب (منطق الطير).

الدكتور عيسى العاكوب احد الباحثين المهمتين بتاريخ هذه التأثيرات و مظاهرها ادبا وفكرا و نقدا و هو خريج جامعة حلب - قسم اللغة العربية العام ١٩٧٦ - حصل على دبلوم الدراسات العليا فيها عن أطروحته، تأثير الحكم الفارسية في الادب العربي في العصر العباسي، و نشرت هذه الأطروحة في كتاب صدر عن دار طلاس في دمشق العام ١٩٨٧ و ترجم الكتاب الى اللغة الفارسية في طهران العام ١٩٩٥. وفي العام ١٩٨٤ انتهى رسالة الدكتوراة في جامعة دمشق وكان موضوع أطروحته بعنوان العاصفة والإبداع الشعري و دراستهما في التراث النقدي الى نهاية القرن الرابع الهجري، ثم اعير بعد ذلك الى جامعة (الجيل الغربي) في ليبيا سنة ١٩٨٩ وبقي هناك اربع سنوات كما اعير العام ١٩٩٤ الى جامعة الامارات العربية المتحدة في مدينة العين. ويتولى الان رئاسة قسم اللغة العربية في جامعة حلب و يدرس

يبدو ان الانسان الغربي قد أنهك
بالمادة فكان يحتاج الى بحبوحة
يانس فيها راحة الروح المعنى
المتعب.. وقد وجد ضالته في امثال
جلال الدين الرومي و حافظ
الشيرازي

على الجملة، و دليلي على ذلك ان اشعار جلال الدين الرومي تترجم اليوم في امريكا و توزع باكثر نسبة توزيع فيها.
س: ما تفسرك لهذا الاهتمام؟
ج: يبدو ان الانسان الغربي قد أنهك

لثمانية كتب في مجال النقد الادبي عند الغربيين. لكنني وجدت في ما بعد ان من خير السبل لتطوير ثقافتنا الاصيلية، الاستمداد من معين ثقافتنا الاسلامية بمعناها الواسع، و وجدت ان ايران قدمت في تاريخ

هل من مغيث؟

رائد حميد - ماهشهر

ان من يتحمل العب الاكبر من المسؤولية هما الولدان. لقد لعب و مع الأسف الشديد بعض الوالدين بعدم اهتمامهم بالعربية دوراً كبيراً في تضائل اللغة العربية و اتاحة الفرصة للغز و اللغوي!

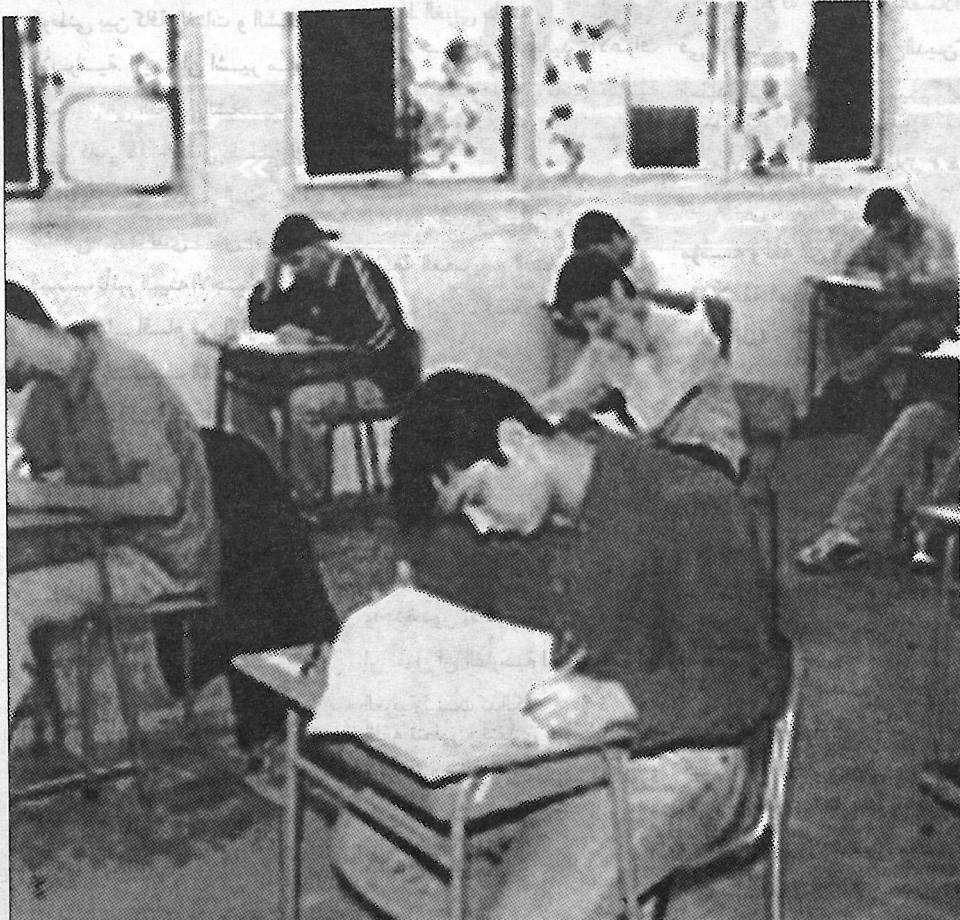
فدعوني أسأل و بالحاح مخاطباً أولئك الآباء والامهات الذين اهلوا في واجبهم تجاه ابنائهم و مساهمتهم بطمس اللغة العربية تمهيداً لطمس الهوية و ساعدوا الخبثاء والعشوائيين الذين يتمنون ذلك اليوم لخنق اللغة العربية و هدم سورها الشامخ سنوالات راجياً التدقيق والتحميم فيه. لماذا لاتنقلوا النطق بالعربية الى ابنائكم؟ كما تنقلون الفارسية؟ اذا اجابني احد علي سنوالاتي هكذا: ان الظروف الاجتماعية والبيئية اللاعربية مسيطرة تماماً بقوتها المتزايدة متمثلة بعدة وسائل منها التلفزيون باللغة الفارسية والمدرسة و الجرايد الكثيره الناطقه بالفارسية. فما عسانا أن نفعل؟ شنوا أو أبينا الفارسية هي التي تحكم و تزحف الى الأمام والعربية تتراجع! اقول له و بكل احترام و تقدير هذه مجرد اعداار واهية و إفلات من واقع اليم. كلنا يعلم أن البيت و فضائه العائلي مملكة الوالدين و سلطتهما حيث ان يستطيعان ممارسة مايلو لهما من اساليب التربية و نماذج الحياة و منها بالذات تعليم اللغة. الوالدان اكثر ارتباطاً و اتصالاً بأبنائهم. فهما اللذان يدربان الطفل على دروب الحيات و اساليبها. و هما اللذان يلقناه الالفاظ والمعاني والكلمات: صحيح ان للتلفزيون او المدرسة... بلغتهما الفارسية الرسمية او جو خارج البيت (بما فيه من اصدقاء غير عرب) قد يساعد على نسيان العربية و تفرس اللغة والثقافة و لكن كل هذا لايقص من دور الوالدين الريادي و بالتالي يبقى القرار النهائي و الدور الاساسي في يدهما. كيف؟

ان من يتحمل العب الاكبر من المسؤولية هما الولدان. لقد لعب و مع الأسف الشديد بعض الوالدين بعدم اهتمامهم بالعربية دوراً كبيراً في تضائل اللغة العربية و اتاحة الفرصة للغز و اللغوي!

فدعوني أسأل و بالحاح مخاطباً أولئك الآباء والامهات الذين اهلوا في واجبهم تجاه ابنائهم و مساهمتهم بطمس اللغة العربية تمهيداً لطمس الهوية و ساعدوا الخبثاء والعشوائيين الذين يتمنون ذلك اليوم لخنق اللغة العربية و هدم سورها الشامخ سنوالات راجياً التدقيق والتحميم فيه. لماذا لاتنقلوا النطق بالعربية الى ابنائكم؟ كما تنقلون الفارسية؟ اذا اجابني احد علي سنوالاتي هكذا: ان الظروف الاجتماعية والبيئية اللاعربية مسيطرة تماماً بقوتها المتزايدة متمثلة بعدة وسائل منها التلفزيون باللغة الفارسية والمدرسة و الجرايد الكثيره الناطقه بالفارسية. فما عسانا أن نفعل؟ شنوا أو أبينا الفارسية هي التي تحكم و تزحف الى الأمام والعربية تتراجع! اقول له و بكل احترام و تقدير هذه مجرد اعداار واهية و إفلات من واقع اليم. كلنا يعلم أن البيت و فضائه العائلي مملكة الوالدين و سلطتهما حيث ان يستطيعان ممارسة مايلو لهما من اساليب التربية و نماذج الحياة و منها بالذات تعليم اللغة. الوالدان اكثر ارتباطاً و اتصالاً بأبنائهم. فهما اللذان يدربان الطفل على دروب الحيات و اساليبها. و هما اللذان يلقناه الالفاظ والمعاني والكلمات: صحيح ان للتلفزيون او المدرسة... بلغتهما الفارسية الرسمية او جو خارج البيت (بما فيه من اصدقاء غير عرب) قد يساعد على نسيان العربية و تفرس اللغة والثقافة و لكن كل هذا لايقص من دور الوالدين الريادي و بالتالي يبقى القرار النهائي و الدور الاساسي في يدهما. كيف؟

هذه اللغة التي يفضلها مولوى هي العربية العذبة، و اكبر بنية على ثقافتها و نعومتها أنه لا يوجد فيها ابتداء ساكن ولا التقاء ساكنين. فيها الابداع والتفنن و التعليل الدال على الاصلة والدراية. فللسان منها اعذب الكلمات و للجنان اكبر اللذات. جناسها اللفظي يشبه الآلي في السموط والازاهر الغصون. هذه اللغة الجميلة الفنية حواها المتكلم فحكى بحراً لا يرى خائضه ساحلاً. هذه اللغة اقوى اللغات كلاماً و اشد القول ما تغذفه البديهة فيبدر من التأثر والتهيج و لها ميزة في التعبير لم تحض بها سواها. تغني اللفظة الواحدة عن الفاظ بل سطور كثيرة. الفاظها اكثر الالفاظ تمثيلاً للمعاني و ذلك يدل على دقة الذهن والحس عند اهلها. و قد اخذت اللغات الاعجمية و لا سيما التركية و الفارسية و الهندية كثيراً منها، فاذا نزع المستعار العربي من تلك اللغات استحال الكلام بها. كل هذا و غير هذا الدليل واضح على ان العربية من اجمل و اقوى اللغات و هي لغة الدين و الدنيا والعصر و الانسان و طموحاته و احساسه! حسنا! اذا كانت كل هذه الميزات تتواجد في العربية و تملك عدة اوراق رابحة بالسنة لسائر اللغات و اذا كانت هي الاجمل و الاقوى... فلماذا نهملها؟ لماذا نرمي انفسنا بعيداً عنها تاركين الالتفات اليها و الاعتناء بدونها؟ و ايماناً بالقاعدة الفلسفية التي تقول «كل معلول علة» أستاذان القاري المحترم لأخوض تحليلاً بسيطاً باحثاً عن العلة.

ايها السادة، للطفل حقوق على والديه كما ان لوالديه عليه حقوق. من اهم تلك الحقوق على الوالدين هو اختيار الاسم المناسب دينياً و تراثياً و قومياً له. فالاسم هو عنوان المرء و الرمز البريدي لهويته الفردية. تربيته على الطريقه الصحيحة وفق القيم الاخلاقية والانسانية هو الحق الاخر. مضيقاً على هذا تعليم لغة الام و التي تمثل هي هويته العربية. فاذا قام الولدان بأختيار اسم غير مناسب او اتخذا الطريقه الخاطئه لتربية الابناء او اهملا في ذلك او ابديا عدم اهتمامهما لتعليمه لغة الام حيث اذى ذلك الى عدم ادراكه و استيعابه لتلك اللغة (العربية مثلاً) يعتبر ذلك تعرقل متعمد لحياته بل خيانة واضحة من قبلهما! لهذا و بكل صراحة نريدان تلقي اللوم على عائق الوالدين. نعم من الموكد



الاطفال يفرون منها؟ هل اللغة العربية لغة غير عصرية حيث ان لم تستطيع التعبير عن مشاعر الانسان المعاصر و طموحاته و ميوله و احساسه؟

هل اللغة العربية تخلو الى حد كبير من جماليات المعنى واللفظ و هذا الخلو هو الذي جعل الضعاف والشباب التبتد عنها؟ هل اللغة العربية لغة التأخر و التخلف؟ هل اللغة العربية لغة الكفر و الشرك؟

من الملفت للنظر أن تغشي هذه المشكله كان محدوداً ببناء الطبقة المتعلمة (الي حدما) ولكن اليوم و لأسباب عديدة بدأت تتسرب هذه المشكله الى اوساط الطبقة الغير متعلمه او اذا صح التعبير الى الشارع العام الاهوازي يوماً بعد يوم.

ايها السادة اللغة روح الامة تتولد من مزاجها و طبيعتها و ذكائها و شعورها والعربية من افضل اللغات. فلو قابلناها بأخواتها الساميات نعرف تفوقها عليهن باللفظ والمعنى. فليس لهن مالها من تهذيب الالفاظ و تلطيف المعاني. لقد دفنت اللغات السامية (السريانية، الآرامية...) و طعم اصحابها بطعم العربية الى الابد. فجماليات هذه اللغة لفظاً و معناً تفوق جماليات لغات كثيرة. حتى الشاعر الكبير الفارسي مولوى يشهد بهذا عبر البيت الآتي:

فارسی گوگرچه تازی خوشتر است
عشق را خود صد زبان دیگر است

كميديا تنحدر بنا الى تراجيديا سوداء!

بهذا الحديث و بكل ثقة نستطيع ان نرى مستقبل لغتنا في الغد القريب للغة التي تشكل العمود الفقري للهوية العربية. اللغة التي تعتمد عليها كافة الاعمال الثقافية. تصور ايها القاري المحترم هولاء التلاميذ الذين لم يستطيعوا تكلم العربية و لا حتى استيعاب مفهومها بل مفرداتها عرب و يعيشون في بلدة... من بلاد الاهواز. هذه البلدة معروفة بعربييتها بدئ جميع سكان المحافظة و لو ان كثير من الجماعات العرقية الاخرى بدأت تسكنها اخيراً. من الواضح انه اذا استمرت الحالة هكذا فعلى العربية السلام!

الآن العربية تستغيث. فهل من مغيث؟ الآن العربية تطلب غوثاً و تصيح بصوت مبحوح ممزوج بالأس والأمل: القوث الغوث... ها هي الآن منهكة القوى معزولة الروح والجسد تجر اذيال الخيبة و تتراجع في فضائات القرى الحدودية او ربما دياجير العدم.

فتعالوا نتسائل هذا السؤال: لماذا بدأت اللغة العربية تتضائل في اوساط الشباب و لا سيما الاطفال؟ سؤال هام جداً حيث يقع كالمطره على رؤوسنا و يفرض نفسه على كل من يهيمه الامر و يشعر بعدم الارتياح لمستقبل شعب مهدد الهوية. لابد و لهذا السؤال من جواب.

هل اللغة العربية لغة صعبة لدرجة كبيرة حتى تجعل هولاء الشباب او

على الرابع و الخامس و السادس المحلقين حولى و النتيجة فشل متواصل كاننى اسئل معنى العشرة باللغة الصينية او السواحيلية!!! اخيراً وثب في الساحة التلميذ الذي نبحت عنه و تصدى للياس الذي غطى الآمال فقال: عشرة ميشه ده! واحد، اثنان، ثلاث... و استمر بالعد حتى بلغ العشرة. فقلت رافعاً رأسي: الحمد لله

اخذت نفساً عميقاً و بدأت امسح قطرات العرق التي ظهرت تترنج على وجهي و كاننى قطعت مسافة طويلة في سباق الماراتون!!

دخلت المكتب فجلست مع زملائي المدرسين عندها دخل زميل آخر و بصحبته ابنه الصغير. بعد فترة اكتشفت ان الأستاذ بنى... مدرس اللغة العربية يتعامل و يتحاول مع طفله بالفارسية!!! و ان العربية لا وجود لها في مناخهم العائلي! قاذني حب الاستطلاع المنبثق من الألم الى السؤال:

- عفوا هذا ابنك؟
- نعم هذا ابني كوروش!!!
- أيعرف العربية؟

- يعرف القليل منها و لكن يستوعبها تمام الاستيعاب و هذا كاف!! بعدها التفت نحو المدير و بدأ يتحاور معه... فانتهزت الفرصة متسائلاً من كورش هذا بالعربية لأجس النبض.

- أهلاً ما اسمك؟ اين تسكنون؟
ولكن لا ردة الا جي؟ جي؟
نعم ايها القاري العزيز: هذه ليست قصة خيالية بل كارثة حقيقية!

في فترة الامتحانات النهائية للعام الدراسي المنصور و بصفتي كمراقب الجلسة الامتحانية كنت حاضراً في صالة الامتحانات. عند انتهاء الامتحان خرجت قاصداً مكتب الثانوية بصحبة احد زملاء. في اثناء الممر احاط بي عدد من التلاميذ المتسائلين عن درجاتهم التي حصلوا عليها في الامتحان السابق. بما ان اغلب هولاء التلاميذ كان من العرب و لاسيما المتسائل الاول، فقلت ان يكون ردى عليهم و اعلائي لدرجاتهم بالعربية فقلت: انت درجاتك عشرة.

تطلع الى هذا التلميذ بحذر و كأن الكلمات لم تصل الى سمعه فقال بالفارسية:

- عشرة چقدر می شه؟
- ما هذا يا آل... لم تعرف معنى العشرة؟ أنت عربي أم تنظاها؟
- لم استوعب العربية تماماً إلا القليل لأن ابى و أمى وكافة عائلتي لا يمارسون العربية!!

- لماذا؟ هل في اللغة العربية... قاطعنى و قال:

- لا اعرف!!
التفت الى التلميذ الآخر الذي يحمل اسماً عربياً عريقاً قرين بال من الآلات العربية الأخرى و قلت:

- وانت يا أبو... ماذا تقول؟ العشرة تساوى كم بالفارسية؟

ولكن نفس الداء و عين المشكلة. نعم أبو... هذا لم يعرف العربية و... اخذ لحظات بالتفكير والتحليل و كانه يريد ان يكتب جواباً لمعادلة رياضية ما!! و بالنهاية قال و بالفارسية:

- آقا می شه شش!!!!
عندها بدأت اضحك. ضحكاً ممزوج بالدهشة والأخرى كان من الواجب ان أبكى. و لتبرير فشله في الاجابة. قال انا عربي من ام و اب عربيين. ولكن ولدت في شيراز و كنا هناك مهاجري حرب. فالذنب ليس ذنبى...

جاسم... يان هو الآخر الذي أدخلته في المسرح متسائلاً منه نفس السؤال. كنت على يقين ان جاسم... يان هذا يعرف الجواب. فاسمه و عنوانه العائلي يدل ان جاسم من سلالة عربية اهوازية عريقه فهو سليل الشيوخ رؤوس العشيرة. و لكن ردة على ايضاً بالفارسية:

- آقا می شه بیست! بله عشرة می شه بیست!!
فشل جاسم... يان هذا ايضاً في الجواب. طرحت السؤال نفسه

بدعم مانقوله هذا تداول اللغة الفارسية في اوساط الجالية الايرانية التي تسكن دول الخليج. يقال ان العوائل التي هي من اصل فارسي او تقيم في دول السابق ذكرها لا تتكلم في بيوتها إلا الفارسية والطريف ان تكلمهم بالفارسية اعذب و ألطف من الفارسية نفسها في ايران مع وجود جو عربي و دولة و ثقافة غيرفارسية!!! أما اذا قال لي احد كرد على سؤالي: ان وجوب التكلم والتعليم باللغة الفارسية في المدارس والمؤسسات الحكومية و لأنها اللغة الرسمية و لغة الشارع الايراني على العموم يقتضى ان يتكلم الطفل و منذ البداية اللغة الفارسية و ليست اللغة العربية حتى لا يواجه فيما بعد مشكلة في التعامل مع الواقع او عرقلة في نشاطاته الدراسية و حتى يصعد سلم الكمال بلا لغة عربية و ابتزازاتها!!!

اقول: ما اعجب هذا القول و ماغريبه!! الصحيح ان الفارسية لغة بسيطة جداً حيث ان الطفل يستطيع تعلمها في غضون اسابيع فقط و هذا مجرب لدينا. يا سيدي يوجد الآن الكثير من العلماء والاطباء والمهندسين والمدرسين و... من ابناء عرب خوزستان الذين اصبحوا الآن صاحبى مراكز علميه، ادارية، اجتماعية في البلاد. هولاء لم ينسوا و لم يتركوا العربية في حياتهم ليوم واحد. كان هولاء ابناء قرى عربية فكونوا أنفسهم و درسوا و بذلوا الجهد الواسع و بذلك الجد و الجهد والارادة اصبحوا اصحاب مكانات هامة و ليس بتركهم اللغة العربية. كما ان هناك الكثير من ابناء عرب

والذين تركوا العربية و مع ذلك لم يحضوا بتقدم و تطور في الحياة. اخي المواطن، اختي المواطنه اذا لم يفسح المجال للغة العربية حتى تلعب دورها في مجالات الحياة، لنقم نحن بفسح هذا المجال و ذلك في ممارستنا و اهتمامنا بها. تعالوا نسترجع و بحفاوة لغتنا العربية المطروده. تعالوا نتصدي للجمود والفقر والتخلف الناتج عن غيابها و تضائلها. اذا قمنا نحن الآخرين بالالامباة نحوها نكون قد عالجننا الخطاء بالخطاء.

دعوا هذه الشجوره الجميلة تغرد عبر افواه اطفالكم. دعوها تستقر في اوساطكم فان ازعجتموها و طردتموها بعدم اهتمامكم لها قد لا ترجع اليكم ابداً.

أرجو أن لا يتبادر الى ذهن القاري المحترم ان صاحب هذه المقالة يكره و يحقد على اللغة الفارسية و...

بالعكس نحن لا نبغض اللغة الفارسية و لن نبغضها، لأن اللغة الفارسية هي اللغة الرسمية في البلاد و هي احدى اللغات الجميلة و لغة شعب من شعوب الاسلاميه و هي عامل اتصال العشوب الايرانية. فنحن نكن احتراماً خاصاً للغة الفارسية و نقدّرها حق التقدير و ذلك كله واضح تماماً في سلوكنا الاجتماعى.

و لكن كل هذا لايعنى أن نترك العربية و نهملها و بذلك الاهمال و الاكثرات نضع الثريا تحت الثرى!! لغتنا هويتنا فمن اهمل لغته و تركنها قدامهمل هويته و عاش لاهوية عيشة متجمدة ضنكاكطائر مكسور الجناح بلاعش و لا مأوى تهاجمه الرياح

والعواصف الهوجاء.

ما نقوله هذا ليس كلاماً عنصرياً كما قديفسره البعض. لأن العنصرية تعتمد على نوع من الحقد والكراهية و لها ابعاد سلبية متعددة الجوانب و نحن لانكره و لانحقد على احد و لا نبغض شخص ما او فئة ما. بل بالعكس نحاول وضع السبل والآليات اللازمة والممكنة للتأخي و الانتماء الوطنى بين كافة الفئات و الشعوب الأيرانية. اريد ان اشير مايبين القوسين الى التجربة الشخصية التي مرّ بها كاتب هذا المقال بالنسبة لهذا الموضوع. ايها القارى المحترم انا نفسى كانت لدى نفس المشكله فبسبب تأثير البيئه الاجتماعيه التي تحتوى على اقسام من الأليات التي تتمكن بتضعيف العربية و تعزيز الفارسية اكثر من اللزوم و منها المدرسة و التلفزيون بدأت اطفالى تنسى العربية و تندرج نحواً لانغماس المطلق في الفارسية ولكن بفضل الله أولاً والارادة والجهد المتواصل لى و لزوجتى التي قامت بدور هام جداً في ذلك، استطعت أن اضع حداً لهذه الظاهره فاصبح اطفالى الآن يجيدون اللغتين بشكل جيد تماماً. لقد اجمع العلماء والعقلاء و رجال السياسة و... في تعريف العربى على ان العربى هو من تكلم العربية فمن لم يتكلم العربية فهو ليس عربى حتى ان كان من اعرق السلالات العربية!! ففى هذا التعريف نرى ان اللغة تلعب دوراً رئيسياً في تعريف من هو عربى. فالعروبة هي اللغة العربية أولاً و من الملفات للنظر ان بعض الاخوة الذين

توجد نفس المشكلة في بيوتهم و قد اخذت الفارسيه السيطرة التامه على مناخهم العائلى يدعون ان العروبة ليست باللغة بل بالتقاليد القبليه كالخضوع لسلطة الشيخ و الفصل والنهوه والعصبيه و... معنى هذا ان هولاء لايعطون للغه بمفهوماها الحضارى الدور الحقيقى، فباعترقادهم ليس من الضروري ان يحتفظ العربى بلغته بل الضرورى هو الاحتفاظ بالتقاليد والاعراف القبليه باعتبارها المقومات الاساسية للعروبة!! ما اكثر الخافة و ما اقل الباقه!!

و اذا قال احدٌ محبباً ان الفارسية هي اللغة العصرية و الحضارية و لكن العربية ليست كذلك والحقيقة هي مجرد لغة للعبادات و الطقوس الدينيه، يكون الرد هكذا: صحيح ان اللغة الفارسية كانت و مازالت لغة حضارة و لغة عصرية و لا شك في هذا و لكن يجب ان نتذكر ان الحضارة والتقدم لاتختص بلغة واحدة دون الاخرى و لذاك لا يجوز ان نقول ان الفارسية لغة حضارة و العربية ليست كذلك.

اللغة تتطور و تتغذى عبرالزمان كما تطورت اللغة الانجليزية بفضل الثورة الصناعية في اوروبا بعدان كانت لغة متأخرة و غير حضارية. فاللغة العربية ايضاً لغة حضارة و لغة عصرية. أنها اللغة الرسمية للحضارة الاسلامية التي امتدت جغرافياً من جبال الأطلس غرباً الى السند والصين شرقاً و جبال بيرنه الفرنسيه شمالاً. كان يتكلم بها معظم نفوس العالم من عربى و كرد و ترك و اسبان و افارقة و احباش و فرس... و يتكلم

بها الآن اكثر من اثنين و عشرين بلد من بلدان آسيا و افريقيا كما أنها كانت لغة لحضارات عربية كحضارة النبط (بنزا) و سبأ و حضر موت و حمير و حيرة و غسان... هي لغة النبی محمد (ص) وائمة الشيعة الكرام و العلماء والفلاسفة والفقهاء و الصوفية والحكماء. هي لغة نجيب محفوظ الذى قام وقعد العالم اجلاً لأدبه و قدم له جائزة نوبل العلامه فى الادب. هي لغة صلاح الدين و العقاد و ابن النفيس و ابن الهيثم و ابن سينا الذى لم يستخدم غيرها فى كتبه الاكتاب «دانشنامه علائى». هي لغة محبى الدين العربى ابوالعرفان و مؤسسه و لغة ابن الرشد و الكندي والفلاسفة العظام. هي لغة اعترف علماء اللغة فى العالم بقوتها و جمالها و عظمتها. هي لغة حملها القرآن على متنه و طارها فى فضاء العالم اللامتناهى و ذك بها او كآراء الجهل والخرافة والكفر والزندقة فى العالم. هي لغة ابن العميد الكاتب الكبير الفارسى الاصل العربى اللغة الذى كان يحب العربية لحد التقديس. هي لغة المعلقات التي قام بالاهتمام لها و بترجمتها كبارالادباء و كتاب الغرب كـمر جليوت و الشنتمرى و البطلميوس... لحلاوتها و عذوبتها، هي لغة المخزون العلمى والفكرى والدينى والاخلاقي للعظارة الاسلامية العريقة. هي لغة خدمتها و طورها عدد غير قليل من الادباء ذوو اصل فارسى اكراماً لها و اجلاً لعظمتها. فمن يريد ان يخوض بحور الحضارة الاسلامية عليه فهم اللغة العربية كمفتاح لذلك. هي لغة الدين فيها تؤدى الصلوة و تقام الصيام و بها يبتهل الانسان لربه و بها يعقد القرآن

و بها تلقن الموتى و توضع فى مثواها الأخير و بها يعيش الانسان المسلم من الصفر الى النهاية. هي لغة عريقة نقيته جميلة تأثرت بها معظم لغات العالم حسب احتياجاتها و ارتشفت من ينبوع صفوها الصافي. هي لغة اعترف بها العالم المتحضر و غيرالمتحضر كلغة عالمية. هي لغة انزل الله تعالى القرآن بها فقال سبحانه: «انا انزلناه قرآناً عربياً...» فيا ايها الأخ الكريم بصفتك رب العائلة و يا ايتها الأخت الكريمة بصفتك ربة العائلة، ان اللغة العربية هي هويتنا و كياننا كشعب بكل المواصفات والمقومات العصرية فلا يضاهيها عنصر فى تقييم الهوية و هذه اللغة امانة ثمينه فى ايدينا و قد وصلتنا من اعالي التاريخ المجيد بجهد و فضل الاسلاف و القدمات فعلينا الحفاظ على هذه الدرر الثمينه و الجوهره القيمة بكل ما نملك. يجب علينا وضعها فى افواه صغارنا كما وضعوها آبائنا فى افواهنا كغذاء للهوية. إهمالنا و تساهلنا فى اداء تلك المهمة سبب رئيسى لتخاذلنا و ضعفنا و سيؤدى بنا ذلك الى السقوط فى حضيض الهاوية. المستقبل وجيله بل اجياله الآتية بكل مواصفاته من صنع ايدينا. نحن من يرسم مسيرالاجيال الآتية بمواقفه و افعاله و آرائه، فلنكن تلك المواقف والافعال و الآراء مشرفة و حكيمة و لا استسلاميه للواقع حتى لو ضغط علينا حيث تجعلنا نقف امام الله و خلقه مرفوعى الرأس بعز و شرف. ما اسعد امرؤ صنع الواقع بيده.

«الفقر و المدرسة»

طالب يور مقدم - رامشبير



كلمة الفقر فى اللغة، بمعنى الاحتياج والفقر هو الفاقد الشيء المطلوب و هذا الشيء سواء كان مادي او غيرمادى والمراد منه في هذه السطور، هوالفقر المادي و محتاجه الحياة الدنيوية.

الفقر من الأسباب الاسياسيه فى تأخير الإنسان و له دور خاص فى عدم وصول الإنسان الى اهدافه و آماله فى الحياة و خاصة فى عصرنا هذا الذى اصبح فيه المادة اهم ما يبتغيه الانسان لأجل الوصول الى اهدافه الدنيوية.

و هذه البذور، اعنى بذور حب المادة و تمايز الطبقات كالأرستقراطية و غيرها، هي من عزى يداالأستعمار البريطانى و امثاله من الدول الغربيه التي اتخذت الدول الضعيفه بإسم التقدم و التطور و التمدن و خاصتاً فى الشرق الأوسط من هذا الكوكب الرحيب.

و مع شديد الأسف، اخذت هذه الفكرة المستهذفة، تتوسع و

الثاني من الثانوية. فلذلك بدأت العمل فى السوق لتوفير بعض الحوائج البيت.

فبينما هو يتحدث معى بهذا الحديث، إذ أخترق حديثنا بصوت صاحب العمل و هو ينادي: كاظم، هيا إلى عملك. فودعنى كاظم و ذهب الى عمله.

و فى اليوم الثانى، بحثت على عنوان بيت كاظم من بعض ملفات المدرسة و سئلت من بعض التلاميذ عليه. فلما حصلت عليه و بعد انتهاء عملي الدراسى، ذهبت الى بيت كاظم. فاستقبلنى والده بالترحيب فدخلت البيت و جلست معه و هو شيخ كبير السن. فلما نظرت إلى بيتهم و محل سكونتهم و كأنما النظرة تحكى حكاية مظهر حزين معتبرة عن الأم مترسخة فى قلبه.

رأيت فى البيت غرفة واحدة و هذه الغرفة هي المطبخ و المضيف و المنام و محل دراسة الاولاد و باباها من الخشب و أرضها تراب و حدود

نصف مترافض و من الشارع. تألمت شديد، سئلت والد كاظم و قلت: اين كاظم؟ فقال لي: ذهب كاظم إلى عمله فى السوق ليدير شؤن البيت و يوفّر لنا بعض حوائجه.... لما شاهدت ذلك الوضع المسيطر على كاظم و اسرته، لا ارى لنفسى استطاعة أن اطلب من والد كاظم باعادته الى المدرسة ثانية. و اخذت اسئل من نفسى يا ترى هل أن كاظم و اسرته فى هذا الوضع فقط؟ ام هناك آلاف الأسر تعاني ممايعانى منه كاظم و اسرته؟ بل هناك آلاف الأسر و هي لم تزل تعيش في مثل هذا الجو المتراكم بالفقر و الحرمان و لا نرى من يهتم بهم و يقيم إوذ حياتهم فكأنما تعيش فى العصر الحجري عندما كان يسكن الانسان فى الكهوف و الجبال و ليست فى القرن الواحد والعشرين الذي فيه تقدم الانسان و سخر كلما فى الوجود لخدمة فى حياته الدنيوية. و الى الله المشتكى.

فلما رأيت ذلك التلميذ، تجددت ذكرياته الماضية عندي من خلاقته و سرعة اجاباته فى الدروس. لكن اخذت السئلى من نفسى لماذا لم ارى كاظم فى المدرسة فى هذه السنة؟ هل ترك الدراسة؟ ام انتقل مع اهله إلى مكان آخر؟ فبينما انا فى هذا الفكر إذا ارى كاظم و هو ينظر إلى و لكن الخجل قد غلب عليه فتقدمت و سلمت عليه و سئلته لماذا لم أراك فى المدرسة؟ هل

فلما رأيت ذلك التلميذ، تجددت ذكرياته الماضية عندي من خلاقته و سرعة اجاباته فى الدروس. لكن اخذت السئلى من نفسى لماذا لم ارى كاظم فى المدرسة فى هذه السنة؟ هل ترك الدراسة؟ ام انتقل مع اهله إلى مكان آخر؟ فبينما انا فى هذا الفكر إذا ارى كاظم و هو ينظر إلى و لكن الخجل قد غلب عليه فتقدمت و سلمت عليه و سئلته لماذا لم أراك فى المدرسة؟ هل

لغة الألوان تحدد ميول الأطفال

«مشاكل البيت» «تخرب»
«رسومهم و مشاعرهم»
مصطفى ناصر سعيدي - سوسنكر



يهتم علماء النفس بدراسة نمو ذكاء الأطفال، ويعتمدون على وسائل عدة للوصول الى نتائج مقبولة من بينها «اختار رسم الرجل» و رسوم الأطفال. ويرى الخبراء ان الرسم يعبر عن عواطف الطفل و شخصيته اذ يقول احد مستشارين الصحة النفسية ان ممارسة الرسم تنمي عند الطفل الابداع و تساهم باقامه توازنه العقلي و النفسي، و ينصح كل أم و أب بمتابعة رسوم اطفاله لفهم كيفية تطور الطفل و المشاكل التي يعانيها ان للخطوط دلالاتها و الألوان كذلك أيضاً و اما دلالات الألوان وهمي: تدل الألوان الهادئة على ان الطفل عاطفي و حنون و يميل للخجل اما الألوان الصاخبة و الحية فتدل على انه يعيش انفعالات مكثفة و متنوعة. هذا الدلالات بصورة غامه فاما دلالة كل لون:

الأزرق: يدل على الحنان و الهدوء والعقلانية و الصفاء
الأحمر: الأقدام، الجراحة، الحب، الحنين، العنف و كل نشاط مرتبط بالدم و النار
الأصفر: يدل على الفرح، الاستعلاء، الحساسية المفرطة و كذلك الخيانة.
الأخضر: دلالة على الولادة الجديدة والأمل و الثورة و الغضب.
البنفسجي: يدل على الحزن، الغموض و الخيال الجامح.
البنّي (الادعم): يعنى الكتب او الضغط و يدل على المزاج السيئ و

كل ما هو مرتبط بالارض الاسود: كآبه و حزن عميق و شعور بالذنب
الابيض: برودة و حيارية بالاضافة الى الفراغ و النقاء
اما الحالات اللافتة للانتباه غير متابعه رسوم الاطفال هناك حالتان تلفتان الانتباه بشكل رئيسي و هما حالة المصدمين الذين يبدو رسمهم للشخص مشوها و لاحياة فيه و بالتالي يصعب تحديد مستوى النضج، كذلك الرسوم الخاصة بالذين يعانون من الاضطرابات بالنطق حيث تتميز رسوماتهم بصعوبة رسم الجوانب اى ان الخطوط التي تحدد المعالم مشوهه.
اما المستويات التي يتم عليها تحليل الرسم ثلاثة محتويات، اى

ويرى الخبراء ان الرسم يعبر عن عواطف الطفل و شخصيته اذ يقول احد مستشارين الصحة النفسية ان ممارسة الرسم تنمي عند الطفل الابداع و تساهم باقامه توازنه العقلي و النفسي، و ينصح كل أم و أب بمتابعة رسوم اطفاله لفهم كيفية تطور الطفل و المشاكل التي يعانيها

التدقيق في خطوطه و نقاطه و مساره، و كذلك منطق الرسم و يعنى تحديد المكان الذي تركزت فيه الخطوط هل هو اسفل الورقه ام اعلاها، في المنطقة اليسرى ام اليمينية، و اخيرا الشكل العالم للرسم.
قال أحد علماء النفس في الرموز المعينه التي يمت من خلالها معرفة طبيعة الطفل فقال: «اول ما نحتاج اليه معرفة العمر، اى هل النفع العقلي متناسب مع العمر الزمني أم لا؟ بناء على تحديد الخطوط لأننا نقارنها بالخطوط القياسية. فاذا تبين ان المستوى اصغر من العمر الحقيقي للمخصوص فهذا يعني انه يعاني من حالة نكوص.

الارض او الارضية من الركائز المهمة التي نهتم بها لتحديد لنا طبيعة الطفل لأنها تدل على الشعور بالأمان و تلوينها باللون الاخضر يدل على اهمية المحيط الاسرى. بالنسبة لنفسية الطفل اما اذا كانت مائله للسواد قليلا فان ذلك دلالة على تاثير المحيط السيئ.
والشمس ترمز للأبوة و طبيعه العلاقة بين الطفل و والده اى علاقته صداقة ام انها عراثة.
ومن الرموز الاخرى التي تدل على ان الطفل يمانى من حالة (النكوص) ايضا الدائرة، فرسمها فوق الشخص او رسم نوع من المنحنيات فانه يدل على ذلك لانه يمثل وضع الجنين في الرحم.
الأهتمام بتزيين المحيط و الحواشى

دلالة على الحاجة الى ملجأ و غياب صورة منسجمة عن الأب. اما الماء فيرمز الى صورة الأم و النجوم تعنى حاجه الطفل التي تصدر مكانه مرموقه.
والمطر يرمز الى الأم الشرسة والمويخه فالأبناء الذين تعنفهم امهاتهم على اى فعل او قول يسعدون برسم الغيوم والمطر. اما الازهار فترمز الى الانوثة و الفرح والحاجة العاطفيه.

و أما النقاط التي يجب التركيز عليها عند الامعان في رسم الطفل و هى الخطوط و النقاط فالخطوط اذا كانت منسقة تدل على انفتاح حيوى و اذا كانت قصيره او بشكل نقاط تدل على ميل للانطواء و كثره الخربشه فى الورقه تدل على مشاكل عاطفيه، اما الدوائر فان التصاق الطفل بها حتى اربع (٤) سنوات يعتبر أمراً طبيعياً، و وجود بقع داكنه فى الرسم تدل على الشعور بالذنب.

و أما السباب التي يميلون بها الأطفال لرسم الاشخاص بكثرة وهي رسم اشخاص كبار جدا يدل على اختلال بالتوازن النفسى عند الطفل اما رسم اشخاص كبار عادييين فدلالة على الثقة بالذات و ميل للسيطره. و رسم الاشخاص الصغار يوحي بأن الطفل يعانى من الخجل و الخوف»

حوار مع امرأة:

فاطمه تميمي - الأهواز

من أنت؟

أنا بحر - أمواجه نائرة و هادئة
اناسماء - تتلبد فيها الغيوم ثم تصبح
انا الارض - بين هضابها و وديانها و مروجها
و بين صحراءها و شوكها و صخورها

من اين أتيت؟

أتيت من زمن يقولون فيه - اذا لم تكن ذنباً أكلتك الذئاب

و هل تريد ان تكوني ذنباً؟

انا لا اظلم احد - و لا اخطي في حق احد و لا أقسو على احد و
لا اسخر من انسان - لكن عندما يظلمني اخذ ادعوا ربي ان
يكون نصيري

هل لديك صديقات؟

صديقتي عادت الى رحم أمها لتولد من جديد لتصبح انسانه
تعرف معنى الصداقه والانسانيه...

هل احببت يوماً؟

نعم احببت. احببت الصدق والجمال والوفاء.

بماذا تشعرين الآن؟

اشعر بانني داخل قارب و اريد ان ادركه - لكنني لا استطيع لان
الموج اقوى مني

و ماذا ستفعلين؟

اريد ان اصرخ و بأعلى صوتي - فربما يسمعي عابر

الا تعتقدين بان هدير الموج اقوى من صوتك؟

مهما كانت قوة الموج فلا بد ان يهدأ.

الا تخافين من قوة الموج ان تجررك الى الغرق؟

ربما. ربما الموج يكون قوي و لكنني ساحتول ان اكون انا الا
قوي و سأواجهه بصلاحي و شموخ و تحد

لماذا تحبين

لأنني بدونها اكون انسانه مهزومه و انا لا أحب الهزيمة.

و لماذا تغالطين أنت مهزومه فعلاً؟

لأننا لسنا مهزومه

المهزوم هو الذي يسقط و لا يستطيع النهوض

إذن أنت قويه

أنت قويه فعلاً.



قراءة في كتاب المرأة والعمل السياسي.. رؤية إسلامية

فاطمة تميمي - الأهواز

يحمل الكتاب الذي أقوم باستعراضه في الصفحات التالية اسم المرأة والعمل السياسي.. رؤيته إسلامية.. وهو من تأليف الكتابة المصرية هبة رؤوف عزت الحائزة على بكالوريوس، في العلوم السياسية من كلية الاقتصاد والعلوم السياسية بجامعة القاهرة بدرجة الشرف عام ١٩٨٨ م. ورسالة الدكتوراه حول موضوع المواطن.

يقع الكتاب في ٣٢٠ صفحة وهو من إصدارات المعهد العالمي للفكر الإسلامي.

تصنم صفحات الكتاب ثلاثة فصول مع تصدير لرئيس المعهد العالمي للفكر الإسلامي الدكتور حله جابر العلواني، وتقديم للاستاذ طارق البشري هذا فضلاً عن مقدمة الكتاب وخاتمة مع فهارس للآيات القرآنية والأحاديث الشريفة والمراجع و فهرس الاعلام. تتميز دراسة السيدة هبة رؤوف بسمات خاصة أبرزها:

الاصولية - وتعنى قيام المنهج على ربط العقل بالوحي قرآناً وسنة وبناؤه على الأصول التي تقوم عليها الشريعة

الاستقامة - أي التعبير عن الوسطية الإسلامية وهي مفهوم ترتبط في

الاستخدام القرآني لمفاهيم العدل والإيمان والأمانة والشهادة الشمول: لاتناول الدراسة فقط مسؤولية المرأة وطبيعة حركتها استناداً للدراسات النظرية السابقة بل تعيد النظر أيضاً في بعض المسلمات السائدة في دراسة هذه المجالات.. كالبيعة والولايات والشورى والجهاد وتبلور صياغة جديدة لها.

والدراسة لاكتفى بإعادة النظر في المنهج السائد في تناول قضايا المرأة والعمل السياسي بل تحاول أيضاً إلقاء الضوء على بعض إشكاليات فهم أبعاد وطبيعة العمل السياسي ذاته ومجالاته في الإسلام.

وأخيراً تعتقد السيدة هبة رؤوف بأن الرؤية الإسلامية لاتعرف فكرة تقسيم العمل الاجتماعي، بمعنى اختصاص المرأة بالأدوار الاجتماعية والرجل بالأدوار السياسية، بل تتأسس مسؤولية أفراد الأمة رجالاً ونساء على تحقيق مقاصد الشرع و يدور التكليف مع القدرة لا مع النوع، فالمرأة تتحمل في الرؤية الإسلامية مسؤوليات سياسية بحكم كونها فرداً من أفراد الأمة.

الفصل الأول يتناول الاطار المعرفي للرؤية الإسلامية للمرأة

والعمل السياسي، فيعرض المفاهيم الكلية التي تحكم هذه الرؤية ويحدد أبعادها و يبرز تميزها عن المفاهيم الكلية في المنظومة الغربية، ثم يتطرق للمفاهيم التحليلية التي ترتبط بموضوع الدراسة و يحلل هذه المفاهيم و يوضح المفهوم الذي يحكم الرؤية الإسلامية في هذا الصدد..

و يشمل هذا الفصل بحثين: المبحث الأول و يتناول المفاهيم الكلية التي تنقسم إلى ثلاثة مواضيع:

التوحيد - تتمركز الرؤية الإسلامية حول التوحيد كجوهر للعقيدة الإسلامية و منطلق لبناء حضارتها الاستخلاف - أن التوحيد بمعنى الإقرار باللوهية والربوبية لله يعنى من جهة الذى أقرار الانسان بالعبودية له تعالى و هو الإقرار الذي يستاهل بالانسان خلافة في الأرض السنن - لا يتم القيام بأمانة الاستخلاف الا بتعرف الانسان على سنن الله في الافاق و النفس.

المبحث الثانى - يتطرق إلى المفاهيم التحليلية التي تنقسم إلى ثلاثة مطالب أيضاً وهي:

مفهوم الدور - مفهوم الحق - مفهوم العمل

الفصل الثاني

في رأي السيدة هبة رؤوف أن الروية الإسلامية للمرأة تقوم على صفاتها الإيمانية باعتبارها فرداً من أفراد الأمة تربطها ببقية أفرادها رابطة العقيدة و هي الرابطة التي تصبح حركتها السياسية حيث تدور مع حركة الأمة و فعاليتها بهدف تحقيق مقاصد الشرع الذي يحكم الجماعة.. يتناول هذا الفصل اهلية المرأة للعمل السياسي و أهمية الوعي السياسي.. ثم يستعرض المجالات المختلفة لهذه الحركة و يتعرض بالتحليل لانعكاس الواقع الحضاري الذي تعيشه الأمة على ممارسة المرأة لمسؤوليتها السياسية والعناوين التي يتضمنها هذا الفصل الاهلية السياسية - الوعي - السياق الاجتماعي

و في تصور المؤلف ان عمل المرأة السياسي هو تكليف شرعي و امانة في المنظور الإسلامي، في حين انه في الكتابات الغربية حق تطالب به و

هدف تسعى اليه و مكانة اجتماعيه تتطلع للحصول عليها..

ثم تطالعنا عناوين في هذا الفصل منها

البيعة - الولايات العامة - الشورى - الجهاد

الفصل الثالث..

يتناول الأبعاد السياسية للأسرة كوحدة اجتماعية في النظام الإسلامي - فإذا كانت المرأة تمارس مسؤولياتها السياسية في دائرة الأمة، فإن انتماءها للوحدة الأساسية للمجتمع و هي الأسرة يربطها أيضاً بالعمل السياسي..

والعناوين التي تطرحها في هذا الصدد:

الاسرة في الرؤية الغربية - علم السياسة و دراسة الاسرة.. الاسرة في الواقع والفكر الغربي - فلسفة الاسرة في الاسلام

الطبيعة السياسية للأسرة - الاسرة والتغيير السياسي الاسرة والتغيير الثقافي - الاسرة والتغيير الاجتماعي

الاسرة والتنشئة السياسية و تتوصل مؤلفه الكتاب في دراستها إلى نتيجة مفادها ان الرؤية الإسلامية لاتعرف تقسيماً للعمل بين المرأة والرجل فكلاهما مسؤول عن حفظ الدين في شتى المجالات و كل فرد في الأمة يدور في دوائرها المختلفة بحسب طاقته و بحسب ظروف الأمة في كل عصر، كما لاتعرف هذه الرؤية تقسيم العمل بين المؤسسات المختلفة بشكل قاطع، فالمؤسسات ادوات و ليست شروطاً لاداء الفاعليات الاجتماعية والاقتصادية و السياسية. ان قضية العمل السياسي للمرأة في الرؤية الإسلامية لاتنفصل عن قضية التجديد في الفكر الاسلامي المعاصر والانطلاق في سبيل خروج الأمة الإسلامية من المأزق الحالي الذي تمر به لن يتم الا بشراكة المرأة الفعالة في جهود الإصلاح و التنصية و هي المشاركة التي نحتاج إلى فقه جديد للواقع و آليات تغييره و ادراك المرأة لمسؤوليتها في هذا التغيير.

نشيد أطفال اليوم

عبد السلام الناصري - أهواز

نحن أطفال الأهواز
نحن رمزاً للصمود

أبد للعدو مانحاز
انتم علينا شهود

بوحدة القلوب
من دنس اليهود

نحن رمزاً للصمود
انتم علينا شهود

انتم علينا شهود

إين أهل الضمير
إلى دار الخلود

نحن رمزاً للصمود
انتم علينا شهود

بعمرنا الثمين
و حُبنا الأمين

نفرح السجين
و نكسر القيود

ننور الدورب
نحرر الشعوب

نحن أطفال الأهواز
أبد للعدو مانحاز

نحن رمزاً للصمود
انتم علينا شهود

بقلبنا الكبير
نثبت الوجود

نحن رمز للصمود

نحن أطفال الأهواز
أبد للعدو مانحاز

بجسمنا الصغير
بفكرنا المنير

نحن أطفال الأهواز
أبد للعدو مانحاز

لساننا قصير
بحلمنا نظير

نحن أطفال الأهواز
أبد للعدو مانحاز

الدكتور عباس العباسي الطائي

ماذا تلاحظ في القطعة الاولى (أ)؟

نحو الهداية من سواد ظلام

الزهراء (ع) اسوة نساء العالم

السيد علي العدناني



اتقن الله صنعه في اناث
جل من دق صنعه و تعالى
قد براهن من صلالة طين
واصفاهن قدوة لن تطالا
فتعالى الاله كيف استحالت
حماة الطين زهرة و استحالا
فتجلت على الانام بعرف
من عبير (النبي) فاح و سالا
و تعالت على الزمان فعمت
بسناها سهوله و الجبالا

يا ابنة المصطفى و فرع علاه
يا ضياءً من الاله استطلا
لكي مجد معرق واثيل
في سماء الاكوان لاح هلالا
وسناً من جبين (طه) المفدى
هو كالنجم في الدياجي تلالا
و وقار اضفى على الدهر معنى
ظل فيه الزمان يز هو اختيالا
قد تناوشت قمة المجد حتى
تهت فيها مكارماً و خصالا
وسطعت على الانام كشمس
في سما الكائنات تابي زوالا

يا ابنة الاكرمين من آل فهر
و هو بحر زاكي و يابى انخزالا
لي في مدحك السني مقام
راح يضيء على حياتي ظلالا
صغت فيه قلانداً من قواف
و هي تزداد من علاك جمالا
و شعوري قرنته ببينات الـ
فكر طابث لقياً و ذابت و صالا
و هي مهما تعاورتها صروف
في مديح (الزهراء) تابي كلالا

و هي روح شفاقة الظل تسري
في جماد الاكوان حتى تدالا
هي عرف العبير لولاه عيت
نفحات النسيم تنعش حالا
و هي عز و هيبة و جلال
تمنح العز والايبا والجلالا
غير (فصلية) تباع و تشرى
لا و لا (دمية) تلوح ابتدالا
هي كانت - لوانصف الناس - أمأ
برة او شقيقة او عيالا
فبرغم العلا و رغم المعالي
ان يعدد الركن الركين و بالا

رب انثى و ان تجاهل خب

هي فاقت في المكرمات رجالا
كم وجدنا كثر السبال غليظاً
منه خيراً انثى و اربى خصالا
هي مجبولة على اللين واللطـ
ف و ذال للخصام حد نصالا
تمنح الحب والسلام و هذا
راح يذكي نار الحروب اشتعالا
ملؤ احشائها حنان و دف
تتحري الانام حالاً فحالا
تتحدى الاغلال بالحب عطفاً
رب حب يحطم الاغلالا

هذبوها لتستقيم اعتدالا
وارشودها حتى تنال الكمالا
و دعوها تبصر هداها لكيلا
نحو وادي الضلال تنحو انسلا
وامنحوها معزة في حياة
ملؤها الحب كي تعز منالا
و هبوها اغلا النفائس حتى
في خضم المزاد ان لا تدالا
فلعمري قد يفعل المال بالمر...
عثاراً بـزلة لن تقالا
هي لو ينصفون ثاني جناح
بهما حلق الوري و تعالى
هي شطر الانام في زحمة الكو...
ن واجدر بشطره ان يشالا
ذاك شطر قد أثر الكل، فيه
اودع الله قدرة و جمالا

هي نبت تعاهدوه بري
تضمنوا من خلاله الاجيالا
و هي نبع معذوذب الطعم يجري
في جديب الحياة ماءً زلالا

موال:

ناجي الملا عبد الصمد الهلالي
أبادان - قرية السليج

هاون يدك الوكت و بعمرى يمررد
خلاني اشرب ملح من شرب اعطش مرد
ابهل الديره عشت بأمل و الأمل راح و مرد
كارون مايه العذب يطفح گبل و يحل
شو هسه يحرم على للغير شربه و يحل
ابياحاله اريد اشتكى و يا هو القضيتي يحل
غيرك يحيدر على ما شوف زلمه و مرد



(حامد)

حسن عاشور - خر مشهر

توني چنت اويه الصّحاب اببيت گاعد

چانت الكعده لطيفه

چان موضوع الرّبع موضوع واحد

چنه نبحت عن الأشعار القويّه و نترك الجانت ضعيفة

چان بحث الشعر لكل شريت ايجلي الشفايف

چان راعي البيت ود يضيوفه و جفوفه مضاييف

چان راعي البيت كانس چان راش

چان بين الحوض و البستان يم خشبات صوباط العنب

فارش - افراش

چانت التكيّة تتمايل أظن تهوى الشعر و تجب حچينه

چانت البرحية تتراكم شفت بأثمارها اتمازح التينة

چان وزد الياس ينشر عطر للحاضر بلاش

چنه چن انعيش إحنه ابصوره جلوة انطبعت ابوصلة إكماش

كلها چانت گاعده و ما من بعد طالع افلان، افلان داش

چان حذر السدرة يطربنه النسيم اليمر بارد

و بسكوته و صفنته ما ندرى چان ايدوب «حامد»

عكب فترة إستفسر إمنالجمع واحد

ما له «حامد؟»

او لته حسيّنه إنكلب شرچى الشمال

و هوه مثل الينتظر واحد يستله ابوجل گال:

شفت شايب بالدرب يحچى اويه روحه

گيلت شاعر هذه و يخاطب اجروحه

و سئلت منه القضية

و حسيت بيه الى بيه

و انتظرت أسمع و لو بيت أبوذيه

گيلت: لايمكن قصيدة

بلچى لجروحي تطيب

و اليشيب شعره يطرب مثل عطر الرازقية

گيلت: بس لا خربصت فكرة نشيده

گيلت: بس لا لوثت جوّه ابحضوري

و لعنت قلة شعورى

گلت: بس لا شعره ما يگدر يعيده

والقصيده اتدوّخ الشاعر اذا چانت جديدة

وانتظرت اسمع كلامه

وانتظرت أسمع ملامه

عكس ما حسيت جابو؟

لا مثل ماردت جابو

و الصيّد أعظم قصيدة

و الصدگ نار الى تخضع بحترام الها الجديدة

جابو ابجمله عتاب:

حيث عودك أبني بيتي

و أشتل اردود النخل

حيث أذب جزنى او أذيتى

و أشبك اردود الأمل

لچن آه إمنالفشل

منهو ليخلصنى من هالضيم مو خلصت حياتى

ذبحت الحاجة الأبائه و يبست اعروگ المناعة البيّة و

تغيّرت صفاتى

محد ايصيّدگ أريد أحلفلك ابصومي و صلاتى

يبنى عالشيله العتيجة إمنالعيسر يتناوبن ظلن بناتى

يبنى رايد لگمه لبني

يبنى هدنى التعب هدنى

أصعب إمنالصعب حالى

مالى والى

ضاع مثل العمر مالى

والله يوعانين كلها البارحه نامو اعيالى

سكت حامد

گطع حامد قصته و من سكت حامد

واحد من الكعده چان ابكثر حامد

چان حمزه ايكلب الجبريت ما هزه الحچى و چالثلج جامد

چان مو مهتم حميد إنهل حچى و يهذى و به واحد

و آت شلت الاستكانة البيها چان الجای بارد

و شربتها إلبيه سكر مرة مثل إهموم حامد

و سفة مانگدر نعاين كلنه إحنه الصوب واحد

توني چنت إجمع گاعد

هسه لکن وحدى و أجرى الدمع گاعد

هسه أچسن جرح مترّبع ابكلى و أسنى ابفى الضيلع عاجد

القضاضة

موسى جرفى - الاهواز

انا الممنوع من شوف الولف بفلان

عيب و لا يظن انساه و تركته

شيد اشما تريد اتشيد

و اشهر غيظك و لاتستحي و لشهاب

بحدود المنايه اتعنه اشوفته

مكر كل حرائى الشوك

و لثم كل ديب اليبض العشاق

ايجى بحافى الجدم لداره واتعنه

و لون تمنعني من القلم و القرطاس

و تكسر الزنود و تكسر الرجلين

ابهذب عيني على الجدران ارسمنه

و لون ايمنجنيق اتدبني و سطه النار

خل تحركنى نارك حيل اصيح بصوت

اصير ارماد

لاچن ما اصد عنه

و لون كل القضاضة اتعلي ضدى اشراع

اشماضك العناد

اوليفى اريدته

ردا على قصيدة الاخ: سيد رضا سيد كاظم آل ماجد

و همه نسمى باسم «لومره يصفالى الوكت واتعاب...»

يعقوب عبدالحسن السارى - الشوش

لاانتظر يصفى الوكت سولفلى واحچى ابصمتك

الحب صدگ مابى عجب بس العشگ تاه او هلك

لاشتعل بالحب ابد الحب يبعدك عن هلك

حسنى ابد ما ذوبك انتة الذى مو با الفلك

اشبيك حيلك ينسلب، من الذى ما هو الك

المن تولّع بالعشگ والمن يتعب ضامرک

عاشور مر او چم رجب هذى شهور المشترك

لومره اجيلک بالحلم، بالحلم هم ما احملک

لا تفرك النخله او رطب و اعلى الرطب من علمک

حسنى من البارى انوهب نورى ابد ما نورک

من بين زهرات السلف انتة الملك انتة الملك

(مطّرت كل الغيوم)

آه يا صوت الشعب صوت الحياة

كله من حب او صداقه او ذكريات

صوت من اصل و فصل من الشعب

صوت يحمل كل اذيه او ما تعب

صوت يطلع من نبع ديوانا

او ينتشر بين الاهل و اخوانا

من اسمعك گلبى ينسى كل هموم

بس طلع صوتک العالى مطّرت كل الغيوم

بريد الفن و الادب:

اولاً:

۱- **إن ميدان الشعر الفصيح يتساءل عن فرسانه و يهيب بهم و يناشدهم أن يساهموا في إرساء دعائم ثقافتهم التي تطالبهم بذلك اليوم وغداً.**

۲- **يرجى من الشعراء الاعزاء إرسال قصائدهم عبرالبريد بعد أن يتقنوا صياغتها و حسن كتابتها بالخط الواضح و أن يكتبوا أسماءهم على جميع صفحاتها و لا ينسوا اسم المدينة كما يرجى ثبت تاريخ الارسال بالتاريخ العربي والفارسي.** كذالك نرجو أن ترسلوا صورة واحدة منكم.

۳- **نعتذر عما حصل من أخطاء مطبعية في مقال «الادب القراح» و ذلك لأن المقال لم يصحح بعدالضرب على الآلة لضيق الوقت. و من هذه الاخطاء «ايتها الاخوة والاخوات» و التصحيح «أيها الاخوه...»**

ثانياً:

۱- **الاخ حبيب غزلاوي التميمي، تابع دروس في مقدمات الشعر بدقة وانظم شعرک حسب القواعد یقّد أن تقرأ في دواوين الشعر القديم والحديث، مقطوعتك «انت الحبيب» لا وزن فيها، والقافية على غير ترتيب.**

۲- **الاخت الشاعرة سهيلا جاودان، قصيدتك «اطفال الحجارة» جيده لكن السطرين التاسع والعاشر فيهما اختلال في الوزن، نفعي قصيدتك و ارسليها لنا و شكرأ.**

۳- **السيد صاحب الموسوي التميمي من قصبة النصار، متابعتك جيده، نرجو الدقه في الوزن والقافية و دراسة قواعد الصرف والنحو و استخدامها في الشعر الفصيح.**

۴- **الأخ سميرالقطار: إما أن تكتب شعراً موزوناً و مقضى أو موزناً غيرمقضى، و على اقل التقدير شعراً منشوراً، قصيدتك «شارون ملعون هذا» عنوانهاموزون و هو في البحر المتدارك فعلن، فعلن فعلن.» حاول أن تكتب في هذالوزن، او تتابع دروس في مقدمات الشعر لتنظم على بحورها المتواليه فيها.**

۵- **الأخ عبدالسلام الناصري من الاهواز. شعرک مقفى و لكنه غيرموزون و القافية لا تاتي الا في الشعرالموزون و إلا صار الكلام نثراً مسجوعاً.**

۶- **الأخ الشاعر عبدالحسين الخزاعي من عبادان، صحيفة صوت الشعب تشكرک على هذا التدفق الشعري، كما اشكرک على عواطفک النبيلة.**

۷- **الأخ الشاعر ابوعندان الحاتمي من الخفاجية قصيدتك شتيقة لكنها غيرواضحة على الفاكس ارسليها عبرالبريد رجاء.**

ثالثاً:

وصلت اشعارک نشکرکم و سنحاول نشر مانستطيع منها يرجى الاستمرار و شكرأ.

الاخت الشاعرة والاديبه، فاطمه التميمي، الاخت الشاعرة- مريم الحيدري-

الاخت الشاعرة سهيلا شاهين النوصري، القصيدة المهداة للاخت الشاعرة

فاطمة التميمي من هو شاعرها؟ الأخ الشاعر سيدخليل الموسوي الحكيم،

الاخ نعيم الحيدري، الاخ عبدالرحيم الخزاعي، الاخ جميل محمد عموري

من الاهواز، الاخ عظيم عبيد أبوخنف، الأخ غلامرضا رزاق عساكره، الأخ

كريم خنافه من شادگان (الفلاحية)، الاخ باسم حمادي عبيات من الخفاجية،

الأخ رحيم احمدي آل غزي، الأخ ابراهيم بجاري، الأخ سيدكاظم الهاشمي،

الأخ سيدموسى ابوخالد من الخفاجيه، الأخ جمال عبيات، الأخ عبدالقदार

الحاج حسن المزيدي، الأخ سيدصاحب مجيد الموسوي، الأخ يعقوب

عبدالحسن الساري، الأخ عيداً شلش خلف سعيداوى الخفاجية، الاخ كاظم

حربي، الاخ سعيد پورعبدالهى من الشوش، الأخ وليد ناصر شادگان الفلاحية،

الأخ عادل عبدالزهرا الساعدي الخفاجية، الأخ عبدالحسين صياحي، حافظ

على الوزن في شعرک تابع الدروس جيداً. الأخ عبدالامير الحاج سلطان من

الخفاجيه حافظ علىالوزن رجاء. الأخ ابوحسن عوده الساري حركات حرف

الروى القافيه (آخر حرف) يحب أن تكون واحدة يعنى اذا كانت القافية

مرفوعة تاتي كلها مرفوعة اي من المرفوعات في النحو. أدرش ذلك شكرأ،

الأخ فرح ضمدي من الشوش كلماتک تحتاج إلى دقة في قواعد الصرف

والنحو و كذلك علمالاوزان (البحور) تابع دروس في مقدمات الشعر، الأخ

صالح بوگذار قصتک و صلت لكن الخطأ فيها غيرواضح والموضوع غير جلي

حاول كتابتها و ضياقتها من جديد و شكرأ لك، الأخ السيد كاظم الهاشمي

من المحمره قرية أم التلال نشکرک على عواطفک و سننشر قصيدتك، لا

تقطع المراسلة، السيد احمد فائز الموسوي من المحمرة، الأخ سيدمحمد آل

فاخر بن محمد، الأخ ياسين نيسى من الحويزه، نشکرکم جميعاً على

اهتماماتکم و سندقق في اشعارکم و نحاول نشر مانستطيع منها إن شاء...!

تعالى و إلى اللقاء في مواقف أخرى و شكرأ.

رابعاً:

رسائل القراء:

السيد الدكتور حسن هاشيمان و جميع الاخوة والاخوات العالمين على

اصدار جريدة صوت الشعب سلام من الله عليكم و بارک خطاکم التي هي في

مسير اعلاء الثقافة في المجتمع. و نتقدم اليکم بجزيل الشکر والامتنان

لأتخاذکم الخطوة البنائة اتجاه تقدم الجريدة نحو الافضل الا و هي الاستعانة

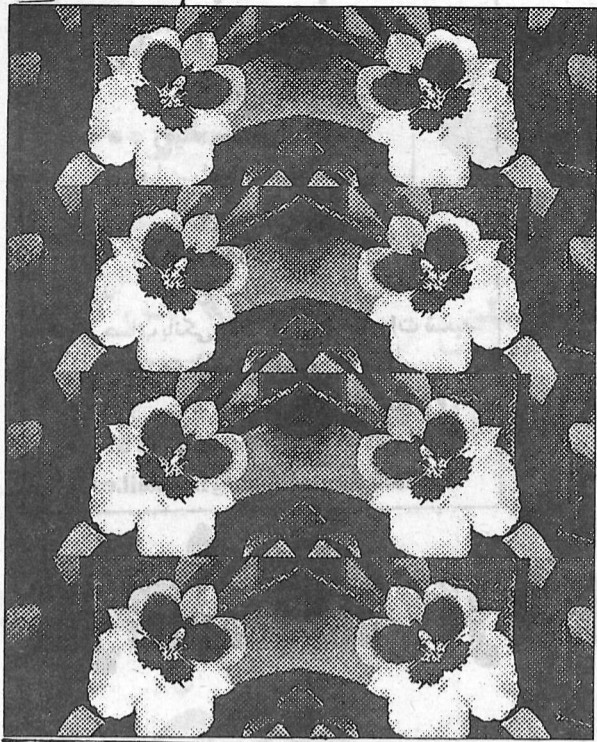
بالاستاذ عباس الطائي مشرفاً على صفحات الفن والادب و لاشک ستترك

هذه الخطوة بصماتها اللامعة للسائرين في مسير الثقافة بأشكالها العديدة و

لكن كما هو معروف لديکم يا استاذنا العزيز أن اليد الواحدة لاتصفق مثل ما

يقال و كما تعلمون ايضاً و لسبب الظروف التي انتم اعلم بها منا ما زال امام

المحبين للثقافة العربية طريق طويل حتى تنمو و تتجلى الطاقات المكنونة



لديهم لتترك اثرها في العالم العربي بشكل خاص والعالم الاسلامي بشكل عام لذا وللاستفادة من جميع الطاقات الحية الموجودة في مجتمعنا من أساتذه و لجان شعرية و ثقافية و شعراء و كتاب و كل من له صلة بثقافتنا، نرى نحن اعضاء ندوة الشعر في المحمرة كافتراح نتركه بين ايديكم تخصيص زاوية في الجريدة بعنوان (زاوية التعارف والمراسلة) للاعلان عن العنوان البريدي للطاقات المذكورة و توجيه دعوة عامة في الجريدة لكل من يحب ارسال عنوانه للاعلان في هذه الزاوية و ستكون مجموعة عظيمة هدفها الاستفادة من التجارب الثقافية في سبيل اختصار طريق تبلور الطاقات الموجودة في المجتمع بايجاد وسيلة سهلة للارتباط التي ستنم عبرالبريد وها نحن نرسل عنوان ندوتنا البريدي مستعدين للاستفادة من جميع التجارب الثقافية التي نتمنى ان تصل اليها من قبل الاساتذه و الكتاب واللجان الشعرية و الثقافية و ايضاً نعلن استعدادنا للتعاون مع كل من يطلب مساعدتنا في اطار الفن والادب و غايتنا هي التعاون المشترك للسير في درب الكمال بما يرضى الله و رسوله و المؤمنين و شكرأ.

عنوان ندوتنا للمراسلة: المحمرة صندوق بريد ١٦٤ (خرم شهر- صندوق پستی ١٦٤)

تعقد جلساتنا الادبية كل يوم احد عند السادسة عصرأ في حى طالقاني قاعة فانوس

و هذا عنوان للتعارف و المراسلة:

الاسم: يوسف آل خميس

الشهادة: طالب

الهواية: المطالعة والموسيقى والشعر

العنوان: المحمرة صندوق بريد ١٦٤

منجر شود. چه صرف زن بودن او

مطرح نیست بلکه جریانها و

سیاستهایی که او سخنگوی آنهاست

حائز اهمیت است. امید است که

زنان همانند مردان در ساختن

دنیایی بهتر سهمیم شوند. در خاتمه

دو هوسه سروده‌ام که اولی را به

سرکار خانم منا حیدری و لیلی

موسوی تقدیم می‌کنم و دومی را

برای تمام مادران مسلمان و عرب

ایرانی بخصوص مادرم سروده‌ام:

یل بیچن فخر والوفه والنوماس

اهلجن بالحدود الیوم حراس

اخنه یا بنات العرب ما انهبط راس

«یل حچیچ دُر واسمچ هییه»

موجود سود می‌برند؟

در ماه مه سال ۱۹۷۹ میلادی

مطبوعات غرب انتخاب مارگارت

تاچر رهبر حزب محافظه‌کار را به

مقام اولین زن نخست‌وزیر بریتانیا

پراهمیت تلقی کردند برعکس بسیار

بر این اعتقاد بودند که سیاستهای او

شاید به وخیم‌تر شدن موقعیت زنان

موضوعات مهم جامعه در سالهای

سخنرانی نمی‌تواند حل و فصل شود

و اگر تغییرات بنیادی در نهادهای

حاکم بر زن و مرد و بخصوص محو

نظام پدرسالار و ارزش‌ها و ستنهای

قائم بر آن در عمل صورت نگیرد هر

قانون کلمات مرده‌ای بیش نخواهد

بود و آیا جوانی که با مصرف داروهای

مخدر می‌کوشد تا از چنگال فقر به

جهان خیال بگریزد بیشتر مستوجب

کیفر است یا آنان که از حفظ وضع

موجود سود می‌برند؟

در ماه مه سال ۱۹۷۹ میلادی

مطبوعات غرب انتخاب مارگارت

تاچر رهبر حزب محافظه‌کار را به

مقام اولین زن نخست‌وزیر بریتانیا

پراهمیت تلقی کردند برعکس بسیار

بر این اعتقاد بودند که سیاستهای او

شاید به وخیم‌تر شدن موقعیت زنان

مطلبی در باره زنان

دکتر سهیلا عزیزی

اعتمادنفس و منفعل بودن را در پس

پرده دارد. این منفعل بودن دستاورد

جامعه‌ای است که دختر را سرکوب

می‌نماید. این امر نشانه نارسایی فکر

و ذهن زنان نیست بلکه دقیقاً بازتاب

تربیت نادرستی است که از سنین

ابتدایی یک دختر آغاز می‌شود و

در نهایت زنان را انسانهایی سطحی و

درون‌تهی به‌بار می‌آورد. در این

جامعه بیمار و در مدرسه و

دانشگاهی که بجای افزایش شعور و

آگاهی انسانها (چه مرد و چه زن)

صدور مدرک و درجه را هدف قرار

داده است یک دختر از اوان کودکی

می‌آموزد که بجای نگرانی از بابت

رشد استعداد فکری، توجه خود را به

البسه - اندام و نگاههای خود

معطوف کند که این سیاستها و

قدرت بر منابع اقتصادی و میراث

علمی و فرهنگی خویش است.

وقتی گمان و تصور یک دختر این

است که زندگی‌اش به اندازه بینی و

یا خمیدگی مژه‌هایش بستگی دارد،

وقتی معیار سنجش جامعه از یک

دختر ظاهر و پوست و قواره اوست، و

به آگاهی، بینش، استعداد و سواد او

توجهی ندارد. پس چگونه انتظار

داریم که دخترانمان از درون تهی

نشوند. متأسفانه بدلیل تحولات

سریع جامعه که در حال گذری

سریع از دوره فئودالی هستیم از

طرفی به مدرنیسم و تجددطلبی

غربی می‌نگرد و از طرفی جامعه از او

زنی مقتد به اصول اخلاقی و دینی

انتظار دارد و این پیرایش ظاهری

درواقع اضطراب درونی و فقدان

ما زنان با روند روبه توسعه زندگی و

تحولات شتاب‌زده زندگی ماشینی

برهم‌زند و پوشیدن شلوار جین را نه

یک افتخار و نه مقدم بر عیابه، بلکه

یک تقلید بدانند.

پیشنهادی داشتیم که نباید به

ابتکاری که یکبار فقط در آبادان

امروز چاپ شد. لغات فصیح و رایج

عربی را با ذکر معنی بنویسند. در

این‌باره تلاش آقای منصور مشرف

قابل تمجید بود و فهرستی از لغات

مثل شارع = خیابان ذکر شده بود که

بسیار قابل استفاده است.

سخنی داشتیم با برادری که در

قسمت البطران یک طنز (فی مطب

الدکتور یعقوب سواری) نوشته بودند

و گله‌ای از ماهنامه صوت‌الشعب که

آن را اهانت به زنان می‌دانم. حال که

باز هم نسیم عطرا گین صوت‌الشعب

رسید و در قالب اشعار زیبایش

وزیدن گرفت. شیرزنان منا حیدری

(سو سونگرد) و لیلی موسوی

(شادگان) سربلندمان کردند. باشد تا

شعر «العبیه» اذهان خفته را بیدار

کند و آرامش باورهای غلط ذهنی را

برهم‌زند و پوشیدن شلوار جین را نه

یک افتخار و نه مقدم بر عیابه، بلکه

یک تقلید بدانند.

پیشنهادی داشتیم که نباید به

ابتکاری که یکبار فقط در آبادان

امروز چاپ شد. لغات فصیح و رایج

عربی را با ذکر معنی بنویسند. در

این‌باره تلاش آقای منصور مشرف

قابل تمجید بود و فهرستی از لغات

مثل شارع = خیابان ذکر شده بود که

بسیار قابل استفاده است.

سخنی داشتیم با برادری که در

قسمت البطران یک طنز (فی مطب

الدکتور یعقوب سواری) نوشته بودند

و گله‌ای از ماهنامه صوت‌الشعب که

آن را اهانت به زنان می‌دانم. حال که

رأی ملت

ماهنامه رأی ملت

سال دوم

زمینه: مسائل اجتماعی

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

حسن هاشمیان

زیر نظر: شورای نویسندگان

توزیع: سراسر کشور

شماره حساب بانکی: ۱۱۷۲ بانک صادرات شعبه

رودهن (شماره شعبه ۱۰۷۳)

تهران - صندوق پستی ۱۷۸-۱۴۵۱۵

فاکس و تلفن: ۴۴۱۷۹۴۴-۰۲۱

E-Mail: souteshaab@hotmail.com

سال دوم - شماره یازدهم، یکشنبه اول مهر ماه ۱۳۸۰ - ۲۰۰ تومان

فرصت‌ها از دست رفت، کار تیم ملی فوتبال مشکل شد



در صورت رویداد حتی یک تساوی یا شکست در صدر جدول گروه یک بازیهای مقدماتی جام جهانی در آسیا نخواهیم ایستاد. مهمترین ضربه را تیم ملی از آنجائی خورد که در ورزشگاه آزادی در برابر بحرین متوقف شد. اختلاف علی دائی با بلازویچ بر سر بازی دادن سیروس دین محمدی به جای مجاهد خضیراوی و آوردن اخباری کریم باقری مصدوم به زمین، تمام هماهنگی‌های تیم ملی را دچار فلج ساخته بود.

عربستان سعودی با دو پیروزی پی‌درپی و پیرگل خود را به صدر جدول رساند و بازی خانگی آینده خود را در برابر تیم ما انجام خواهد داد. ایران تنها زمانی می‌تواند به جام جهانی برود که این تیم را در کشور خود، شکست دهد. در صورت شکست یا تساوی در برابر عربستان سعودی این تیم رقیب خواهد بود که جایگاه خود را با توجه به اینکه دو بازی باقیمانده در برابر عراق و تایلند به‌سادگی انجام خواهد داد، در صدر جدول حفظ خواهد کرد. علاوه بر این بعضی از نشریات ورزشی برای فروش بیشتر و جلب مشتری، تلاش می‌کردند هویت ملی ایرانیان که

معجونی از تاریخ، سرزمین و فرهنگ است را در سطح یک تیم ورزشی فوتبال تنزل دهند که در صورت شکست تیم ملی این برنامه‌ها نتیجه عکس خواهد داد. نشریات ورزشی خالی از تحلیل‌های علمی و پر از تیتراهائی مبنی بر «دائی توپ را با سر زد»، «دائی توپ را با پا گرفت»، بهتر است به جای آب و تاب دادن به شعارها و تیتراهای خود، حداقلی از مقالات علمی در نشریات خود بگنجانند، شاید در آینده مورد استفاده جوانان این مرز و بوم قرار گیرد و با نگرش علمی به تیم‌های ورزشی موجب موفقیت آنها در میادین بین‌المللی شود.

تیم ملی فوتبال ایران با تساوی در برابر تایلند و بحرین و انجام سه بازی خارج از زمین خود در آینده، حضور دوباره خود در جام جهانی ۲۰۰۲ را کم‌فروغ می‌بیند. بازیکنان این تیم باید بدانند که برای حضوری دیگر در بزرگترین گردهمایی ورزشی جهان، بایستی تمام مسابقات باقیمانده خود را ببرند.

با وجود گذشت شش ماه از سال، استاندار خوزستان هنوز اعتبارات عمرانی شهرداری آبادان را پرداخت نکرده است

با وجود گذشت شش ماه از سال، استاندار خوزستان هنوز اعتبارات عمرانی شهرداری آبادان در سال جاری را پرداخت نکرده است. این مطلب را محمد کعبی عضو شورای شهر آبادان طی گفتگوی اختصاصی با خبرنگار ما اعلام داشت و افزود: حالا که استاندار محترم خوزستان مرتباً از احیاء این شهرستان صحبت می‌نمایند و همه‌گونه پشتیبانی را ابراز می‌دارند امیدواریم هرچه سریعتر این گره را باز نمایند. وی اعتبار سال جاری شهرداری آبادان را یک میلیارد و سیصدویست میلیون تومان اعلام کرد و افزود: تلاش شهرداری و شورای شهر آبادان جبران عقب‌ماندگی‌های این شهرستان است و امیدواریم با حمایت استانداری آلام مردم این شهر را کاهش داده، سطح خدمات شهر را بالا ببریم. وی به مشکل متکدیان و افراد مجنون و ولگرد در آبادان اشاره کرد و گفت با توجه به اعتبارات خوبی که وزارت کشور در اختیار استانداری خوزستان در سال گذشته قرار داده از استانداری خواستاریم تا در این زمینه شهرداری و شورای شهر آبادان را یاری داده و با اختصاص اعتبار این مشکل راه که چهره نامطلوبی به این شهرستان می‌بخشد بزدایند. کعبی در پایان از مردم و ادارات شهرستان آبادان درخواست کرد تا در امر فضای سبز، زیباسازی و پاکیزگی این شهرستان شورای شهر و شهرداری را یاری دهند.

مردم خرمشهر می‌پرسند مسئول بی‌نظمی در مرکز این شهر چه کسانی هستند؟

دریابان - خرمشهر

اگر وارد مرکز شهرستان خرمشهر شدید و در تنگنای بی‌نظمی آن گرفتار آمدید به هیچ‌وجه تعجب نکنید زیرا در یک محدوده کوچک شهر همه خدمات را بصورت فشرده کنار هم قرار داده‌اند و این از افتخارات مسئولین این شهر است. دست‌فروشان عملاً بر بازار حکومت می‌کنند و ماشین‌های با قدمت ۴۰ الی ۵۰ سال پیش آمریکائی که طول و عرضشان دو برابر اتومبیل‌های فعلی است بدنبال مسافر در محوطه بازار برای خود ویراز می‌دهند. شهرداری فقط به فکر پول جمع کردن است و دکه‌های مواد غذایی را که در شرایط جهنمی هوای ۵۰ درجه و درحالی‌که پشه و مگس بر روی مواد غذایی‌شان ول می‌خورند و عرق پیشانی فروشنده مدام بر روی سمبوسه و فلافل می‌چکد نمی‌بیند از دستفروشان پول گرفتند و در کنار بازار اصلی شهر یک بازار دیگر درست کردند و باز این روند وحشتناک ادامه دارد. به‌هنگام راه رفتن باید از میان بازار کثیف و نامرتب زیگزاگ بزنی و عدم رعایت بهداشت را تحمل کنی. برآستی آیا مسئولین محترم شهرستان مزبور این مسائل را نمی‌بینند. در محدوده مرکز شهر خانه‌های اطراف از دست مسافرخش‌ها به عذاب افتاده‌اند. مسافرخش‌های شخصی و برخی تاکسی‌ها خیابان‌های فرعی را به خیابان‌های اصلی تبدیل کرده‌اند و با سرعت سرسام‌آور جان اهالی را به مخاطره انداخته‌اند و معلوم نیست چه کسی مسئول است. یکی از بازاریان قدیمی خرمشهر که در بازار روز این شهرستان مغازه دارد می‌گوید فروش دستفروشان از ما بیشتر و چند برابر است. به بهانه بیکاری هرکس بساطی پهن می‌کند. وی می‌پرسد آیا فروش مواد مخدر هم از دید مسئولین و مأمورین پنهان مانده است. از دیگر عجایب مرکز شهر خرمشهر، تجمع مجنون‌ها در این میدان و بازار است. اگر دیدید در آب‌نمای میدان کوچک مطهری دیوانه‌ای لم داده و آفتاب می‌گیرد زیاد تعجب نکنید. ایستگاه اتوبوس درون‌شهری را در کنار منازل مسکونی قرار داده‌اند و خلاصه چنان شیر توشیری شده که فقط دیدن دارد. برآستی شورای شهر خرمشهر در قبال این مشکل چه دارد که بگوید. تردد موتورسیکلت و دوچرخه درحالی‌که راه برای عبور مردم در بازار خرمشهر وجود ندارد چه معنائی دارد. آیا مسئولین محترم خرمشهر از میوه‌های گران و باکیفیت پائین بازار و دستفروشان مرکز شهر خرید می‌کنند. چشم خود را می‌بندیم و از